

کلیت‌های آکادمیک در کتاب «سعدی در زبان و ادبیات ارمنی»

جویا جهان‌بخش
| ۴۲۳ - ۴۸۱ |

۴۲۳

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

● سَعْدی دَر زَبان و اَدَبیاتِ اَزْمَنی، گورگن ملیکیان، مُتَرَجِم: دکتر آندرانیک سیمونی (سیمونیان)، گَزْدآوری: پوریا سوری، ویراستار: شکوفه جودکی، چ: ۱، تَهْران: وَزَن دُنیا، ۱۴۰۳ ه.ش.

سَعْدیا! چَنْدان که می دانی بِگویی
حَق نَباید گُفْتَن اَلّا اَشْکار^۱

سَعْدی دَر زَبان و اَدَبیاتِ اَزْمَنی، کِتَابکی است خُزْد به دو زَبانِ فارسی و اَزْمَنی، شامِلِ شَصْت و چَهار صَفْحَه فارسی و شَصْت و چَهار صَفْحَه اَزْمَنی؛ و گویا آن اَزْمَنی ها، اَزْمَنی هَمین فارسی هاست؛ ولی چون راقِم این سَطْرها غالِب زَبانِ های شَرْقی و عَرَبی را که یکی از آن ها زَبانِ اَزْمَنی است نَمی داند، دَر این فِقْرَه اَخیر جُز به ظَن شُخْنی نَمی گوید. تَحْقِیقِ آن هَم کارِ مَن نیست. شُما دانید و زُفره ای از هَم وَطَنانِ اَزْمَنی مُحْتَرَمی که به قولِ اُستاد خُرْمَشاهی^۲ اَخلاقِ اِسلامی شان زَبانِ زِدِ عام و خاص است! و لابد به تَأییدِ نَظَرِ حَلِّ مَعْمَا تَوَانَد کَرْد.

بیاییم سُرَاغِ هَمان شَصْت و چَهار صَفْحَه فارسی خودمان که خَط و زَبانِش با کوره سَوادی که مُخْلِص دارد نیز مَقْرُوء تَوَانَد بود و خواندَنش حاجت به اِشْتِعائت از "قارِبط" نَدارد:

بَخْشِ فارسی - مِثْلِ بَخْشِ اَزْمَنی - پَنج بَخْش دارد:

یک «دِیباچه» (صص ۱۳-۱۸) به قَلَم «پوریا سوری» («روزنامه نگار، شاعر و مدیر انتشارات وَزَن دنیا») که لَبّ کلامش سِتایشِ موفُور «گورگن ملیکیان»، نویسنده رساله سَعْدی دَر زَبان و اَدَبیاتِ اَزْمَنی، است و تَنّاخوانی وافرِ بَر وی.

بَعْد از آن، اَصْلِ اَثَر، یَعْنی رساله «سَعْدی دَر زَبان و اَدَبیاتِ اَزْمَنی» جائِ دارد، به قَلَمِ خودِ گورگن ملیکیان؛ که سَر تا دُمَش یک مَقالَه بشیار کوتاه است، چنان که حَتّی بیست صَفْحَه از یک کِتَابِ رُقعِی را هَم پُر نَمی کُند! و نَکَرْدَه اَسْتَ! (صص ۲۱-۳۸).

۱. کَلَباتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: مُحَمّد عَلی فُروغی [با هَم کاری: سَید حَبیب یَعْمانی]، [با زِ چاپ زِبَر نَظَر: بهاء الدّین خُرْمَشاهی]، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسَسَه اِنْشِاراتِ اَمیر کَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۷۲۵.
۲. سَنج: سَیْرِ بی شُلُوک (مَباحِثی دَر رَیْئِیة دین، فَلَاسَفَه، زَبان، نَقْد و شِعر)، بهاء الدّین خُرْمَشاهی، ج: ۳، تَهْران: اِنْشِاراتِ ناهید، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۴۷۲.

بعد از آن، مقاله کوتاه‌تری است که حتی پنج صفحه کامل (صص ۴۱-۴۵) را هم پوشش نداده، به قلم یکی از چهره‌های ماندگار جمهوری آرمینستان، «پروفسور ساموئل مورادیان»، در ستایش همان مقاله کوتاه پیش‌گفته و ثناخوانی متواتر بر نویسنده آن، گورگن ملیکیان!

به دنبال آن، مقاله‌ای است که اصلاً درباره «سعدی در زبان و ادبیات آرمنی» نیست ولی به شوق آن نوشته شده و درباره سعدی است و درباره حضورش در عرصه ادب و تحقیق جهانی و صد البته به گورگن ملیکیان پیش‌کش گردیده است (و شاید همین اندازه ارتباط هم از برای اندراجش زیر عنوان کتابچه «سعدی در زبان و ادبیات آرمنی» بسنده شمرده شده باشد!). ... عنوان این مقاله نه چندان بلند (صص ۴۹-۵۹)، «سعدی در جهان ایران‌شناسی» است و نویسنده آن «دکتر محمود جعفری دهقی، [دارای] دکترای زبان‌های باستانی، رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران».

بخش پایانی کتابچه هم، سه چهار صفحه‌ای است در گزارش احوال و کارنامه گورگن ملیکیان (صص ۶۱-۶۴)؛ و تمام!

الباقی کتابچه، همان شصت و چهار صفحه آرمنی سابق الذکر است.

گورگن ملیکیان، «از مهم‌ترین چهره‌های آکادمیک ارمنستان» (ص ۱۳) است که «... دهه‌ها بر کرسی ریاست دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان تکیه زده است» (ص ۱۳)؛ و این کتابچه چیزی نیست جز یک مقاله / یادداشت همین «استاد تمام ... دانشگاه ایروان» (ص ۱۶) با قدری ملحقات و «مخلفات» و «دورچین»! ... حالا چنین خنجه‌کشان آکادمیک اصلاً چه ضرورتی داشته است؛ من نمی‌دانم. ... عوام فارسی‌زبان خوب مثلی دارند؛ در محاوره می‌گویند: "یک پول جیگرک سَفَره قلم کار نمی‌خاد!".

بنا بر ادعای «دیباچه» نویسنده کتاب، گورگن ملیکیان، احاطه و تسلطی بر زبان و ادبیات فارسی و حوزه‌های دیگر شرق‌شناسی دارد که او را به مرجعی معتبر برای همه ایران‌شناسان و شرق‌شناسان در بخش بزرگی از جهان، از جمله در خود ایران، بدل کرده است (نگر: ص ۱۶). ... در مقابل، مقاله گورگن ملیکیان که بخش اصلی کتابچه پیش روی ما است، آن‌گونه که ما می‌بینیم و می‌یابیم، قلم‌اندازگونه‌ای است بی‌رَمق و روزنامه‌نگارانه؛ فاقد آگاهی‌های کتاب‌شناختی دقیق و بی‌بهره از تحلیل و توصیف‌های عمیق.

موضوعاتی که مورد علاقه ادب‌دوستان جزفه‌ای و سعدی‌پژوهان نکته‌سنج باشد، مسائلی از این دست که: مترجمان آرمنی آثار سعدی در فهم و ترجمه آثار او با چه دشواری‌هایی روبروی

بوده‌اند و گجاها درخسیده و گجاها لغزیده‌اند، از چه نُسخه‌ها یا شروحي در کار خویش مَدَد می‌گرفته‌اند، چه نوع تعلیقات و توضیحاتی بر آثار سَعْدی می‌نوشته‌اند، در مواجهه با جوانب هَزَلِي سُخَنانِ سَعْدی - که حتّی در گُلستانِ همه‌خوان او نیز نمودی بارز دارد - و در نقل چنین مضامین از برای خوانندگان خویش چه شیوه و چه اِشتاری داشته‌اند، خصوصاً اِشتارِ سَعْدی را دَربارهٔ گَبَر و تَرَسا که موجبِ اِغْتِراضِ بَعْضِ أَقَلِّیَّت‌های دینی و مُتَجَدِّدَمآبان بوده است^۱ چه سان بَرَمی‌تافته یا بَرَنَمی‌تافته‌اند، و دَه‌ها موضوعِ قَابلِ کُفْت‌وگوئی دیگر که یک نگاه آکادمیکِ خَواه‌ناخواه در جُست‌وجوی آن‌هاست، جُمْلگی، از مَقالَه سَرَسَرِی نویسانه گورگن ملیکیان غائب‌اند.

چیزهایی هم در این مقاله، بَلْ مَقَالَتْکِ «اُستادتمام دانشگاه ایروان»، هست که دَسْتِ کم از برای مَنِ خوانندهٔ قَلیلِ اَلْبِضَاعَه مَفْهُوم نیست.

نمونه را، در این مَقَالَتْکِ می‌خوانیم:

۴۲۷

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

«تأفادیان در نشریهٔ آرگا سر دو شعر از سَعْدی را منتشر کرده است: یکی، با مطلع
"گلاب و شکر و شربت برای احمق‌ها"، نقل به مضمون، که از چهار بیت
چهارمصرعی تشکیل شده است و دومی، با مطلع "گِلِ معطر که گاه در حمام"،
که شامل دو بیت چهارمصرعی است.» (ص ۲۳).

۱. این که سَعْدی در همان اَوائلِ دِیباچهٔ گُلستان خطاب به خُداوند مُتعالِ گُفته است:

ای کریمی که از خزانۀ غیب
گَبَر و تَرَسا وظیفه خور داری!
دوستان را گجا کنی مَحْرُوم!
تو که با دُشَمَن این نَظَر داری!

(کَلَباتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: مُحَمَّد عَلی فُروغی، ج: ۱۵، تِهْران: مَوْسَسَۀ اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۲۸)،
بسیار گران آمده است بر شماری از خوانندگان غیرمُسلمانِ گُلستان و بخصوص بر جماعتی از مُتَجَدِّدَمآبان و مُتَأَخِّرانِ
هم‌سوئ با شِعارهای عَصْرِ تَجَدُّد - و لو آن که خود اِتیسابی هم به مُسلمانان داشته بوده باشند.
نمونه را، مَأَسُوف عَلَیْهِ اِبْرَاهیم پورداود که اگرچه زَرْدُشْتی نبود از دل و جان فُزُهَنگ و آیینِ زَرْدُشْتی را می‌پَرستید، سَخْتِ بَر
سَعْدی خَشَمِ گُرفته بود که با این بیان، نَصْرانیان و زَرْدُشْتیان را دُشَمَن خُدا قَلَم داده است و از مُدَوَّناتِ کِتاب‌های دَرسِی نیز به
عبارتی گرافه‌گویانه و تَعَصُّب‌آلود شِکایت می‌کزد که چرا چنین آموزه‌هایی را در مَدارس به کودکان تَغْلیم می‌کنند (بَگَر: فُزُهَنگ
بَهدینان، گِرِذآوَری: جَمَشید سُروش‌شیران، با مُقَدِّمَه: اِبْرَاهیم پورداود، به کوشش: مَنوچَهر شُستوده، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشاراتِ
فُزُهَنگ اِیرانِ زَمین، ۱۳۳۵ ه.ش، ص ۱۰۰).

از این لُنده‌زَدَن‌ها باز هم هست که بَحْث و بَرَسِی آن مَجالی عَلی‌جَدَه می‌خواهد.

باری، بیوسیده است که این اِشتارِ سَعْدی بر شماری از خوانندگان اَرَمَنی گُلستان نیز گران آمده باشد، و بِالطَّبَع و بِالْتَبَعِ
داوَری و اِشتارِ مُتَقَابِلِ ایشان، از برای فُزُهَنگ‌اندیشان و آدب‌پُوهان، شایانِ تَوَجُّه خواهد بود.

می‌نویسم:

آن «گلِ معطر که گاه در حمام» [!] را با حدس و قیاس فَهَمیدم چِشْت. مَنظورشان هَمان شِعرِ مَعْرُوفِ «گلی خوش بوی در حَمّامِ روزی ...» از دیباجه کُلُشتانِ سَعْدی است^۱. ... اَمّا "گلاب و شکر و شربت برای احمق‌ها" چِشْت که به خورَد خواننده مُشکین داده‌اند؟! ... آیا حق آن نَبود که اگر خود می‌دانسته‌اند چه شِعرِی از کُلّیاتِ سَعْدی مَنظور بوده است، دو سَطری قَلَم‌رَنجِه بَفَرَمایند و ما ناطِلِمان را نیز از بی‌اطلاعی بَدَر آورند؟!

در ادامهٔ اِفاضاتِ پیشین می‌خوانیم:

«تاقیادین شعر شیخ اجل را باب سلیقهٔ اروپائی کرده است، زیرا باورش سخت است که استاد سخن، سعدی، شعرِی را در بیت‌های چهارمصرعی سروده باشد.» (ص ۲۳).

می‌نویسم:

این‌جا أَصْلاً مَسْأَلَه «باور» و سَخْت و آسائش در میان نیست. بَهِتَر بود به جای این فَعَالِیَّتِ شاقِ ذُهْنی و عَرَقِ ریزانِ روح و سَنَجِشْگَرِیِ باورها، این بار قَلَم‌رَنجِه می‌فَرَمودند و در کتاب‌خانه - که لابد در اَزَمَنِستان هم پیدا می‌شود! - یک سر به کُلّیاتِ سَعْدی می‌زدند و بِالْعیان می‌دیدند که آیا شِیخِ أَجَل هیچ شِعرِی را در بیت‌های چهارمصرعی سروده است یا نه!

به تاقیادین دَشْتِ رَس نَداریم؛ کُلّیاتِ سَعْدی که دَم دَسْتِمان است! ... ما اِصْفَهانی‌ها می‌گوییم: «گَز دور است و گَز نَزْدِیک!» ... شیرازی‌ها نیز مَثَلِ دِیگَرِی در هَمین مایه دارند که هَزْچُنْد در مَثَلِ مُناقَشَه نیست، چون بَرِ یادکُزْد نُه رَأْسِ دَرازگوشِ اِشْتِمال دارد!، فِغْلاً از دُکُرِ آن درمی‌گذریم!!!

در هَمین مَقالَه گورگن ملیکیان می‌خوانیم:

«تاقیادیان، در سال ۱۸۴۶، در کلکته، کتابچهٔ امثال و حکم شیرین فارسی را از زبان اصلی ترجمه و منتشر کرد و ...» (ص ۲۳).

می‌نویسم:

مَقْصود از «زبان اصلی» در این‌جا چه زبانی است؟ زبانی أَصْلی امثالِ مَورِدِ نَظَر است یا زبانی أَصْلی تَألیف؟ ما از کُجا باید بدانیم کُتابچَه یادشده در أَصْل به چه زبانی (فارسی، اُردو، اِنگلیسی، ...) تَألیف شده بوده است؟

۱. یَکَر: کُلّیاتِ سَعْدی، به اِهِتِمَام: مُحَمَّد عَلِی فُرُوعی، ج: ۱۵، آمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش. ص ۳۰.

از غرائبِ اِستِئناجاتِ گورگن ملیکیان، یکی دُربارهٔ هَمین مسروپ تاقیادین است که نُشریهٔ آرگاسر را در کَلْبُتْرَه مُنتَشِر می‌کرده است. در آن نُشریه، تَرْجَمَهٔ اشعاری از سَعْدی بی‌یادکرد نام مُتَرْجِم چاپ شده است و گورگن ملیکیان حدس می‌زند مُتَرْجِم خود تاقیادین باشد. تا این‌جا اِستِئعاد و اِستِغجابی نَشاید کرد. اِستِئعاد و اِستِغجاب آن‌جا آغاز می‌تواند شد که گورگن ملیکیان از برای نشان دادنِ قُوَّتِ حدسِ لَوْدِعیانه و اِصَابَتِ نَظَرِ اَلْمَعِیَانَهٔ خویش، یادآور می‌گردد: اَوَّلًا، تاقیادین «به زبان فارسی مسلط» بوده و ثانیًا، «بارها به ایران سفر کرده» بوده و ثالثًا، یک‌چند در ایران «زیسته» و رابعًا، «به تحقیق پرداخته» و سادِسًا، «تاریخ» ایران را «مطالعه کرده» و سابِعًا، «کتابچهٔ امثال و حکم شیرین فارسی را از زبان اصلی ترجمه و منتشر» کرده و ثامِنًا، تاریخ ایران را چاپ کرده و تاسِعًا «کتاب سفر در ایران با ترجمهٔ او» به چاپ رَسیده. پَس از چِینِش این مُقَدِّماتِ مَرْبُوط و نامَرْبُوط، ملیکیان نِوِشْتَه است: «همان گونه که می‌بینید، همه چیز گواه بر این است که اشعار چاپ‌شده در آرگاسر به قلم تاقیادین اند» (ص ۲۴)!!!

می‌نویسم:

۴۲۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

مَجْمُوع این قرائنِ مذکوره، اگر سودی بَبُخُشد، تَنها به کارِ مُحْتَمَلِ شُمرْدَنِ مَدْعایِ گورگن ملیکیان می‌آید و بَس؛ و این همه، از بی‌گمان ساختنِ مُخاطَبِ آن دُرُستیِ آن مَدْعا که مَظْلُوبِ اَخیرِ او است، بِکَلِّی قاصر است و هیچ‌گاه ما را به یقین نمی‌رساند که تَرْجَمَهٔ سُخْنانِ سَعْدی، کارِ خودِ تاقیادین بوده است یا نبوده است... آری؛ سَزا است اُستاد تمامِ دانشگاهِ ایروان، قَدَرکی هَم در صِناعَتِ مَنطِق و فُنونِ اِستِئناجِ مُمَارَسَتِ وُزَرْد و این‌گونه خویش را از شیوهٔ تَفْکُرِ اِنتِقادی کَم‌بُهْرَه نَگُذارد، تا نِوِشتاری مَثَلًا آکادمیک را به چُنین اِستِیْقان‌های بی‌مَحَل و اِظْمینان‌های زورکی مُتَکَلِّفانه نیالاید.

تازه، مُحتَوایِ مَقالَهٔ گورگن ملیکیان، یک داستان است، و تَرْجَمَهٔ فارسی آن، داستانی دیگر! ... و ما پِراستی گاه نمی‌دانیم این غرائب، جُمْلگی، از خامهٔ نویسنده تراویده است یا از قَلَمِ تَرْجُمان!

نمونه را، در آغازِ یک بَند (/ پاراگراف) می‌خوانیم:

«مترجمان ارمَنی، با علاقه‌ای بسیار، آثار سعدی را متمایز کرده و به ترجمه‌شان پرداخته‌اند.» (ص ۲۲).

می‌نویسم:

«متمایز کرده» آند؛ یعنی چه کار کرده‌آند؟ یعنی بیش از آثارِ دیگر اُدبایِ ما موردِ اِهتمامِ قَرار داده‌آند؟ خوب، چرا هَمین را به فارسی دُرُست و راشت و مَفْهُومِ نِوِشْتَه‌آند؟

از زیاده‌گویی‌های مَقَالَتِکِ ملیکیان، یکی سَرَحی است که دَربارهٔ «بازدید»^۱ ناصرالدین‌شاه قاجار نوشته است از مَدْرِسهٔ زَبان‌های سَرَقِی لازاریان در مُسکو؛ و بَخشی از آن - اِنْصاف را - هیچ رُبَطی به سعدی شیرازی ندارد؛ از جُمْلَه این که آن جا یک اُرمَنی به زَبان فارسی به شاه ایران خوش آمد می‌گوید و شاه از فارسی دانی مَرَد اُرمَنی و حُسنِ اَدای او شِگِفت زده می‌شود؛ یک بار می‌پُرسد: «شوما فارس هستی؟» و بار دیگر: «یعنی شوما فارس هستی؟» (ص ۲۴) ... الخ.

فَرَض می‌کنیم در این مُکالمهٔ حِکایت‌شده - که باز می‌گویم هیچ رُبَطی هم به سعدی ندارد! - شاه قاجار چُنین جُمْلَه‌هایی کُفته باشد. راستی چرا باید ناصرالدین‌شاه، مِثْلِ عَوامِ اِصفَه‌ایان یا لاث‌های تِه‌ران، «شما» را «شوما» تَلْفُظ کرده باشد؟ ... رسید کار به جایی که "مَن چه عَرَض کُنم؟!"

در هَمین مَقَالَتِکِ گورگن ملیکیان می‌خوانیم:

نَشَرِیَه‌ای که فُلان اُرمَنی در پاریس چاپ می‌کُرد «شامل آثاری از گِلستان سعدی بود به نام حکایات» (ص ۲۵).

می‌نویسم:

«آثاری از گِلستان سعدی» یعنی چه؟! ... مَقْصود بَخش‌هایی از گِلستانِ سعدی یا مَثْقولاتی از آن نیست؟!»

باز در هَمین مَقَالَتِکِ می‌خوانیم:

«... مسروپ وارتاپت، در مجلهٔ لوما چاپ تفلیس، چهار اثر از گِلستان را، به ترتیب با نام‌های "پادشاه باید دوست و دشمن را بشناسد"، ارائه کرد و خیلی زود سه قطعهٔ دیگر نیز، با عنوان "از گِلستان"، به چاپ سپرد. او اثر دیگری را در سالنامهٔ شیراک ... منتشر کرد.» (ص ۲۸).

۱. واژهٔ «بازدید» را در خود کتاب نوشته‌اند، و امروز هم در رسانه‌ها از برای بیان این معنی، کاژبُزد هَمین لُغت شیوع دارد. ... بَعْضِ أَهْلِ فُزْهَنگ، بَرِ اِشْتِغَالِ کَلِمَهٔ «بازدید» به مَغْنایِ «دیدار» و «مُعاینه» و «مُشاهده» در اِنْشایِ رُوْزنامه‌نویسان و شُماری دیگر از اِمروزیان، اَنگِشْتِ اِنْتِقاد نِهاده‌اند و کُفته‌اند که «مَعْمُولاً در فارسی صحیح، «بازدید» اِضْطِلاح است برای کاری که آدمی در جَوَابِ «دیدار» می‌کُند» (نَگَر: نامه‌های مُجْتَبِی میثوی و ایرج افشار، به کوشش: مُحَمَّد افشین‌وفایی، ج: ۱، تِه‌ران: اِنْتِشارات دُکُتَر مَحْمود افشار - با هَم‌کاری: اِنْتِشاراتِ شَخَن، ۱۴۰۲ ه.ش.، ص ۱۲۶ و ۱۳۹)؛ لیک گویا «بازدید» مَخْتَصَرِ این مَعْنی نیست و گویا آن مَغْنایِ عَامِّ رُوْیْت مَکان یا ناحیه یا رَسیدگیِ مُشاهدَه‌گرانه به اُمَری ویژه که رسانه‌ها و أَهْلِ رَسانه در اِشْتِغَالِ واژهٔ «بازدید» اِرادَه می‌کُندند نیز از مَعْنایِ صَحیحِ واژهٔ «بازدید» در زَبانِ فارسی باشد، و دَشَبَتِ کَم بَعْضِ فُزْهَنگ‌نویسانِ رَايَمُنْدِ مَوْرِدِ وُثُوقِ هَم (سَنَج: فُزْهَنگ فارسی، دُکُتَر مُحَمَّد مُعین، ج: ۹، تِه‌ران: مَوْسَسَسهٔ اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۷۵ ه.ش.، ۴۵۴/۱) آن را، در این مَقام و کاژبُزد، به رَسْمِیَّتِ شِناخْتَه باشند.

می‌بینید؟! ... «چهار اثر از گلستان»! ... «اثر دیگری ... در سالنامه شیراک ...»!

از این‌ها غریب‌تر، «داستانی کوتاه درباره سعدی» است زیر نام «آخرین بهار سعدی»، به قلم «آودیک ایساهاکیان» که گفته‌اند «منظومه‌ای مثنوی» است (نگر: ص ۳۱)؛ و این کاش همین تعبیر «منظومه‌ای مثنوی»، لَحْتِکی پَرشکافته می‌شد تا دَریابیم أَصْلاً این تُخْفَه نوبرانه چه جور چیزی هست!!!

صَدَقَ مَنْ قَالَ:

به گیتی بیش مانی بیش بینی
زمانی نوش و گاهی نیش بینی
بمان و بین جُمادی و رَجَب را
که بینی الْعَجَبُ ثُمَّ الْعَجَبُ را
درین گیتی، عَجَب دیدن، عَجَب نیست
عَجَب بین جُمادی و رَجَب نیست
ازین مَزِد و زین شَمْس و قَمَر نام
نَزاید جُز عَجَب هَر صُبْح و هَر شام!

ایساهاکیان خود به تأکید گفته بوده است که «هنگام نوشتن آخرین بهار سعدی هیچ منبعی در اختیار نداشته و این اثر فقط زاده تخیلات خودش است» (ص ۳۲)؛ با این‌همه درباره شخصیت تاریخی سعدی هم چیزهایی نوشته و ضمیمه کار خود^۲ کرده است که لأَقْل از برای وقوف بر پایه شناخت وی از شیخ شیراز، قابل توجه است. ... ایساهاکیان نوشته بوده است:

«مشرف الدین سعدی در سال ۱۱۸۴ در شیراز دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۹۲ در ۱۰۷ سالگی دار فانی را وداع گفت، در حالی که تا آخرین لحظه هشیاری اش را از دست نداده بود و کاملاً سلامت و سرزنده بود. او سی سال تمام نزد استادان بسیاری کسب دانش کرد و زبان‌هایی متعدد را آموخت، از جمله زبان لاتین. سی سال تمام از هندوستان تا استانبول، مصر و عربستان را درنوردید و سرانجام، در سال

۱. تحقیق در أحوال و آثار و أفكار و أشعار اینج میرزا و خاندان و نیاگان او، به اهتمام: دُکُتَر مُحَمَّد جَعْفَر مَخْجُوب، ج: ۴، تهران: آندیشه، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۹۲، ب ۳۹۵-۳۹۸.

۲. در مَثَن مَقَالَتِک گورگن ملیکیان آمده است که او این توضیحات را «ضمیمه ترجمه کرده» (ص ۳۱) بوده است! نمی‌دانیم مقصود از ترجمه چیست؟ از نوشتار گورگن ملیکیان چنین برآید که او خود داشتش را به زبان آرمی نوشته بوده است. گویا به همان زبان هم چاپش کرده است. پس «ترجمه» دیگر چیست؟! ... پیدا داشت مقصود، ترجمه أحوال (شَرَح حال) هم نیست.

۱۲۵۷ میلادی، در هفتاد و سه سالگی به وطن بازگشت و به نوشتن و سرودن کتاب‌های گلستان و بوستان پرداخت.^۱ (ص ۳۲).

می‌نویسم:

این که ایساها کیان مُدّعی شده‌ است که سَعْدی «زبان لاتین» می‌دانسته، هرچند مُضحک است، اِختِصاصی به وی ندارد! ... تَوَهُّمی است سَخیف که بَعْضِ پیشینیان داشته‌اند و ایساها کیان هم ندانم کارانه یا وه‌ای را واگو به کزده‌ است.

مَرْحُوم حاج میرزا حَسَن‌خان جابری اَنْصاری اِصفَهانی ("شیخ جابری"، "صَدْرُ الْأَدَبَاء" / ۱۲۸۷-۱۳۷۶ ه.ق.) در رساله‌ای که به نام سَرگُذَشتِ شیخ بُزْگَوار سَعْدی و اَنذَکی از گُزارش روزگارِ خواجه پَرِداخته و به شیوه غالبِ مَوْلَفاَتش در آن لَعْل و خَرَف را به یک رَشته کَشیده است و عَث و سَمین را با هم در سِلْکِ تَحْرِیر درآوَرده، و اَز اِنْصاف نَباید گُذَشت که در مواضِعی از آن نیز قُوّه اِنتقاد را نیک کار فرموده و در عِیاز سَنجی و سره‌گری یَد بَیضا نِموده است، آری، در آن رساله بَسیار شُلُوع و پُلُوع ولی خواندنی که به سال ۱۳۱۶ ه.ش. در اِصفَهان چاپ شده است، آورده:

«... به کتابی برخوردیم که فیلسوفان اروپا و امریک جان تی پلتس و جیمس^۱ راس و دیگران گزارش^۲ روزگار شیخ را یادگاری گذارده بودند. در آن می‌نویسد ... در بیان شعر شیخ:

قضا را من و پیری از فاریاب
رسیدیم در خاک مغرب به آب

از خاک مغرب قصد شیخ را به ملک ایتالیا می‌داند، نه به شمال افریقا یا به سواحل آسیای صغیر و شام. دیگر می‌نویسد: شیخ نظر به طول مسافرت چهل و پنج ساله و آمیزش با گروهی دانای به هیجده زبان آسیائی شده و از گفتار کامفر روایت می‌کند که شیخ در گردش به خاک مغرب زبان لاتینی را نیز آموخته و دور نیست در اسارتش به چنگ فرنگان در طرابلس فراگرفته و هیئت و نجوم و جغرافی را نیک می‌دانسته و علم قیافه بخوبی داشته و از طب بی بهره نبوده و ...

۱. در مَأْخَذِ چاپی: جیمین.

۲. در مَأْخَذِ چاپی: گذارش.

و هم می‌نویسد: در اقامت دمشق به کلیسای سنت جان رفته و نماز گزارده^۱ و از آن رو گفته: سجده کایزد را بود گو سجده‌گه بتخانه باش!....^۲.

أَلطاف حُسَینِ حالی (۱۸۳۷-۱۹۱۴ م.)، از دانشمندان شِبْه قَاوَه هِنْد، دَر کِتَابِ حَیَاتِ سَعْدی که به تَرْجَمَه سَید نَصْرالله سُروش، دَر هَمان سالِ ۱۳۱۶ ه.ش. چاپ شده آست، یک جا گفته:

«... سَعْدی از بعضی السَنَه شرقی ... با اِطْلَاع بوده است. لسان عربی را بخوبی می‌دانست... در قضیه سومنات می‌رساند که از زبان زند نیز اِطْلَاع داشته است...»^۳.

خوش بختانه مُتَرَجِم کِتَابِ حَیَاتِ سَعْدی، دَر حاشیه، بَر این اِسْتِنْباطِ نَابِجای نویسنده از حِکایَتِ سَومَناتِ بَوشْتانِ سَعْدی، اِغْتِراض کُرده آست.^۴

باری، أَلطاف حُسَینِ حالی، جای دیگر دَر هَمان کِتَاب گفته آست:

«... "سرگور اوسلی" می‌نویسد که نظمی از شیخ سعدی شیرازی دیده که در آن لغات متعدّد هجده زبان مختلف به کار رفته و آن زبان‌های ممالک و نقاطی بوده که شیخ سیاحت کرده بود.

در این بیان ظاهراً آنقدر مبالغه نیست؛ زیرا که سعدی مدّت مدید در ممالک آسیا و افریقا مسافرت کرده و در بعضی نقاط زیاد متوقّف بوده است. از کلام وی اِقامتِ طویلش در شام، عراق، فلسطین، مصر و هندوستان مفهوم می‌گردد. پس حتمی است که از السَنَه رابِجَه مقامات مذکور اِطْلَاع داشته است. ممالک دیگری را نیز سیاحت کرده که در جاهای متعدّد گلستان ذکر می‌کند»^۵.

می‌نویسم:

این قَبیل حَرْف‌ها را أَهْلِ تَحْقِیق، خاصّه دَر عَصْرِ ما، جَدّی نَمی‌گیرند. اِطْلَاعِ سَعْدی از هِوَدَه

۱. دَر مَأْخَذِ چاپی: گذارده.

۲. سَرگَزْدَشْتِ شَیخ بَرزْگُور سَعْدی و اَنذَکی از گُزارشِ روزگارِ خواجه، مُحَمَّد حَسَن اَنصاری "شیخ جابری"، ج: ۱، اِضْفَهان: چاپ خانَه عِزْبان، ۱۳۱۶ ه.ش.، ص ۵۸؛ با لَختی دُرُشت‌گِردانی رَسمِ اَلْخَطّی.

۳. حَیَاتِ سَعْدی، أَلطاف حُسَینِ حالی، تَرْجَمَه: سَید نَصْرالله سُروش، بُنگاهِ دانش، ۱۳۱۶ ه.ش.، ص ۸.

۴. نِگَر: هَمان، هَمان ص، هَماش.

۵. هَمان، ص ۱۰.

زبان، و از آن شُمار: زَبانِ لاتین / لاتینی، هیچ سَنَدِ مُعْتَبَری ندارد و حَرْفی نیست که بدین آسانی‌ها به باور درآید.

سُحْنِ دَانِ پَرُوژده، پیر کُهن،
بِیَنَدِیَشْدِ اَنگَه بِگوید سُحْن!

باری، پِنْداشتِ ایساهاکیانِ اَرَمَنی هَم که آگاهی سَعْدی را از زَبانِ لاتین مَجَالِ طَرَح داده است، مُطالعاتِ عمیقی در این اُبواب نداشتند و اِطْلَاعاتش دَربارهٔ شَیخِ اَجَلِ سَعْدی بسیار سَطَحی و تُنُک بوده و بَرخی یاهوهای مَکتوب در این جا و آن جا را خوانده و باور کرده است. آنچه دَربارهٔ سِنینِ عُمَر و سَوانِحِ اَیامِ شَیخِ شیراز گفته است نیز به هَمین اوهام آغشته است. ... گورگن ملیکیان نیز که به گواهی «دِیباچه»ی این کتابچه و دیگر نوشته‌های رُفَقایش در آن، ایران‌شناسی است "طویل‌الباع"؛ هیچ لُزومی ندیده است تا این مَنقولات را، علاوه بر نُقل، قَدری تَحلیل و نَقْد و عِیازِ سَنجی هَم بَکُند یا دَربارهٔ صِحَّت و سَقَمِ چُنین حَرْف‌ها قَلَمی بَر کاغذ بَدَواند! ... حَق هَم دارد!!! ... از قَدیم گفته‌اند: «مُزده‌شوی را به بَهِشت و جَهَنم کار نیست!»؛ وانگهی، «ناقِلُ الکُفْرِ لَیْس بِکافر!». ... از شُورِ بَختی ماشت که سَر و کارِمان به روزگاری اُفتاده است که اگر فُلان آکادِمِیْسینِ دَانشگاهی به شیوَهٔ بَهمان نَقالِ قَهوه‌خانه با خوانده‌ها و شنیده‌هایش مُعاملَه کُند، عیبی نیست و کَسی بَر وی خُرده نمی‌گیرد!

اَمّا این که ایساهاکیان مُدّعی شده است که سَعْدی صَد و هَفْت ساله! «تا اَخرین لحظه هشیاری‌اش را از دست نداده بود و کاملاً سلامت و سرزنده بود»، از آن حَرْف‌هاست که اَغْلَب جُز با اِطْلَاعِ بَر پَرُوژدهٔ پَرِشکی مُتَوَفّی از آن آگاهی دَقِیق نَتوان داشت و لِذا اگر فَرْداروزی کَسی کُفت: در فُلان موزَه شَهرِ ایروان از پَرُوژدهٔ پَرِشکی شَیخِ سَعْدی شیرازی رونمایی خواهد شد، هیچ تَعَجُّب نَفَرمایید!

گویا شالودهٔ نِوِشتارِ دَاشْتانی ایساهاکیان نیز بَر هَمین واپسین گُزارش‌های پَرُوژدهٔ پَرِشکی شَیخ نهاده شده است؛ چه، او در نِوِشتارِ خود، از واپسین دَم‌های سَعْدی و حالاتش در دِلِ باخْتگی به دُختری زیبا و عِشْقِ آن پَرِی‌وَش که چه سان تا واپسین دَمِ سَعْدی عاشق را به خود مَشْغول می‌داشته است، سُحْن می‌گوید.

۱. کَلْبَاتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: فُرُوعی، ج: ۱۵، اَمیرکَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۳۵.

گورگن ملیکیان نوشته است:

«آودیک ایساهاکیان در این اثر واپسین روزهای زندگی شاعر پراوازه ایرانی را به تصویر کشیده است. سعدی سپیدمو با دختری نوجوان به نام نزهت روبه‌رو می‌شود. منظومه پایانی دراماتیک دارد و ایساهاکیان، با تصاویری سمبولیک، دل‌بستگی انسان فانی را در آخرین لحظه‌های حیات به زندگی توصیف می‌کند و احساسات شاعرانه او را، درباره گذرابودن زندگی و زیبایی بی‌حدومرزش، با هیجان شرح می‌دهد.

"... و سپس سعدی نگاهی از عمق جان به دنیای رؤیایی تپنده اطراف و آن دختر پری‌وش، با لبخند آسمانی‌اش، انداخت و در این هنگام احساس کرد که قطره‌اشکی گرم بر قلب کهن‌سالش جاری شد. پس دست کوچک دختر را گرفت، بوسید و روی قلب گریانش گذاشت و گفت: با سوسن‌های انگشتانت، این آخرین سخنان مرا بر صفحه پایانی گلستانم تحریر کن: بی‌اختیار آمدیم، در حیرت زیستیم، با حسرت می‌رویم..." (ص ۳۲ و ۳۳).

می‌نویسم:

عِجَالَةً با این که چگونه سَعْدی «احساس کرد که قطره‌اشکی گرم بر قلب کهن‌سالش جاری شد»، زیاده کاری ندارم. بگذارید این‌ها را همان کسانی تبیین کنند که پَرَوَنده پَرُشکِ شیخ رازیر دَست دارند! ... که می‌دانند؟! ... شاید شیخ ما در آن واپسین دَم مثلاً در بیمارستان نمازی شیراز عَمَلِ قَلْب باز فرموده بوده و از همین روی نیز قَطْره‌اشکِ گَرَمش بر قَلْبِ کُهَن‌سال جاری می‌توانسته است شُدن!!!

آنچه مُهم‌تر از این خَرْف‌هاست، سُخْنانِ شیخ اَجَلِ سَعْدی است و نگاه او به جهان، و در واقع، سُخْنانی که ایساهاکیان در دهان شیخ شیراز گذاشته است؛ به‌ویژه همان: «... بی‌اختیار آمدیم، در حیرت زیستیم، با حسرت می‌رویم...». این خَرْف‌ها، خَرْف‌های هَرکَس باشد، خَرْف‌های شیخ سَعْدی نیست. در درجه اَوَّل خَرْف‌های عُمَر خَیام است. ... حتّی خَرْف‌های شَمْس لَنگَرودی است؛ وَلی خَرْف‌های سَعْدی نیست.

شاید بَقَرَمایید: بشیار خوب؛ داستان ایساهاکیان هم مولود تَخْتِیلِ اوشت و بنا نیست با واقعیت تاریخی و حیاتِ راستین شیخ سَعْدی هم‌ساز و دَم‌ساز افتد. ... عَرَض می‌کنم: آری؛ داستان

ایسهاکیان مولود تَحْیِلِ اوست و دَقِیقاً نِمودارِ طول و عَرْض و اِرتِفَاعِ تَصَوُّرِ او از سَعْدی و آگاهی او از چه و چون و چُنْدِ اَدَبِ فارسی؛ و از هَمین جِهتِ اِشتِ که نَقْد و تَحْلِیل و عِیَازِ سُنْجِی آن هَم، دَرِ نِوِشْتاری دَرْبَارِ سَعْدی دَرِ زَبان و اَدَبِیَّاتِ اَرْمَنی دَرْبَایِشْت بوده اِشت؛ و اَلْبَته گورگن ملیکیان هیچ بَدان دَشت نِیازیده!^۱ ... این که چُنان خَرَفی را وَلو دَرِ دَاشْتان بایَد دَرِ دَهانِ حَیَام گذاشت، نَه سَعْدی، مُبْتَنی بَرِ شِناختی اِشت از تَفَاوُتِ سَعْدی و حَیَام؛ که یا ایسهاکیان از بَن نداشتَه، یا به مُراعاتِ لَوَازِمِ آن هیچ اَهَمِّیَّتِی نَمی دَاده اِشت؛ و هَمین، نُکْتَه بَشِیَار مُهَمِّی اِشت از حِیْثِ تَبیینِ مَکَانتِ سَعْدی دَرِ زَبان و اَدَبِیَّاتِ اَرْمَنی و شِناخت و اَرزِیابی اَنجَه اَرْمَنیان دَرِ بابِ سَعْدی گُفْتَه و کَرْدَه اُنْد. ... بُوگَدَرِیم.

گورگن ملیکیان، یکی از تَجَلِّیَّاتِ مُهَمِّ سَعْدی را دَرِ اَدَبِیَّاتِ اَرْمَنی دَرِ «شعری ناب» از «یغیشه چارنتس، شاعر بزرگ ارمنی» قَلَم می دَهد و از جُمْلَه می نویسَد:

آن «شعری ناب» که «سعدی» هَم نام دَارد «در سال ۱۹۲۹ نگاشته شد و در ژانر اپیگرام (سنگ نبشته) ارزیابی اش می کنند»^۲:

"ما هم خواهیم رفت از دنیا
چون قطره آبی در دریا
و بهاران خواهد پژمرد
آن گونه که سعدی می گفت
چرا نگفت آن شاعر پرنبوغ
شوربختانه، به ما نگفت
که آدمی تا زنده است
اپیگرام می سراید." (ص ۳۴).

۱. نِوِشْتارِ گورگن ملیکیان، از رِوی کَرْدِ نَاقِدانه عِیَازِ سُنْجانه صِیَرَفی واری که لازِمه نِگاهی اِشت آکادمیک، بَشِیَار بَشِیَار کَم بَهره اِشت؛ و رِوِشَن می دَارد که آسمانِ بالایی سَرِ دَانشگاهها دَرِ بَرخی از دِیگر نِقاطِ این دُنیا نِیز به هَمین زَنگِ هَاشْت که !
اَلْقِصَه، مَقالَه آکادمیکِ نَابِزِخوَرْدارِ از رِوی کَرْدِ عِیَازِ سُنْجانه اِئْتِقادِی نِوِبر اِشت! و چِیزی اِشت از دَشتِ کار و بارِ هَمان حَظِیْبِ جِکَایَتِ عُبَید که او را با مُسْلِمانی کاری نَبود!!!
«حَظِیْبِی را گُفْتَنْد: مُسْلِمانی چِیْشْت؟ گُفْت: مَن مَزْدی حَظِیْم؛ مَرا با مُسْلِمانی چِه کار؟!» (کَلْبِیَّاتِ مِولانا نِظام الدِّین عُبَیدالله مَعْرُوف به عُبَید زاکانی، تَصْحِیح و تَحْقِیق و شَرْح و تَرْجَمَه جِکَایاتِ عَرَبی: پَرِوِیزِ اَتا بَکی، ج: ۴، تِهْران: اِنْتِشَاراتِ زَوَّار، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۴۶).

۲. کَذ!!!

می‌نویسم:

آنچه گورگن ملیکیان «شعر ناب» خوانده است، در تَرْجَمَه فارسی کُنونی‌اش، «سنگی بر گوری» که چه عَرَض کُنم، «کلوخی وامانده در گُنْج گورستانِ مَثْرُوه» هم نیست! ... اگر هم در اَصْل «چیزک»ی بوده است، در «تَقْل» و «تَرْجَمَه» بَکَلّی «ناچیز» شده!

ملیکیان دَرباره همین «چارنتس» می‌نویسد:

«... در سال ۱۹۳۶، بار دیگر از سعدی یاد کرد:

می‌دانم که حافظ شاعری داناست

و سعدی اندیشمندی توانا

و کوچاک شاعر نیز خردمند است، حتی دریاں و حتی ورلن

اما حافظ رباعی می‌سراید

و سعدی غزل را دوست می‌دارد

و دریاں اندوه را عزیز می‌دارد

همچون ورلن که چهره مرگ را.» (ص ۳۵).

بیایید فَرَض کُنیم این بیانی است شاعرانه و هُتْمُنْدانه و در اَصْل اُرمَنی‌اش چیزی بوده است قابلِ تَحْمُلِ تَر از آنچه این جا هُست. ... بشیار خوب! ...

بخوانید:

«اما حافظ رباعی می‌سراید

و سعدی غزل را دوست می‌دارد!»

می‌نویسم:

عوامِ فارسی‌زبانان هم می‌دانند که آنچه حافظ بدان بُلُندآوازه است، همان «غَزَل» است، نه «رُباعی». آنچه شاید عوام ندانند ولی خواص می‌دانند، و «چارنتس» هم اگر نمی‌دانسته است، دَسِتِ کم گورگن ملیکیان ایران‌شناسِ طویل‌الباع می‌بایست می‌دانسته است و مُتَذَكِّر می‌شده (و صَدّ البَته که نُشده!)، این است که:

أَوَّلًا، مَجْمُوعِ رُباعیاتی که در دیوانِ حافظ آمده است، بَخْشِ بشیار کوچکی از دیوانِ او را تَشْکِیل داده و حافظ هیچ‌گاه در شُمارِ رُباعی سَرایانِ بَرَجَسْتَه اَدبِ فارسی نبوده است و نیست؛ بَلْ از بُنِ گویا او را

از میان انواع قَوَالِبِ شِعْرِ فارسی، عُمْدَةُ الْتِفَاتِ به غَزَل بوده است و به دیگر قالب‌های شِعْرِ فارسی چندان عنایتی نداشته است و در سرایشِ قِطْعَه یا قَصیده یا ... جز به نُدْرَتِ طَبْعِ آزمایی نکرده است. ثانیاً، صَحْحَتِ اِنْتِسَابِ هَمَانِ رُبَاعِیَّاتِ نَه چندان زیادی هم که به حافظِ نِسَبَتِ داده شده است، بِجَدِ جایی گُفْتُ وگو دارد و شُمَارِ مُعْتَنَابِهی از آن رُبَاعِی‌ها بَیَقین از دیگران است و بِنَادِرُست به خواجه شیراز نِسَبَتِ داده شده است.^۱

خُلاصه، عیب و عِلَّتِ «اما حافظ رباعی می‌سراید / و سعدی غزل را دوست می‌دارد» را به لَطَائِفِ الْحِیَلِ نیز چاره نتوان کرد؛ و اگر کسی در ادبیاتِ فارسی بصیرتی به هم رسانیده باشد، چنین مُهْمَلی را با حُسنِ قَبول تلقی نخواهد کرد.

بی‌چاره حافظ که همواره عده‌ای بی‌اطلاع، این‌گونه، و از گونه‌های دیگر، دَرباره او حَرْفِ مُفْتِ می‌زنند، و تازه همین حَرْف‌های تَبِیْزُ، گواهِ قُوف و اِطْلَاع و پَیْتُونْدِ ایشان با اَدَبِ فارسی و سُنَّتِ فَرَهَنگی آن به قَلَمِ می‌رود!

اُستادِ اَنُوشه‌یادِ مُجْتَبِی‌مِیْنوی، رَمانی، در حاشیه آن بَرگِزْدانِ دکتر دِیوگویی بوریس پاستِرناک که در سال‌های دور علی‌اَصْغَرِ خَبَره‌زاده آن را به فارسی درآورده است، نوشته بود:

«بی‌چاره مؤلفی که یک مُتَرَجِمِ بی‌ذوق و بی‌سواد و بی‌عقل گفته‌های او را این طور تَرَجِمَه کند!»^۲.

راستی که بَرِداشتِ صَحیح از آثارِ ادبی و مَواریثِ فَرَهَنگی، هم ذوق می‌خواهد و هم سواد و هم عَقْل! بازگردیم به رُبَاعِی و اَلْبَتَّه به سَعْدی:

نمی‌دانم قَضِیَه چِیشت که گویا در اَرْمَنِستان این «رُبَاعِی» خواستارِ ویژه دارد، حتّی اگر از اَفَرینش‌های دَرَجَه چُنْدَمِ یک شاعِرِ مَحْسُوب گَزَدَد!

گورگن ملیکیان در اَوَاخِرِ هَمَانِ مَقَالَتِکِ کَمِ جَانِ بی‌رَمَقَش می‌نویسد:

«دانشمند شرق‌شناس و ادیب ایران‌شناس، خانم دکتر پروفیسور آرمانوش کزمویان،

مجموعه‌ای درخور از اشعار سعدی را در کتابی به نام *مارگارِ تاشار* (رشته مروارید)

۱. دَرباره رُبَاعِیاتی که از حافظ نیست و بیهوده به دیوان او راه یافته است، نَکَر: کُلْگُشت در شِعْر و اَنَدِیْشَه حافظ، دُکُتَر مُحَمَّدْ‌اَمینِ ریاحی، ج: ۲، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ عِلْمی، ۱۳۷۴ ه.ش، صص ۳۷۷-۳۹۶.

۲. ویراستارِ خاموش (اَرْمَغَانِ مِیْنوی ۸۱)، دُکُتَر مُحَمَّدِ دِهْقَانی، ج: ۲، تَهْران: پِژوهشگاهِ عِلُومِ اِنْسَانی و مُطَالَعَاتِ فَرَهَنگی، ۱۴۰۳ ه.ش، صص ۱۰۴.

گنج‌نامه است، که با ۲۵۰۰۰ تیراژ^۱ در سال ۱۹۹۰ در ایران به چاپ رسید.^۲ در این کتاب ارزشمند، در کنار نام ده‌ها شاعر ایرانی قرون میانی، بیست و چهار رباعی از سعدی نیز به چشم می‌آید. شرح حال شاعران، ترجمه تحت‌اللفظی، مقدمه و حواشی، همگی، حاصل تلاش‌های این مؤلف اند.» (ص ۳۷ و ۳۸).

می‌نویسم:

ای کاش می‌دانستیم چرا «خانم دکتر پروفیسور» مُنتَخَباتِ خود را از اشعارِ سَعْدی، از میانِ رُبَاعِیاتِ او اِنتِخاب کرده است؟

شیخِ أَجَلِ سَعْدی شیرازی، به رُبَاعِی‌سرایِ بُلندآوازه نیست، و بعید می‌دانم اگر بخواهند ده رُبَاعِی‌سرایِ طرازِ اَوَّلِ زبانِ فارسی را مُعَرَفی کنند، نامِ سَعْدی در آن میان باشد. در میان چهار پَنج شاعرِ طرازِ اَوَّلِ زبانِ فارسی (به تَرْتِیبِ اَلْفَبَا: حافظ، سَعْدی، فَرْدوسی، مولوی، نظامی)، رُبَاعِی‌سرایِ بَرَجَسْتَه، تنها و تنها مولوی است.

درباره حافظ پیش‌ترکِ اِشارَتی رَفْت و اینک باز می‌گوییم که سَعْدی و حافظ، عَلِی‌رَغمِ اِنتِظاری که از ایشان داریم، رُبَاعِی‌سرایانِ بزرگی نیستند.^۳ بَرخی از رُبَاعِیاتِ بشیاری مُمتاز و مشهور هم که به سَعْدی و حافظ نِسَبَت داده شده است، در واقع از ایشان نیست.^۴

به هر روی، سَعْدی بَسی غَزَل و مَثَنوی و قِطْعَه و قَصیده دارد که در تَرَازوی صَیْرِفیانِ سُخَن و سُخَن‌سَنجانِ أَهْلِ فَنِ بَر رُبَاعِیاتِ وی رُجْحان داده می‌شود.

۱. گدا. ... در زبان فارسی عادی تر آن است که بگوییم: تیراژ ۲۵۰۰۰.

۲. گدا. می‌توانستند بنویسند: رسیده است.

۳. نیز سَنج: سیّر رُبَاعی، دکتر سیروس شمیس، ج: ۴، تهران: نشر قطره، ۱۴۰۲ ه.ش.، ص ۵۰.

۴. نمونه را، رُبَاعیِ بشیاری معروفِ مَنسوب به خَیام و بَعْضِ دیگر از نَافُوران، اَعنی: «هَنگامِ سَپیده‌دم، خُروسِ سَخری / دانی که چرا هَمی گُند نوحه‌گری؟ / یَعنی که: نِمودند در (نُسخه‌بَدَل: اَز) اَینِه سَیِّح / کَر عُمَر سَسی پُرفت (صَبْطُ مَعْرُوفِ دائِرِ بَر اَلبَیْته: گُذشت) و تَوْبی خَبری»، به قولی هم از سَعْدی دانسته شده است و مَرَحُومُ فُرُصَة الدَّولَة شیرازی (۱۲۷۱-۱۳۳۹ ه.ق.) در کتابِ بُحُورِ اَللَّحان، در حاشیه‌اش، مَرُوم داشته است: «این رُبَاعی در کَلِباتِ سَعْدی هم دیده شده» (بُحُورِ اَللَّحان، فُرُصَة الدَّولَة شیرازی، به اِهتمام: عَلِی زَرزِین قَلَم، تهران: کتاب‌فروشی فروغی، ۱۳۴۵ ه.ش.، ص ۲۷۲)؛ لیک عَلِی الظَّاهِر این رُبَاعی نَغز و پُرمَغز، نه از خَیام است و نه از شیخِ أَجَلِ سَعْدی و نه از بَرخی از دیگر کسانی که به نامشان بازخوانده می‌شود؛ بلکه به گواهی بَعْضِ جُنُگ‌های قدیم، از شیخِ رُوزبَهان بَقْلِی فُسائی شیرازی (۵۲۲-۶۰۶ ه.ق.) است. (بَکر: رُبَاعِیاتِ خَیام - طَرِیخانه، یارِ اَحْمَد بنِ حُسَین رَشیدی تَبْرِیزی، به تَضَحیح: جلال‌الدین هَمایی، ج: ۲، تهران: مَوْسَسَسه نَشْر هَما، ۱۳۶۷ ه.ش.، ص ۵۱ - مُقَدِّمه و ۴۱ - مَثَن - و: رُبَاعِیاتِ خَیام و خَیامانه‌های پارسی، سَید عَلِی مِیْرافُضلی، ج: ۲، تهران: اِنتِشاراتِ سُخَن، ۱۴۰۰ ه.ش.، ص ۴۵۱ و ۴۵۲؛ و: سیّر رُبَاعی، دکتر سیروس شمیس، ج: ۴، تهران: نشر قطره، ۱۴۰۲ ه.ش.، ص ۱۰۴).

با این تفاسیل، تنها اِخْتِمَالِ مَعْقُولی که در توجیه آن اِخْتِیارِ «خانم دکتر پروفیسور» می‌توان داد، این است که آن کتاب مُشَارِاَیِلْها أَصْلًا کِتَابِی مُخْتَصِّی قَالِبِ رُبَاعِی در اَدَبِ فارسی بوده و جُز رُبَاعِی را بَدان راه نَبوده باشد. تنها در این صورت چنان اِخْتِیار و گُزِینِشی مُوَجَّه خواهد بود؛ لیک اگر این‌گونه باشد، باید بر گورگن ملیکیان خُزده گِرِفْت که در مَعْرِفِی کِتَابِ مَذکور، از چُنین توضیح دَرِبایِستی عَقْلَت کُزده اُسْت و در حَقِیقَت گُفْتَنِی تَرین گُفْتَنِی را در مَعْرِفِی کِتَابِ «خانم دکتر پروفیسور» وانهاده و آن‌سان که طریقه غَیرِمَرْضِیَه اوسْت در این مَقَالَتْک، با بی قیدی و بی دَقْتی، و سَرَسری، چیزی قَلَم بِنْد کُزده اُسْت و پِی کارِ خویش رَفْتِه اُسْت و ما را در کارِ «خانم دکتر پروفیسور» دُزوا گُردانیده.

به هر روی، در این که گورگن ملیکیان یا مُتَرَجِمَش یا هَزْدو، از هُنَرِ نِوِشْتَنِی راشت و دُرُست، آن‌سان که دَرخوَرِ عُنْوَان و پائِگاهی آکادِمیک باشد، عاری، و از بَیانِ دَقِیقِ خورایِ خامه اُزبَابِ تَحْقِیق، سَخْت عاجز اند، گویا جای شُبُهَت نَباشد... در هَمان مَقَالَتْک، دُرُست در دُنْبَالِ مَعْرِفِی تَأْلِیفِ لائِد مُنِیفِ «خانم دکتر پروفیسور»، می‌خوانیم:

«هم چنین، سیلوا کاپودیکیان و گئورگ امین، شاعران نامدار ارمنستان، اشعار سعدی را به نظم درآورده‌اند.» (ص ۳۸).

اگر به یاد نداشته باشیم که گورگن ملیکیان یا مُتَرَجِمَش یا هَزْدو، در اَدایِ مَقْصودِ خویش گیر و گِرِفْتاری زَحْمَت‌آفرین دارند، و نارسائی اَلْفَاظ و عَجْزِ بَیان، خوی و خیم غَالِبِ خامه ایشان است، باید از کُتُابی هَمین جُمْلَه که آوَزِیم، عَزَقِ حَیْزَت شَویم؛ چرا که مُسَلَّم اُسْت اَشعارِ سَعْدی را، خُود او (سعدی) به نَظْم درآورده است، نه دیگری؛ و آن شاعرانِ اَرمَنی، اَلتَّهائِه، تَرَجَمَه اَرمَنی آن اَشعار را به نَظْم درآورده و به تَعْبِیرِ رُوشَن‌تَر "بازسرایی" کرده‌اند!

باری، بَرِ خِلَافِ آنچه گویا بِناسْت در کِتَابِچِه سَعْدی در زَبان و اَدَبِیَاتِ اَرمَنی، اِلْقَا گَزَدَد (سَنج: ص ۱۷)، از خواندنِ مَقَالَتْکِ گورگن ملیکیان این اَندازه مَعْلُومِمان می‌شود که در بابِ مِیراثِ سَعْدی و تَرَجَمِه و نَقْلِ آن به زَبانِ اَرمَنی و اِقْتِباسِ از آثارِ سَعْدی در اَدَبِیَاتِ اَرمَنیستان، هنوز چندان کارِ جَدی و مُهمّی که خورایِ نام و جایگاهِ شیخ شیراز باشد، بَر دَسْتِ اَرمَنیان صورت نِگِرِفْتِه اُسْت، و آنچه تاکنون اِنْتِشار یافته، عُمْدَه مُتَفَرِّقاتِ اُسْت و مُشْتی شَتات؛ آن هَم بَعْضًا در جُنگ‌ها و نَشْرِیات^۱. ... اگر هَنوز عُمَرِ زَبانِ اَرمَنی را به دُنیا اِمْتِدادی هَسْت و اُمید بَقائِی می‌رُود، و اگر این زَبان

۱. اَلْبَیْته این در حالی است که «در صد سال اخیر»، با صَرَفِ نَظَر از خُود اَرمَنیستان و دِیگَر جایی‌های بودِباشِ اَرمَنیان، تنها و تنها «در ایران، حدود ۸۵ نَشْرِیَه اَرمَنی و هزاران جلد کتاب اَرمَنی به چاپ رسیده است» (دانشنامه ایران‌بانِ اَرمَنی، به کوشش: ژانت. د. لازاریان، ج: ۲، تَهْران: اِنْتِشاراتِ هِیْزَمَنْد، ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۴۵).

همچنان خوانندگانی جدی دارد و خواهد داشت^۱، خلاصه، اگر هنوز بر تهیته و ترتیب ترجمه ارمنی آثار سعدی فائدت‌ی خورایِ اِعتِنَا مُتَرَتِّب باشد، باید آشتین بَرَزَد و با اِستِمَداد از ارمنیانِ چیرِفَهَم باسواد ترجمه درُست و متین و مقبولی از کَلْبَتَرَه‌های سعدی، با شَرَح و توضیحات کافی و آدمی‌پَسند، فراهم کرد؛ و لابد رایِ زنی فرهنگی ایران در اَرَمِنِستان، مُناسِب‌ترین جایی است که می‌تواند گُزارد چنین خَدَمَتی را در عَهده شِناسد و دَسْتِ بَدین کارِ ایرانِ دوستانه و فرهنگِ پَرورانه فراز کُند و اُستادان و دانِشجویان رِشته‌های زبان و ادبیات فارسی و ایران‌شناسی و زبان و ادبیات ارمنی را در هر دو کُشورِ ایران و اَرَمِنِستان، مُمِدِّ هَمّت گَزَدَد و در راهِ تَحَقُّقِ چنین اَرزویِ فرهنگی دِل‌آویزی، از ایشان، به شَرطِ قَابِلِیت، یاری بگیرد. ... اَوَّلین لازِمَه دَسْت‌یازی به چنین کارها نیز اَلَبَتَه وجود پول کافی و بَصیرتِ وافی است؛ که در این عَصْرِ عُسُرت و فَلَاکت، «از هَر دو نامد چو سیمُرخ و کیمیا»^۲!!!

در کتابچه سعدی در زبان و ادبیات ارمنی، در پسِ مَقَالَتِکِ گورگن ملیکیان، یادداشتِ «پروفسور ساموئل مورادیان» آمده، و - چنان که اِشارتِ رَفْت - چیزکی است عُمَدَه در سِتایشِ هَمان مَقَالَتِکِ پیش‌گُفته و تَنّاخوانی بَر گورگن ملیکیان و قَدری بَه‌بَه و چَه‌چَه دَر باره دَر و ن مایه و «زبان علمی و وزین» (ص ۴۲) آن و ...!

ساموئل مورادیان، در این یادداشت، از جُمْلَه نِوِشته است:

«آثار بزرگان ادب ایرانی، که سعدی در زمره آنان است، به اصطلاح، از ازل^۳ مورد توجه و علاقه خوانندگان ارمنی بوده‌اند و هستند^۴. از قرن نوزدهم آثار سعدی بارها

چرا بی‌هوده تعارف کنیم؟! ... اگر گزارشِ نامه ملیکیان درباره مجموع کارهای سعدی پژوهانه ارمنیان قابلِ اِعتِماد باشد، هُوَیْدَا می‌گَزَد که سعدی خوانی جُزْوَ اَوَلَوِیْث‌های ارمنیان نبوده است. ... با تَبیانِ بی‌تعارفِ این چوَن و چُند، نَه بَر دَمانِ عِزِّ و اِخْتِرامِ سَعْدی - که خود بَر بُلندایِ ادبِ فارسی نِشِسته است و آوازهایِ جهان‌گیر داشته است و دارد - گَزَدی می‌نِشِند؛ و نَه ارمنیان را بَدِه‌کارِ شَیخِ اَجَل می‌شماریم. ... اِنصاف باید داد که بسیاری از ارمنیان ایران هم لابد آن قَدَر خوب فارسی آموخته بوده‌اند که دیگر اَنگیزه نِیرومندی از بَرای ثَقُل و تَرْجَمَه میراثِ سعدی به زبانِ ارمنی در میانِ ایشان وجود نداشت. در اَرَمِنِستان هم به هزار و یک عِلّتِ دیگر زیاد سعدی نَخوانده‌اند؛ و مَگر اَصْلاً قَرار بوده است در این دُنْیایِ پَوَقَلَمون همه کس کار و زندگی شان را اِیْکُذارَنَد و کَلْبَتَرَه‌های سعدی بَخوانند؟! ۱. تَزَدید مَن از آن جاشست که بَرخی از خواننده‌ها و شنیده‌ها در این أَبواب چندان اُمید بَخش نیست. نمونه را، خواننده‌ایم که:

«امروزه شمارِ ارمنی‌زبانان جهان پیرامونِ هشت تا ده میلیون نفر است. جمعیتِ خود جمهوری ارمنستان سه و نیم میلیون است ... بیش از نیمی از ارمنیان، بیرون از سرزمینِ اجدادی خود به سر می‌برند» و «یکی از کشورهایی که جمعیتِ قابلِ توجهی از ارمنیان را داراست، ایران است»

(دانشنامه ایرانیان ارمنی، به کوشش: ژانیت. د. لازاریان، ج: ۲، تهران: انتشارات هیئت، ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۴۵).

۲. با نویسی «وَز هَر دو ...»، مضارعی است از عَبدُ الواسِع جَبَلی. ... نِگَر: دیوانِ عَبدُ الواسِع جَبَلی، به اِهِتِمَام و تَصَحیح و تَغْلِیق: دُکُثَر [سَیِّد] دَبیخ‌الله صَفّا، ج: ۲، تهران: مَوْسَسَه اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۱۳.

۳. کَذا فی الأَصْلِ.

۴. کَذا فی الأَصْلِ.

و بارها به زبان ارمنی ترجمه شده‌اند، که در این پژوهش ارزشمند پروفیسور ملیکیان
به خوبی انعکاس یافته‌اند.» (ص ۴۳).

می‌نویسم:

دَرْبَارَهٔ عَلاقَهٔ اَزَلِی خوانندگان اَرَمَنی به آثارِ سَعْدی که عَرَضی نَدَارَم. ... شِعرِی اَسْت که گُفْتَه
شُدَه!!! ... صَد اَلْبَتَهٔ خُود شیخ، قَرَنُها پیش، این مَضْمُون را به طَرزی دِل‌نواز و هُنرمَندانه که
چُنوی را می‌شایست سُروده اَسْت: «هَمهٔ عُمَر بَرَنْدَارَم سَر اَزین خُمارِ مَسْتی / که هَنوز مَن نَبُودَم
که تو دَر دِلَم نِشَسْتی»^۱! ... پَس به قولِ تازی‌گویان: اَعْطِ الْقَوَسَ بَارِیْها!

و اَمّا تَرْجَمَه‌های اَرَمَنی آثارِ شیخ: آنچه دَر «پژوهشِ ارزشمند [!؟] پروفیسور ملیکیان» مذکور بود که
عُمَدَهٔ مُتَفَرِّقات بود و مُشْتی شَتات، و به هیچ روی از چُنان عَلاقَهٔ اَزَلِی حِکایت و بَر چُنین
اِهِتِمَام لَم یَزَلِی دَلالت نَمی‌کُرد!

اَمّا از بَرای تَمییز مَرْتَبَهٔ اَهْلِیَّت «پروفیسور ساموئل مورادیان» دَر چُنین داوَری و اِظْهَارِ نَظَری، تَوَجُّه
خوانندهٔ اَدَب دُوست را بَدین جَلَب می‌کُنم که مُشَارِ اِلَیه در هَمین یادداشت، «انواع زانرهای شعر
فارسی» را چُنین بَرَمی شُمارد: «گازل یا غزل، بیت یا بایاتی، رباعی یا دوبیتی» (ص ۴۳)!!!

دَرْبَارَهٔ این که «انواع» و «ژانرها» و «قوالب» شِعرِ فارسی کُدام اُنْد و نَباید این‌ها را خَلط کُرد، یا حَتّی
دَرْبَارَهٔ تَفَاوُتِ «رباعی» و «دوبیتی»، شَرْحی عَرَض نَمی‌کُنم و می‌دانم که «تو خود دانی اگر زیرک و
عاقِل باشی»^۲. ... فَقَط از بَرای آن که هیچ تَزْدید نَقَرَمایید دَر نَدانِستَن و نَدانم‌کاری «دارندهٔ عنوانِ
چهرهٔ ماندگارِ علمی جمهوری ارمنستان»، جَنابِ مُشْتَطابِ «پروفیسور ساموئل مورادیان» که
«دکترای علوم ادبی» هَم دارد و اَزْزِیابِ «پژوهشِ ارزشمند [!؟] پروفیسور ملیکیان» اوشت، شُما را
به خواندنِ سَطُوری اَز اِفاضاتِ نام‌بُرْدَه دَرْبَارَهٔ هَمان «پژوهشِ ارزشمند [!؟] میهمان می‌کُنم:

«... محقق [= گورگن ملیکیان] در تجربهٔ علمی خود، بدون توجه به این که اثر
ترجمه‌شده رباعی است یا شعری کامل، کم حجم است یا قطور و مفصل، در کنار
ارزش‌گذاری ادیبانه، زمان‌بندی کاملی از دوره‌ها و سال‌هایی به دست می‌دهد که
در آن ترجمه‌ها انجام شده‌اند ...» (ص ۴۳).

۱. کُلْتِیاتِ سَعْدی، به اِهِتِمَام: فُرُغی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۶۰۶، غ ۵۲۳، ب ۱.

۲. دیوانِ حَافِظ (بَر اَساسِ نُه نُسْخَهٔ کَامِلِ کُهنِ مُوَرِّخ به سال‌های ۸۱۳ تا ۸۲۷ هَجَری قَمَری)، تَدوین و تَصْحیح: دُکُتَر رَشیدِ
عِیْضی، ج: ۲ (با ویرایش نو)، تَهْران: مَوْسَسَهٔ اِنْشِاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۹۰۴، غ ۴۴۶، ب ۳.

می‌نویسم:

گویا بگلی خلاف به عَرَضِشان رسانده‌اند!!!

بیایید از این صَرْفِ نَظَرِ کنیم که در نوشتارِ گورگن ملیکیان، نه «ارزش‌گذاری ادیبانه»ی نمایانی دیده می‌شود و نه «زمان‌بندی کاملی»؛ که با یک جَدْوَلِ ساده قابلِ ارائه بوده است؛ و نکرده‌اند. ... آن بی‌توجهی به خصوصیاتِ کَمّیِ شِعْرِ ترجمه شده هم که مَزَیّتِ مَحْسُوبِ نمی‌شود! ... باری، از این‌ها بگذریم و بگذرید و تنها تَوَجُّه‌تان را به تَلَقّیِ «پروفسور ساموئل مورادیان» از همان «رباعی» مَعْطُوفِ دارید! ... زینِ پیشِ دیدید که «دارنده عنوانِ چهره ماندگارِ علمیِ جمهوریِ ارمنستان»، «رباعی» و «دوییتی» را یک کاسه می‌کند! این‌جا ابداعِ فُزونی می‌گیرد و «رباعی» در تقابُلِ با «شعرِ کامل» واقع می‌شود! ... شِگَفْتَا! ... این اَلْبَتّه دیگر تَجَاوُزِیِ اشتِ آشکار به حَریمِ باخِرَمَتِ رُباعی‌سرایِ در ادبیات، و اگر مَن و شُما هم بخواهیم - به تعبیرِ شایع در مُحاوره: - "زیرسبیلیِ دَرش کنیم"، از غَیْرِتِ ادبیِ رُباعی‌شناسِ نامی، اُستادِ سَیدِ عَلِیِ میرْأَفْضَلِی، بشیاریِ بعید می‌دانم چنین رُخْصَتی به مُتْجَاوِزِ اَرَمَنی بدهد! ... شاید هم خویِ مُداراتیِ کِزْمانیانِ چاره‌ساز شود! ... خُلاصه، ساموئل مورادیان خود داند با سَیدِ رُباعی‌پُژوهانِ زَمان!!! ... اگر هم تَبَه‌کاریِ از مُتَرَجِمِ باشد و اوشت که چنین بلائی به سَرِ "رباعی" و غَیْرِ "رباعی" آوَرده، باز گرانیِ بارِ مَسْئُولِیّتِ از دوشِ اَرَمَنیانِ فَرَاَمَزِیِ بَرْداشته نمی‌شود؛ چه، در آغازِ این کِتابِکِ سَعْدی در زبان و ادبیاتِ اَرَمَنی، می‌خوانیم: «انتشارِ این کتاب در شورایِ علمیِ دانشکده شرق‌شناسیِ دانشگاهِ دولتیِ ایروان تصویب شده است.» (ص ۵) ... زهی شورا! ... زهی دانش! ... زهی دانشکده! ... زهی دانشگاه!

اگر نام این مُلَعَمَه بی‌باکی و هوشناکی، کارِ علمی و دانشگاهیِ اشت (و همین‌اشت آنچه از بَرایِ اَهْلَش، مَزایایِ "نونی" و قانونیِ دارد!)، باید گفت:

خُدا روزی کُند عِشیِ چُنین را

عُمومِ مُؤمِنات و مُؤمِنین را!!!^۱

کِتابِچَه سَعْدی در زبان و ادبیاتِ اَرَمَنی، تا همین‌جا هم - به قولِ مولوی^۲: - "شَرَبَتِ اَندرِ شَرَبَت" بود! ... مَقالَه سِپَسِینِ کِتابِچَه، اَعْنِی: «سَعْدی در جِهانِ ایران‌شناسی» به قَلَمِ «دکترِ مَحْمُود

۱. تَحْقِیقِ دَر اَحْوال و اَتار و اَفْکار و اَشْعارِ اِیْرَجِ میرزا و خاندان و نیاگانِ او، به اِهِتِمَامِ دُکُتِرِ مَحْمَدِ جَعْفَرِ مَحْجُوب، هَمَانِ ج، ص ۹۶، ب ۵۰۸.

۲. سَنَج: مَثْنَوِیِ مَعْنَوِی، جلال‌الدین مَحْمَدِ بَلْخِی، به تَصْحِیحِ و مُقَدِّمَه: مَحْمَدِ عَلِیِ مُوَحِّد، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشَاراتِ هُزُوس - و - فَرَهَنگِشْتانِ زَبان و اَدبِ فَازِسی، ۱۳۹۶ ه.ش، ۱/۲۶۳، د: ۲، ب: ۱۰.

جَعْفَری دهقی، «دیگر اَسف‌انگیزترین بخش این کتابچه اُست؛ و نموداری اُست کاملِ عیار از کَم‌اطلاعی و اِهمال‌کاری در عَرَضه آکادمیک!

همین مقاله «سعدی در جهان ایران‌شناسی» بس اُست تا تَکلیف خواننده را با این کتابچه روشن کند و او را از هرگونه دودلی در داوری پرهاند و به یاد نویسنده و مُنتقد و طنزنویس امریکائی، دوروتی پارکر (Dorothy Parker / ۱۸۹۳-۱۹۶۷ م)، بیندازد که چیزی گفته بود قریب به این مضامین:

«این از آن کتاب‌هایی نیست که راحت به گوشه‌ای بیندازیمش. باید با تمام نیرو پَرَتَش کنیم!»^۱.

اَلْحَاصِل، به قول علامه علی اکبر دهخدا (۱۲۵۷-۱۳۳۴ ه.ش.)، در آن شِعْرِ معروفِ خواص فُهم «إِنْ شَاءَ اللَّهُ گُزبه اُست!»: «

باقِلا بازگَزَدَنَت هَوَس اُست!؟

پیش کُن خَر؛ که کار زین سِپَس اُست!»^۲

«دکتر محمود جعفری دهقی»، در آغازِ نوشتارِ کوتاه‌ش، به جای آن که مفروضِ بدارد خواننده چنین کتابی اِخْتِمَالاً - ولو به اِجْمال - سعدی شیرازی را می‌شناسد و قرار نیست هر مقاله کوتاه راجع به سعدی به شرحِ حالی از وی نیز مُصَدَّر گزدد، و خلاصه، راهش را بگیرد و مُستقیم برود سَرِ أَصْلِ مَطْلَب و مَطْلُوبِش، بر خویشستنِ خویش فرض دیده اُست نَخُست به مُعرَفی اِجْمالی شیخ سعدی شیرازی هم پیزدازد و در این باره نیز قَلَمی بفرساید. ... عَلَی بَرَکَةِ اللَّهِ!

«دکتر محمود جعفری دهقی» نَخُست سعدی را در میانِ کَمائکان، زاده ۶۰۶ و دَرگَزشتَه ۶۹۰ می‌شناساند (نِگَر: ص ۴۹)؛ لیک یک سَطَر بَعْد، تو گویی این اِخْبَارِ جازمِ خویش را پاک فراموشیده باشد، می‌نویسد:

«درباره تاریخ تولد او هیچ اتفاق نظری نیست. به احتمال بسیار، او در سال ۶۰۶ ق.

در شیراز چشم به جهان گشود»^۳. (ص ۴۹).

۱. فَرَهَنگِ گُفته‌های طُرَامِیز (انگلیسی - فارسی)، گَزْدآوری و تَرْجَمَه: رضی هیرمندی، ج: ۵، تهران: فَرَهَنگِ مُعاصِر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۳۴۴، ش ۱۰۵۰.

۲. دیوان دهخدا، به کوشش: دکتر [مستبد] مُحَمَّد دَبیَرسیاقی، ج: ۲، تهران: تیرازه، ۱۳۶۱ ه.ش.، ص ۲۷.

۳. کَذَا. می‌توانید بخوانید: گُشوده اُست؛ یا: گُشوده بوده اُست.

می‌نویسم:

از قضا درباره تاریخ وفات سَعْدی نیز اِتِّفَاقِ نَظَر وجود ندارد، و این بسا آن تاریخ ۶۹۰ که مُحْتَارِ «دُکْثَر جَعْفَری دِهْقَی» افتاده است، جای "اگر" و "مگر" هم باشد. هرچه هست، وفات سَعْدی را، در منابع گوناگون، به اختلاف، در سال‌های ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۴ و ۶۹۵ ه.ق. نوشته‌اند؛ و به قولی، در این میان، سال ۶۹۱ مُسْتَنَدتر است؛ و به قولی، ۶۹۰.

آن تاریخ ۶۰۶ هم، یک تاریخ حدسی و احتمالی است. در منابع معتبر، به تاریخ ولادت شیخ سَعْدی تصریحی نرفته است، و تنها بر پایه قرائنی احتمال داده‌اند که ولادت وی، بتقریب، در حدود سال ۶۰۶ ه.ق. بوده باشد.

پس آن تصریح جازمِ یَئِنَّ الِهالَکَیْنِ که «دُکْثَر جَعْفَری دِهْقَی» در ابتدا درباره تاریخ زایش و مرگ شیخ در کار آورده است، به یک باره بی‌جاست.

«دُکْثَر جَعْفَری دِهْقَی» باز درباره شیخ شیراز گفته است:

«پدرش از علمای زمان بود و سعدی در کودکی نزد پدر به تعلیم علوم زمانه پرداخت. خود او در این باره چنین می‌گوید:

"همه قبیله من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت" (ص ۴۹ و ۵۰).

می‌نویسم:

اولاً، از چون و چَند احوال پدر شیخ سَعْدی هیچ اطلاع قطعی و دقیق و روشنی نداریم و تنها بر حسب قرائن احتمال می‌دهیم از اهل علم بوده باشد، و به گمانی بنیرو، از اَبابِ اِشْتِغالاتِ دیوانی.

سَعْدی قِطْعَه‌ای دارد که از ره‌گذر آن، گویا "دیوانی" بودن پدرش را می‌توان استنباط کرد. ... قِطْعَه مذکور، این است:

پَدَرَم بَنَدَه قَدِیمِ تو بود

عُمُر در بَندگی به سر بُزده‌ست

بَنده‌زاده که در وجود آمد

هَم به روی تو دیده بَرگَزده شست

خَدَمَتِ دیگرِی نخواهد کَرَد

که مرا نِعَمَتِ تو پَرُوَرده شست^۱

مُخاطَبِ این قِطعه را بِروشنی نمی‌شناسیم. شاید یکی از اُمَرای سُلَمُغری بوده باشد^۲ که بشپارتَر از بشپاران، سغدی را - به اِقْتِضا و اِقْتِضایِ بیاناتِ خودش و گُزارشِ شماری از تَذکِره‌نگاران - به نوعی، پَرُوَرده نِعَمَتِ آن خاندان و بَرکَشیده ایشان می‌شناسند.^۳ ... از دیرباز نیز بَرخی گفته‌اند که پَدَر سغدی از مُلازِمِ اَنابَک مُظَفَّرالدین سغَد بن زَنگی (ف: ۶۲۳ ه.ق.) بوده^۴؛ و هَرچَند گویا پَذیرفُتنی

۱. کَلْبُزَه سغدی، به اهِتِمام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۸۱۳ و ۸۱۴.

۲. نیز سَنج: اُخوالِ شَیخ اَجَل سغدی، جوادِ بَشَری، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ نَک بَرگ، پاییز ۱۳۹۸ ه.ش، صص ۵۰ - ۵۲.

۳. خوض در شواهِد اِرتِباطِ سغدی با این خاندان به دَرازا می‌کُشد و اَلَبَتَه بَحْثِ اَصْلی ما مُقْتَضی این تَطوِیل نیست... شواهِد مُتَعَدِّد است... نمونه را، این که سغدی، از اِنعام و دِهش و نواخِثِ اَنابَک اَبوبَکر بن سغَد بَرخوَردار بوده اَست، جای هیچ تَزوید نَدازد و در اَنار وی مُصَحَّح است. از جُمله، در بابِ هَشْتُمِ خود بوشتان، در اَوَخرِ حِکایَتِ بُث شِکَنی و هِنْدوگُشی در سوَمَنات، شَیخ این‌گونه فَرموده اَست:

... اَزان جُمله سَخَنی که بِر مَن گُذُشت

دِهائِم جُز اَمروز شِیرِین نَگُشت

در اَقبال و تَاییدِ بوبَکر سغَد

که مادر نَزاید چُنو قُتل و بَعَد

ز جَوَر فَلَک دادخواه اَمَدَم

دَرین سایه‌گُشَتَز پَناه اَمَدَم

دُعاگویی این دولَتم بَنده وار

خُدا یا! تو این سایه پائنده دار

که مَزَهَم نِهادم، نَه دَرخوَرز ریش؛

که دَرخوَرز اِنعام و اِکرامِ خویش

کی این شُکر نِعَمَت به جای اَوزم

وگَر پائِ گَزَدَد به خَدَمَتِ سَوم؟

(بوشتانِ سغدی، تَصْحیح و تَوْضیح: دُکُتر غلامحُسَین یوْشَفی، ج: ۱۱، تَهْران: شَرکَتِ سِهامی اِنْتِشاراتِ خوارزَمی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۸۰ و ۱۸۱، ب ۳۵۵۲-۳۵۵۷).

۴. دولَتشاه سَمَرَقَندی، در گُزارشِ اُخوالِ شَیخ سغدی اَوَرده اَست که:

«... طُهورِ شَیخ در روزگارِ اَنابَک سغَد بن زَنگی بوده اَست؛ گویند: پَدَرِ شَیخ مُلازِمِ اَنابَک بوده و وَجِه تَخْلِصِ شَیخ سغدی بدان جَهِت اَست...»

(کتاب تَذکِره الشُّعراء، اَمیر دولَتشاه بن علاءالدوله بختیشاه اَلغازی السَمَرَقَندی، به سَعی و اهِتِمام و تَصْحیح: اِدوازد بَرون، چاپ لَیْدن: مَطْبَعه برِیل، ۱۳۱۸ ه.ق. / ۱۹۰۰ م، ص ۲۰۲).

دُرُسْتی سَخَنِ دولَتشاه، اَن جاکه به گُفتاوَردِ نِوِشته اَست که پَدَرِ شَیخ مُلازِمِ اَنابَک بوده، بَعید نِیست؛ هَرچَند دَر باره زَمانِ شُکوفائیِ اَدبی شَیخ و وَجِه تَخْلِصِ وئ، مُحَقِّقان را گُفت وگوهائی باشَد که عِجالَه به سَخَنی ما رَبطی نَدازد؛ و این را نیز می‌دانیم که تَذکِره دولَتشاه سَمَرَقَندی، بَر سَرِ هَم، چندان مَورِدِ وُثوقِ مُدَقِّقانِ باریک‌نَگرِ سَخَن‌گِیر نِیست و اِعْتِماد بَر نَقْلِ دولَتشاه، نَه کاری اَست اَسان و مَقْبُولِ خُزده سَنجانی مَوی‌بین؛ چَه، در کِتابِ او، فَرِوانِ رَظَب و یابِش به هَم بافَته شُدِه اَست، و لَعل و خَرَف چَه بشپازِ هَم نِشِین گُشته!

نَباشد که مخاطب این کلام منظوم سَعْدی، همان آتابک دَرگُذشته به سال ۶۲۳ ه.ق. بوده باشد و شیخ سَعْدی، با آن آتابک، و لابد در عُنُقوانِ شَبابِ خویش^۱، از "بنده زاده" و اُمورِ راجع به خِدْمَتِ گُزاری او سَخَن بدازد؛ این پذیرفتنی است که سَعْدی پدرِ خود را "بندۀ قدیم" یکی از پیرامونیان یا حتّی جانشینانِ آتابکِ مَذکور بخواند. ... هرچه هست، این سروده، بظاهر از آن سَخَن می‌دارد که پدرِ شیخِ أَجَل سَعْدی را، در دَشْتگاهِ بَعْضِ اُزبابِ قُدْرَت و اِخْتِشام، پایگاهی و اِشْتِغالی بوده است و خود سَعْدی را با آن دَشْتگاه، پیوندد.

ثانیاً، چنان که «دکتر جَعْفَری دهقی» نیز اِشارت کرده است، شیخ در عَزَلی می‌فرماید:

هَمه قَبیلَه مَن عالِمانِ دین بودند
مَرا مَعْلَمِ عَشَقِ تو شاعری آموخت^۲

پس اِخْتِمالاً می‌توان گفت سَعْدی، در شیراز، در خاندانی که - به تعبیر خودش - «همه» از «عالِمانِ دین بودند» زاده شده است؛ ولی آیا از این تعبیر می‌توان اِخراز کُرد که - به بیان «دکتر جَعْفَری دهقی» - «پدرش از علمای زمان بود»؟ ... مُطَمِّن نیستیم. ... اگر پدرِ سَعْدی یک پیش‌نماز ساده هم بوده باشد و چَند عالِمِ دینی بَرَجسته (یا حتّی نه چَندان بَرَجسته!) در میانِ خاندانِ سَعْدی بوده باشند، باز تعبیرِ «همه قَبیلَه مَن عالِمانِ دین بودند» راست می‌آید. ... دَلالَتِ این‌گونه تعبیر، عُرفی است؛ و مَن بَنده، خود، در همین روزگار بی‌فُریاد می‌شناسم کسانی را که از وابستگیِ "بیوتِ علما" در شمار می‌روند و بیشینه کس و کارشان اَلِهَایه دَشْتازبندانی ساده - و حتّی گاه: کم‌مایه - بوده‌اند، ولی به اِعتبارِ یک یا دو فقیه بَرَجسته در سِلْسِلَه آباء و اُجداد، بی‌تشان را "بیوتِ علما" می‌شمارند، و از مَنظَرِ عُرف و عادتِ جاری، خِلافی هم نمی‌کنند. ... نوع اِطلاَقِ های عُرفی، از این دَسْت است (و - بر خِلافِ آنچه از گُفتار و نوشتارِ "آکادمیسین" ها تَوَقُّع می‌رود! - تابع دَقّتِ های مویِ بینانه و مَرزبندی‌های باریک نیست).

به هر حال، اِخْتِمالاً پدرِ سَعْدی هم، اگر «از علمای زمان» نبوده باشد، فی الجُمْلَه اَهلِ عِلْم و از اَصْحابِ قَراطیس و کَراریس بوده و - چنان که گفته شد - با دَشْتگاهِ آتابکانِ فارس نیز پیوندد داشته است؛ لیک در قَلَمِ دَاذِنِ وی «از علمای زمان» و اِستِخدامِ تعبیری مانندِ آن، قَیْدِ "اِخْتِمال"

۱. دُرباره دوره معاصریت سَعْدی با آتابکِ مَذکور، بَگر: سَعْدی نامه (مَجَلَه تَغْلیم و تَرْبیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بَهمَن و اِشْفَنَد)، ۱۳۱۶ ه.ش.، ص ۷۲۰ / از مَقالَه «مَددوحین شیخ سَعْدی»، به قَلَم: مُحَمَّد قُزویی.
۲. کَلْبَتاتِ سَعْدی، به اِهتمام: فُروغی، ج: ۱۵، اُمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۲۳، غ ۳۲.

و سَرُط "إِحتِیاط" را از دَست نَباید نِهَاد... اَلْبَته؛ می‌توان هَم به شیوَه بَعْضِ تَذْکِرَه‌نویسانِ بی‌مُبالَاتِ قَدیم یا طَریقَه «دُکُتَر مَحْمود جَعْفَری دِهْقَی» در این مَقَالَتْک، با قاطِعیَّتِ تَمَام، قَطْعی و مُحْتَمَل را در هَم آمیخت و آسوده خِیالانَه به راهِ خود رَفْت!

ثالِثًا، این ادّعايِ «دُکُتَر مَحْمود جَعْفَری دِهْقَی» که «سعدی در کودکی نزد پدر به تعلیم [کذا!]

علوم زمانه پرداخت»، ادّعايِ سُست و نااِستواری است.

گَزَدَشْتَه از آن که عَمَلِ مَفْرُوضِ سَعْدی را «تَعَلُّم» گویند، نَه «تَعْلیم» (و فَرْقِ این دو را، هَم در کِتاب‌هایِ آموزشِ صَرُفِ تازی، و هَم در دَم‌دَشْتی‌ترین فَرهَنگ‌هایِ لُغَتِ فارسی، اَلْبَته از برایِ اَهْلَش!، مُبَیِّن داشته‌اند)، این که شیخ ما، سَعْدی، نَزْدِ پَدَرش دانِش آموخته باشد و این که آن دانِش چه بوده و چه نبوده باشد، هیچ مُسَلَّم نیست؛ تا چه رَسَد به فَرَاگیرِ «عُلومِ زَمانَه» که عِنوانی است شامِل و تَعْبیری است فَرَاگیر؛ و بِشِیارِ بَعید می‌دانم «دُکُتَر مَحْمود جَعْفَری دِهْقَی»، حتّی در مقامِ اُفسانَه‌سرایِ نیز، مُدّعی باشد که مَثَلًا سَعْدی خُرْدسالِ ما نَزْدِ پَدَر به فَرَاگیرِ عِلْمِ "طَب" یا "تُجوم" یا "کِیمیا" که جُمْلگی از «عُلومِ زَمانَه» ی اوست اِشْتِغالی می‌داشته است... خوب است اگر «رَئِیسِ هَیئَتِ مُدیرَه اَنْجَمَنِ عِلْمی ایرانِ شَناسانِ ایران» را فُرْصَتی و حالی و مَجالِی دَست داد، جَامِعِ العُلوم (اِستِینِی) فَخْرِ رازی یا نَفائِسِ الفُنونِ شَمْسِ الدّینِ مُحَمَّدِ اُمّلی را تَصَفّحی کُنَد^۱ تا از «عُلومِ زَمانَه» ی شیخ بَزُرگوار، سَعْدی، تَصَوُّری روشن‌تر بیابد؛ باشد که زین پَس در رِکابِ کَشیدَن بَر مَرکَبِ ادّعا بَیْشَتَرکِ طَریقِ اِحتِیاط پَیْماید.

رَجَمَ اللّهُ مَنْ قال: «... وَفَتی که دانشمندان یک مَمْلَکَتِ این‌طور لاقیند و بی‌مُلاحظَه باشند، از سائِرین چه تَوَقُّع می‌توان داشت؟!»^۲

«دُکُتَر مَحْمود جَعْفَری دِهْقَی»، به هَمان شیوَه رِکابِ کُشِ زَه‌سِپار گَزَدیده و در دُنبالَه گَزارشِ اُخوالِ شیخ شیراز نِوِشته است:

«در دوازده‌سالگی از داشتن پدر محروم شد، اما نزد پدربزرگش به ادامه تحصیل پرداخت» (ص ۵۰).

۱. می‌خواستَم بنویسم: "به خواندن برگیزد"؛ دیدم از برای آکادمیسین‌الامقام ما، "تَکْلِیفِ مالایطاق" خواهد بود... به هَمان پِیش‌نِهادِ "تَصَفّح" بَسَنده کَزدم.
۲. میثوی بَر گُستَرهٔ اَدَبیاتِ فارسی (مَجْموعهٔ مَقالات)، به کوشش: مائة‌مُنیر میثوی، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشاراتِ توس، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۴۶۵.

می‌نویسم:

این بیانات، در بهترین فرض، به اقوال نامعتبر بعض تذکیره‌نویسان و اوهام افسانه‌سرایانی مُستند تواند شد که سعدی‌شناسان نکته‌سنج عصر ما بر گزارش‌های داستان‌گونه ایشان اعتمادی ندارند.

ما تاریخ دقیق ولادت سعدی را نمی‌دانیم. تاریخ دقیق وفات پدر سعدی را هم نمی‌دانیم. حالا، «دکتر محمود جعفری دهقی» از کجا فهمیده است که سعدی به هنگام وفات پدرش دوازده‌ساله بوده است؟! ... تحصیل سعدی نزد جدش، در کدامین مدرک معتبر حکایت شده است؟! ... شرم‌نده‌ام از گفتن این که بعضی قصصی‌ترین گزارش‌های تذکیره‌نویسان و افسانه‌سرایان سابق نیز از چنین اخبار نامعتمد و اوهام ناموثق لاطالی پیراشسته است و «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» با به دست دادن چنین گزارش‌هایی از زندگی سعدی، آن هم به نحوی که انگاری مُسلّمات تاریخی و آگاهی‌های تحقیقی را گزارش می‌کند!، خرق عادت کرده است شگفت در عالم مُهمَل‌نویسی‌های عصر حاضر!

۴۴۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

«دکتر محمود جعفری دهقی»، سپس‌تر، داستان تحصیل سعدی شیرازی را در نظامیه بغداد که همواره بر سر زبان‌هاست (و می‌گوید و بعد از وی گویند به دوران‌ها!!!)، بازگفته است.

این تحصیل سعدی در نظامیه هم، البته جای "اگر" و "مگر" دارد و مادام که تنها سند آن تکیه بر اشارتی داشتانی باشد در ضمن حکایتی از بوستان او، و سند معتبر مستقلی بر آن یافت نشود، دست کم از دیدگاه راقم این سطور، بجز مورد تردید است. در جاهای دیگر، از جمله: در مقاله «شیخ سعدی در نظامیه چه می‌کرده است؟!»،^۱ در این باره بشنخ‌تر سخن گفته‌ام و خواهندگان را بدان گفتار و دیگر گفتارهای دَزیوُشته بدین موضوع حوالّت است. باری، خود گرفتیم کانیچنان باشد! و براستی سعدی در نظامیه هم تحصیل کرده باشد؛ شما گمان می‌کنید «دکتر محمود جعفری دهقی» تفصیل موادّ درسی و موضوعات تحصیلی سعدی را از کجا دریافته و گزارش کرده است؟! ... آیا پزونده تحصیلی شیخ اجل سعدی در نظامیه بغداد زیر بغل «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» است!!؟

«دکتر محمود جعفری دهقی» فرموده است که سعدی در نظامیه بغداد «از جمله زبان عربی، فقه، قرآن، حدیث، فلسفه، نجوم و طب» (ص ۵۰) را فراگرفته است! ... باز کم خویش می‌گیریم و کوتاه می‌آییم و تنها می‌پرسیم: «دکتر محمود جعفری دهقی» از کجا دریافته است که سعدی در

۱. چاپ شده در: آینه پژوهش، س ۳۶، ش ۱، ش پیاپی: ۲۱۱، فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴. ش. صص ۷-۱۹.

«نظامیه» به تحصیل «فلسفه» هم پرداخته که از قضا در آن قضا دُشمنانی سرسخت و سیه‌ننده داشته است؟ ... به یاد داریم که فلسفه در شمارِ موادِ درسیِ عادیِ نظامیه نبوده است؛ و حتی علوم ریاضی در نظامیه تا بدان جا که به «فقه» و «عِلْمُ الْفَرَائِض» یاری می‌رسانیده است، موردِ اِعتِنَا بوده است؛ و تدریس طب نیز در نظامیه محلّ تردید است.^۱ ... شاید در ادواری در نظامیه «فلسفه» تدریس شده باشد؛^۲ لیک اِحْتِمَالاً حتی اقبال به «فلسفه»، اگر هم زمانی به طور رسمی بوده باشد، مُقَدَّمهٔ ردّ و نقد و نفی آن بوده است؛ همان طور که ابوحامد غزالی، اوستادِ نامی و شاخصِ نظامیه، نَحْصُتِ کِتَابِ مَقاصِدِ الْفَلَسَفَه را در تَقْرِیرِ آرای فیلسوفان نوشت و سِپَسِ تَهافتِ الْفَلَسَفَه را در نقد و تزییفِ آرای فیلسوفان. به هر روی، روی‌گردِ غالب در نظامیه، فلسفه‌ستیزی، بوده است و «اُمُرِ مُبارزه با افکارِ فلسفی، در تمامِ نظامیه‌ها، با شدتِ هرچه تمام‌تر دُنبال می‌شده».^۳

گذشته از روی‌گردِ غالب و رسمیِ نظامیه در مُبارزه با فلسفه، فضایِ فَرَهَنگیِ بَعْدادِ عَصْرِ سَعْدی نیز فضایِ فلسفه‌ستیزی بود و جوّ غالب و موردِ حِمایتِ دَشْتِگاهِ خِلَافَت را روی‌گردِ فقیهان و صوفیانی جهت می‌داد که فیلسوفان را لَعَن می‌کردند و کِتَاب‌هایِ فلسفی را سَزَاوارِ شُسْتَن یا سوختن می‌دانستند.^۴

سَعْدی، در این هاگیزواگیرِ درسیِ «فلسفه» می‌خوانده است؟! آن هم در «بَعْداد»؟! آن هم در «نظامیه»؟! ... تازه بی هیچ سَنَدِ تاریخی دالّ بر چُنینِ فلسفه‌خوانیِ نویری؟!

آیا «رئیسِ هَیئَتِ مُدیرِهُ اَنْجَمَنِ عِلْمی ایران‌شناسانِ ایران» نمی‌بایست با خود بیندیشد در جایی که نه در آثارِ سَعْدی بازتابی چشم‌گیر از دُروسِ رسمیِ فلسفهٔ مَدْرَسیِ آن زَمَانِ نِمودار است و نه فلسفه‌خوانی و تَفَلُّسُف با فضایِ نظامیه زیاده سازگار، چرا باید اِدّعا کنیم که شیخ شیراز، آن هم در نظامیهٔ بَعْداد، تحصیلِ فلسفه کرده است؟! ... آخر حَرْفِ بی حساب و کِتَابِ کُفْتَنِ هَم حَدی

۱. سَنَج: مدارسِ نظامیه و تأثیراتِ علمی و اِجْتِماعیِ آن، دَکْترِ نوزِلله کِسائی، ج: ۲، تهران: مَوْسَسَهٔ اِنْتِشاراتِ اَمیرِکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش.، صص ۱۳۴-۱۳۷.

۲. سَنَج: نَقْدِ حال، مَجْتَمَعِی مِیوَنی، ج: ۱، تهران: شَرِکَتِ سِهامیِ اِنْتِشاراتِ خوارزمی، ۱۳۵۱ ه.ش.، ص ۲۸۲.

۳. مدارسِ نظامیه و تأثیراتِ علمی و اِجْتِماعیِ آن، کِسائی، همان ج، ص ۲۸۲.

۴. در این باره، نَگَر: سایه به سایه (دَفْتَرِ مَقالَه‌ها و رِسالَه‌هایِ عَرَفانی، ادبی و کِتَاب‌شِناختی)، نَجیبِ مایِلِ هَزوی، ج: ۱، تهران: نَشْرِ گُفتار، ۱۳۷۸ ه.ش.، صص ۱۵۵-۱۹۸ و ۲۹۹-۳۱۰؛ و: مدارسِ نظامیه و تأثیراتِ علمی و اِجْتِماعیِ آن، کِسائی، همان ج، ص ۲۸۴؛ و: کِتَابِ شِوییِ صوفیان (دِرآمدیِ اِنْتِقادِی به یک سَنَتِ تاریخی در فَرَهَنگِ ایران)، اَحْمَدِ راسخی لَنگَرودی، ج: ۱، تهران: اِنْتِشاراتِ مُروارید، ۱۴۰۳ ه.ش.، صص ۱۷۰-۱۷۸ (لَا بُدِ خِوانندۀ رِیَزِینِ خود به پاره‌ای از مُسامَحاتِ در این کِتَابِ تَوَجُّه خواهد کرد).

و حسابی دارد، آن هم در کتاب؛ که به دَسْتِ این و آن می‌افْتَد و معلوم نیست همه کس از راه مُلاحَظَه‌گری درآید و در برابرِ حُرُف‌های مُفْتِ یک‌غازی خاموش بنشینند! ... مَنْ بَنَدَه که «کَفَشِ کَس را نَگُفْتَه ام کَفَشِک!»؛ لیک ای بَساکسی دیگر از راه پَرَسَد و جَسارت کُند و مُدّعی گُزَدَد که چُنین گوینده‌ای را ژ می‌خاید و یاوه می‌سراید و اَهْلِیَّتِ وُرود در چُنین مَقولات ندارد!

«دُکُتَر مَحْمود جَعْفَری دِهْقی»، در ادامه، دامنۀ اِفاده را فَرَاخ‌تر کُزده اَسْت و لایب از بَرای مَزید اِطْلَاع خواننده مَسکین فرموده:

«تفکر رایج در مدرسه بغداد مبتنی بر اندیشه اشاعره و نقطه مقابل تفکر اسماعیلیان بود» (ص ۵۰).

می‌نویسم:

أَوَّلًا، لابد مَقْصود از «مدرسه بغداد»، مَدْرِسَه نِظامِیَه بَغْداد اَسْت؛ وَزَنه، بَغْداد، خاصّه در آن دوران که در اوج شُکوفائی و رونقِ فَرهنگی بود، مَدْرِسَه فَرَاوان داشت!

ثانیًا، اندیشه اَشْعَری، نه فَقَط با اندیشه اِسْماعیلی که با بسیاری از روی‌کردها و اندیشه‌های دیگر، از جمله اندیشه مُعْتَزَلَه، ناسازی و حتّی سَتیز و آویز داشته اَسْت و در این بَحْث که راجع به سَعْدی اَسْت، گویا هیچ وَجْهی بَرای مَخْصُوص دَاشْتَن اِسْماعیلیان به دِکَر نیست، جُز خَاطِرُه نِزاع‌های پَی‌گیر نِظامِیَه‌نشینانی چون اَبُو حامِد عَزّالی با اِسْماعیلیان که بَر خَاطِرِ نِویسَنده مَقالاتِک سَخْت سَنگینی می‌کرده اَسْت و او را به یاد کُزْد وِیژَه اِسْماعیلیان گرایانیده اَسْت (بی آن که رَیْبُت آن با شَخْصِ سَعْدی و عَضَرِ سَعْدی مَلْحُوظ باشد)... آری؛ عَلَی الظّاهَر یکی از اَنگیزه‌های تَأْسیسِ مَدارسِ نِظامِیَه و یکی از روی‌کردهای جاری در آن فُضا، مُقابله با اندیشه‌ها و تَبْلِیغاتِ اِسْماعیلیان بوده اَسْت، ولی این باعث نَمی‌شُود کازدانانِ فَرَاخَنای پُژوهش در تاریخ و فَرهنگ، پَی غَلَط کُندند، و از چُنین راهی، دَم از تَقابُلِ بُنیادینِ مِیانِ نَفْسِ اَشْعَریگری و اِسْماعیلیگری بَرَنند! ... بی‌گمان اَشْعَریگری با اِسْماعیلیگری هَم ناساز اَسْت؛ لیک اگر تَقابُلِ بُنیادینی هَسْت، مِیانِ اَشْعَریگری و مُعْتَزَلِیگری اَسْت؛ و این تَقابُلِ بَر هَر کَس که قَدری در پِیشینه مَباحِثِ کلامی و فِرَقه‌شناسی تَفْخُص و تَفْرُس کُزده باشد، کَالشَّمْسِ فی رَایعَةِ التَّهَارِ هُوَیْد اَسْت... در این باره مَباحِثِ فَرَاوانی هَسْت که از حَوصَلَه این مَقال بیرون خواهد بود.

مقاله «دکتر محمود جعفری دهقی»، تنها دو ارجاع دارد که متن و محتوای هر دو ارجاع نیز در واقع یکی است! و آن ارجاع مَوْجَد، راجع است به صفحات ۴۸ تا ۷۳ از تَک‌نگاری دُکُتِر ضیاء مَوْجَد دَرباره سعدی. اُولَیْن جایی اِرجاع - از آن دو جا - همین جاست (ص ۵۰)! و با تَصَفُّح دامنۀ یادشده از کتاب دُکُتِر مَوْجَد دُرمی یابیم که «رئیس هیئت مدیرۀ انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» چگونه اطلاعات دقیق و نادقیق آن کتاب را در هم کرده و مثلاً آن‌جا که مَوْجَد بدُرُست یا نادرُست از علوم رایج در مدرسه نظامیه سُخَن گفته است، «دکتر محمود جعفری دهقی» تَحْصیل عینِ آن علوم را به ریشِ سعدی بسته است و مُسَلَّم انگاشته که اگر در مدرسه نظامیه چه و چه‌ها تدریس می‌کرده‌اند لابد شَخْصِ شَخِصِ شیخِ سعدی شیرازی نیز همه آن‌ها را در آن‌جا خوانده‌!!! ... اَلْبَتَّه دُکُتِر مَوْجَد در آن‌جا از عِلْم «اصول» هم نام برده است ولی نویسنده کازدانِ ایران‌شناس ما دیگر این یکی را - به تعبیر قَدَمَا و مُوافِقِ اصطلاحِ اَهْلِ اِستِیفَا: - "در باقی کرده است". شاید هم از جایی خَبَرِ مُوثَّق داشته که سعدی «اصول» نخوانده! و لذا در آن زُمَره «از جمله»، به عِلْم «اصول» تَصْرِیحی نَرَفْتَه است.

باری، دُومین اِرجاع مقاله «رئیس هیئت مدیرۀ انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» نیز اِرجاع به همان صفحات ۴۸ تا ۷۳ از تَک‌نگاری دکتر ضیاء مَوْجَد است ولی ذیل نام «آنتوان سنسِه»، که مَن‌بَنده در تَصَفُّح این اوراق از کتابِ دکتر مَوْجَد به نام و یادِ او بازنُخُورَدَم و در نام‌نامه پایان کتاب نیز نشانی از وی نیافتم و از بُنِ بعید نمی‌دانم که این بازبُزْد، اِرجاعی بَرِخَطَا و نایجا باشد و حتّی اِی بَسا این تَکْرارِ آن اِرجاع دُنْگال و بی‌اندام پیشین در این‌جا، از شیرین‌کاریِ ناشر "وزین" کتاب ناشی شده باشد، نه خواستِ نویسنده! ... وَاللّٰهُ اَعْلَم.

دَرْدَسَرَتانِ نَدِهَم ... بازگَردیم به نظامیه بغداد که «دکتر محمود جعفری دهقی» به این آسانی‌ها دَسْت از سَرَش بَرَنَمی‌دَازَد و در ادامه می‌نویسد:

«[سعدی] در این مدرسه، از محضر شیخ شهاب‌الدین سهروردی، عارف نامدار آن

زمان، بهره‌مند شد.» (ص ۵۰).

می‌نویسم:

چنان‌که جای دیگر نیز بِسَرُخ قَلَمی کرده‌ام، صوفی‌نامی، شهاب‌الدین ابُوخَفْصِ عُمَر بنِ مُحَمَّد بنِ عَبْدِالله بنِ مُحَمَّد بنِ عَبْدِالله بَکَری سَهرُورْدی (۵۳۹-۶۳۲ ه.ق.^۱)، از مُعاصِرانِ شیخِ أَجَل

۱. از برای سُرُحی دَرباره وی، بَکَر: مَضَباحُ اَلْهُدایَه و مَفْتَاحُ اَلْکِفایَه، عزالدین محمود بن علی کاشانی، مُقَدَّمه [و تَصْحیح و توضیح: جلال‌الدین همایی، ج: ۱۲، تهران: اِنْتِشاراتِ سُخَن - و مُؤَسَّسَه نَشْرِ هُما، ۱۳۹۴ ه.ش.، صص ۱۹-۳۲ از مُقَدَّمه

سَعْدی شیرازی بوده اَست و ظَرْفِ تَوَجُّه او... این شَهْرُورَدی صوفی، همان «شیخ دانای مُرشد، شهاب» است که ذِکْرِی از وی و سَخَنی از هَم‌نِشینی سَعْدی با او و اِشْتِفاده مَعْنوی و اخلاقی اش از او، در بَعْضِ نُسَخِ بوستان هَسْت:

«مَقاماتِ مَرَدان به مَرَدی شنو

نَه از سَعْدی از شَهْرُورَدی شنو

مَرا شیخِ دانای مُرشد، شهاب

دو اَنَدَرز فرمود بر روی آب

یکی آن که در جَمْع بَدِین مَباش

دویم آن که در نَفَس خَوَدِین مَباش»^۱.

مُصَحِّح:؛ جُشْتُجو در تَصَوُّف ایران، ذِکْتر عَبدُالحُسَین زَرین‌کوب، ج: ۶، تَهْران: مَوْسَسَسه اِنْتِشاراتِ آمیرِکَبیر، ۱۳۷۹ ه. ش.، صص ۱۷۲-۱۷۸.

۱. نِگَر: بوستانِ سَعْدی، تَضَحیح و توضیح: ذِکْتر غلامحُسَین یوسفی، ج: ۱۱، تَهْران: شَرِکتِ سِهامی اِنْتِشاراتِ خوارزَمی، ۱۳۹۲ ه. ش.، صص ۴۴۹ / شَرْحِ نُسَخه بَدَل‌ها؛ نِیز با لَحْتی دِگَرسانی در نوبیسش، در: بوستانِ سَعْدی، به کوشش: نوزاللی ایزدپَرست، ج: ۴، تَهْران: دانِش، ۱۳۶۸ ه. ش.، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

هَمچنین نِگَر: مَجْموعه مَقالات و اشعارِ اُستادِ بَدیعُ الزَّمانِ فُروزانفر، به کوشش: عِنايَتُ الله مَجیدی، تَهْران: کِتاب‌فروشی دِهخُدا، ۱۳۵۱ ه. ش.، صص ۷۴ و ۷۵؛ تاریخِ ادبیاتِ ایران، بَدیعُ الزَّمانِ فُروزانفر، به کوشش: عِنايَتُ الله مَجیدی، ج: ۱، تَهْران: سازمان چاپ و اِنْتِشاراتِ وزارتِ فَرهنگ و اِرشادِ اِسلامی، ۱۳۸۳ ه. ش.، صص ۳۷۲؛ جُشْتُجو در تَصَوُّفِ ایران، زَرین‌کوب، هَمان ج: ۲۲۶ و ۲۲۷؛ سَعْدی‌شناسی، به کوشش: کوروش کمالی سَروِشْتانی، دَفْترِ شائِرْدَهْم، شیراز: مَرکَزِ سَعْدی‌شناسی، اَوَّل اَز دِیَهَشْت ماه ۱۳۹۲ ه. ش.، صص ۱۴ و ۱۲۱ / اَز کُفتارِ اُستادِ ذِکْتر مُحَمَّد رِضا شَفیعی کَذَکَنی، زَیرِ نام «سَعْدی در سالامِلِ جَوانمَرَدان».

می‌اَفزایم:

روایتی از این شِعْرِ سَعْدی را صوفی چَشْتی هَم شَهْری شیخ، زَینُ الدِّینِ شیرازی (۷۰۱-۷۷۱ ه. ق.)، بیش از یَک جا در مَلْفوظاتِ خویش بر زبان رانده اَست و قائلِ شِعْرِ را نِیز بِالصَّراخه سَعْدی دانِشته. نِگَر: ذِکْرِ جَمیلِ سَعْدی در مَلْفوظاتِ اَصیلِ چَشْتی (سابقه زواجِ شِعْرِ سَعْدی در حلقه‌های صوفیانِ طَریقَه چَشْتیه هَند)، مَسعود فَریامَنش، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ دوشْتان، پاییز ۱۴۰۴ ه. ش.، صص ۹۱ و ۱۷۷.

در بَعْضِ نُسَخِ شَدِّ اِلْزَارِ مُعین‌الدِّینِ اَبوالقاسِم جُنیدِ شیرازی هَم رَدِّ پایِ مَضمونِ این شِعْرِ سَعْدی هَسْت. نِگَر: شَدِّ اِلْزَارِ فی حَظِّ الأَوزارِ عَن زَوارِ المَزارِ، مُعین‌الدِّینِ اَبوالقاسِم جُنیدِ شیرازی، به تَضَحیح و تَخْشِیة: عَلامه مُحَمَّد قَزوینی -و- عَباسِ اِقبال، ج: ۲، تَهْران، ۱۳۶۶ ه. ش.، صص ۴۶۱، مَتن و هامِش.

صاحبِ روضات (میرزا مُحَمَّد باقرِ موسوی خوانساری اِصفهانی / ۱۲۲۶-۱۳۱۳ ه. ق.) هَم از این شِعْرِ بوستانِ سَعْدی یاد کَرده و مَضمونِ آن را به فازِسی ایل‌گونه "با اِسرائی" کَرده اَست:

به ظَرْفِ بوستانش کُفْتَه سَعْدی

دو پَندَم داد شیخِ شَهْرُورَدی

یکی، بَر عَیبِ مَرَدَم دیده مَگشا

دُوم، پَرهیز کُن از خَوَدِ پَسَنْدِی!

(رُوضاتِ الجَناتِ فی اَحوالِ العُلَماءِ و السادات، المیرزا مُحَمَّد باقرِ الموسوی خوانساری الأصفهانی، تَحقیق: اَمسَدالله اِسماعیلیان، قُم و تَهْران: مَکْتَبَة اِسماعیلیان، ۱۳۹۱ ه. ق.، ۴ / ۱۱۳ و ۱۱۴؛ کذا).

پیش از آقای «دکتر محمود جعفری دهقی» هم، برخی خیال کرده و گفته و واگویه کرده‌اند^۱ که سعدی، در مدرسه نظامیه بغداد، نزد این شهرورزی دانش می‌آموخته است؛ حال آن که گویا نه مدرّسی شهرورزی در نظامیه، قوی است مُستند^۲، و نه ـ چنان که اشارت کرده‌ایم ـ از تحصیل سعدی در نظامیه سندی تاریخی و گواهی مُثَقَّن به دست است. ... البته، دور نیست که سعدی در بغداد یا جای دیگر، مَحْضَر شهرورزی را دریافته باشد و براستی چنان آندزهایی از وی شنوده باشد. ... اگر هم ارتباطِ حضورِ سعدی و شهرورزی را نپذیریم و مُسَلَّم نداریم ـ و بخصوص این مدّعی کلان را که شهاب مَذکور "اُستاد" سعدی در "طریقت" بوده است^۳، به دیده تردیدی احتیاط‌آمیز بنگریم ـ، باید نیک مُلتفت باشیم که عَلی الظاهر سعدی با آثار قَلَمی این صوفی بزرگ آشنائی داشته است و از اندیشه‌ها و پَسَندهای عِرفانی وی اثر پذیرفته بوده است؛ خاصه کتاب کِرَامَتِ عَوَارِفِ المَعَارِف؛ که از روزگار حیات نویسنده‌اش با اقبال و خواهانی روبروی بوده و چونان مثنی درسی در حلقه‌های دوستاران این‌گونه معانی تداؤل داشته است^۴، و از جُمله، در زادبوم سعدی، یعنی: اقلیم پارس، و در میان پارسیان فاضل و اَهْلِیَّتُمند، موردِ رَغَبَت و تَوَجُّه بوده است^۵. پیش از ما نیز، اَهْلِ نَظَر، در آثار شیخ شیراز، به ویژه دو کتاب بوستان و گلستان وی، مناسباتی با اُصول فِکری و مَبانی عِرفانی صاحبِ عَوَارِفِ شِراغ کرده‌اند^۶.

دامنِ سُخُن را فراهم آوریم

نَفْسِ دیدارِ سعدی با شهرورزی، اگرچه مُحتمَل است، مُسَلَّم نیست؛ تا چه رسد به شاگردی سعدی نزد شهرورزی، آن هم در نظامیه!

۴۵۴

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶

سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶

آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

چرايي اين بازميرايي كذاي را نمي دانيم! ... ليك هرچه هست، به كام بغضِ مُتَأَخِّرانِ شيرين آمده؛ چه، مَرْحوم حاج شيخ عباس قمي نيز آن را، البته بي يادكردِ قائل، ثَقُل كُزده است. بگر؛ مَجْموعه آثار ثَقَّة المَحْدَثين. مَرْحوم حاج شيخ عباس قمي (منازل الآخرة، شرح صد كلمه فصار، نُزْهَة النَّوَاطِر، كَلِمَات طَرِيفه، چهل حديث)، تحقيق و تَضْحِيح: ولي فاطمي، ج: ۱، قُم: دَاوِلَقْلَيْن، ۱۳۷۹ هـ. ش. / ۱۴۲۱ هـ. ق.، ص: ۱۹۱، ذيلِ شرحِ كلمه نورْدَهَم از صد كلمه.

۱. نمونه را، بگر: سَعْدِي چرخ آدب، دكتر فاطمه مُمَيَّزِي ـ و. دكتر علي نِهَادِي، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ علمي ـ و. انتشاراتِ آسونه، ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص: ۳۷؛ و: جُزْءِ شِناسِي در ادبيات ـ آنديشه‌هاي جُزْءِ شِنَاختي در آثارِ سَعْدِي و مولوي ـ، عباسِ ايماني، تهران: انتشارات آرويج، ۱۳۸۲ هـ. ش.، ص: ۷۵.

۲. سَنَج: مقالاتِ سَعِيدِ نَفِيسِي در زمينه تاريخ، تَصَوُّف، فَرَهَنگ و آدبِ ايران، ج: ۳، به كوشش: مَسْعُودِ عِزْفَانِيان دِلَاوَر، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ دَكْتَرِ مَحْمُودِ اَفْشار، ۱۳۹۴ هـ. ش.، ص: ۶۱۵؛ و: مدارسِ نظاميه و تَأثيراتِ علمي و اِجْتِمَاعِي آن، كِسائي، همان ج، ص: ۲۰۲.

۳. سَنَج: تاريخِ ادبياتِ ايران، بَدِيعُ الزَّمَانِ فُروزانفر، به كوشش: مَجِيدِي، ۱۳۸۳ هـ. ش.، ص: ۳۶۹.

۴. بگر: سايه به سايه، نَجِيبِ مَايِلِ هَزَوِي، همان ج، ص: ۱۶۹.

۵. نمونه را، بگر: شَدِّ الْاِزَار، جَنِّيدِ شيرازي، به تَضْحِيح و تَخْشِيه: قَزويني ـ و. اِفْبال، همان ج، ص: ۹ و ۱۷۸ و ۲۳۶ و ۳۳۹.

۶. سَنَج: مَجْموعه مقالات و اَشْعَارِ اُستادِ بَدِيعِ الزَّمَانِ فُروزانفر، به كوشش: مَجِيدِي، ۱۳۵۱ هـ. ش.، صص: ۷۷-۸۶؛ و: جُشْتَجُو در تَصَوُّفِ ايران، زَرِينِ كُوب، همان ج، ص: ۱۷۷.

اَلْبَتَّه این حَرْف‌ها و زیر و رو کردن‌ها، از چَشم‌اندازِ "تَدْقِیق" است و لازِمه "تَحْقِیق"؛ وَزَنه، با پیمانَه مُساهَلَت، لاف و گزافِ بسیار می‌توان پیمود و حَرْف‌های کشامنی‌تر از حَرْف‌های «رَئِیسِ هَیئَتِ مُدیرَه اَنجَمَنِ عِلْمی ایران‌شناسانِ ایران» هم می‌توان زد؛ آن هم به آسانی!

خداوند جامه کرامتِ عُفْرائِ دَرپوشاناد، اُستادِ اَنوشه‌یادِ عَلامه مُجْتَبی میثوی را! که وَقْتی اُستادِ بَدیعُ الزَّمانِ فُروزانفَر - غَفَرَ اللهُ لَهُ - می‌نوشت که «شیخ سعدی ... با ... سهروردی ... مُعاشِر بوده»، میثوی سَخْت‌گیرانه بَر تَعْبیرِ «مُعاشِر بوده» اَنگِشْتِ اِثْبابه و اِعْتِراض می‌نهاد و خُرده‌بینانه مُناقِشه و تَنْبیه می‌فرمود و به دُرُستی می‌گُفت: «دو اندرز که بر روی آب از او شنیده دَلیلِ مُعاشرت نمی‌شود»!^۱ ... اَکْثون میثوی کُجاست تا ببیند چه مُدَعِیاتِ آبکیِ ماورایِ اَندَرزِنیوشی بَر رویِ آب را، بی چک و چانه اِثبات می‌کُنند و مُسَلَّم می‌انگارند و آب هم از آب تکان نمی‌خورد؟! ... هَرْچه خاکِ "میثوی"‌ها و "فُروزانفَر"‌هاست بَر سِرِ این مُسامَحَه‌کاری‌ها و بی‌قیدی‌ها و ولنگاری‌های گُجَشتَه شایع باد!

دِگَر باره مَهار از دَشت دَر رُفَت

مَرا دِیگِ سَخَن جوشید و سَر رُفَت!^۲

«دکتر محمود جعفری دهقی»، در ادامه، باز بساطِ اِفادَتِ گُستَرانیده اُست و نوِشته:

«... [سعدی] بنا بر اشاراتی که در اشعارش آمده است، برای سخنرانی و ارشاد خلق راهی آسیای صغیر و شام و حجاز شد. ...» (ص ۵۰).

می‌نویسم:

اَلْبَتَّه تا آن‌جا که در حافِظَه نَخ‌نَمایِ مُخْلِصِ اِرْتِسام یافته اُست، شیخ شیراز، خود، در آثارِ مَنظوم و مَنثورش، هیچ جا به صِراحتِ چُنین فُرمایشی نَفَرموده اُست و از چُنین سَفَرِ تَبلیغی مُرشدانه‌ای ما را خَبَر نداده اُست؛ بَلْ که از یک سوئی، در بَعْضِ اِشارات و حِکایاتش از اَندَرزگوییِ خویش در این‌جا و آن‌جا گُفته اُست، و از دِگَر سوئی، در بَعْضِ اِشارات و حِکایاتش از حُضور در اَماکِنی از آسیای صغیر و شام و حجاز یاد کرده، و اینک، این «رَئِیسِ هَیئَتِ مُدیرَه اَنجَمَنِ عِلْمی ایران‌شناسانِ ایران» است که به طَریق و تَوَفُّدی که شیوه کاراگاهانِ زَبَرَدَست و مُفَتِّشانِ تیزوپَرش باید اِنگاشت، و لابد با مُداقَه در جُزئیاتی که بَر ما مَکْثوم مانده اُست، اَنگیزه پنهانِ آن سَفَرِ کُرده‌مَرَد شیرازی را از این گُشت‌وگُدارها و سَفَرهای دَراز و جهان‌گردی‌های دیرِیاز کُشف کرده و با این

۱. بَگَر: ویراستارِ خاموش (اَرَمغانِ میثوی ۱)، دُکُتر مُحمَّد دِهقانِی، هَمان ج، ص ۱۵۹.

۲. تَحْقِیق در اُخوال و آثار و اَفکار و اَشعارِ اَبج میرزا و خاندان و نیاگانِ او، به اِهتمام: دُکُتر مَحبوب، هَمان ج، ص ۸۵، ب ۲۴۹.

کَشْفِ حَظیر، اَلْبَتَّه به طَورِ ضَمْنی بَرِ حِیَالِ باطل و پندارِ بی‌حاصلِ ما و اُمثالِ ما که بیهوده می‌پنداشتیم بیشینه اُسفارِ واقعی سَعْدی به شیوه سَالِکَانِ سَیَّاح و راه‌نَوْدی‌های صوفی‌مآبانِ جِهَان‌گُرد و تابعِ آن سُنَن و عادات بوده، رَقَمِ تَرْقِین و حَظِّ بُظْلان کشیده است!

مَنْ بِنْدَه شَرْمَنده که باشم تا بر این کَشْفِ بدیع و انگیزه‌خوانی نوآیین «رئیس هیئت مدیره اَنْجَمَنِ عِلْمی ایران‌شناسان ایران» اِعتِراضی کُنم یا عِیادًا بِاللّهِ از روی سَمَاجَتِ بَگویم: اَخِرُ پَدَرْبِیامُز! از کُجا اِخْرَازِ کُردی که سَعْدی «برای سخنرانی و ارشاد خلق» راهی این‌جا یا آن‌جا شده بوده است؟! ... هَرْگِز!! ... پَرگِشت!! ... اَکَر "دَفْتَرِ تَبْلِیغَاتِ اِسلامی" و "سازمانِ تَبْلِیغَاتِ اِسلامی" و "سازمانِ فَرْهَنگ و اِزْتِبَاطَاتِ اِسلامی" و دیگر مَوْسَسَّاتِ عَرِیضه و طَوِیله مَتَّصِدِی سامانِ دهی چنین سَفَرهای تَبْلِیغی مُبَلِّغان، تاکنون بر این اِقْدَامِ شَیخِ اَجَلِ سَعْدی شیرازی اِعتِراضی نَکُرده‌اند و تَصَدِی شَیخِ نَظَرِ باز شیراز را در اُمُورِ مَثَبِ و مِخْرَاب و اِزْشَادِ عِبَادِ رَوا می‌دانند، ما چه کاره‌ایم که اِعتِراضی کُنیم؟! ... کُورِ باطنی و سِیَه‌دلی تا کی؟! ... کاری که «رئیس هیئت مدیره اَنْجَمَنِ عِلْمی ایران‌شناسان ایران» از برای این شَیخِ سَعید فقید در نَظَرِ گِرفته است و حَتّی در دَهانِ او نهاده!، عِینِ اِبتِغای مَرْضاتِ اِلهی است!!! ... خُدا خود قَبول کُند!

مُسْتَحْضَرِید که بسیاری از صوفیان و مُرتاضان و صوفی‌مآبان را باور آن بود که «بسیار سَفَر باید تا پُخته شُود خامی»^۱.

در واقع، یکی از اُقسامِ سَفَر، به‌ویژه در چشْم‌اندازِ عِرْفان‌گرایان، سَفَرِ اَزِ بَرایِ تَرْبِیت و تَهْذِیبِ نَفْس و تَرْکِیَه باطن بود.

در حَدیقه الحَقِیقه می‌خوانیم:

... کُودکی؛ در سَفَرِ تو مَرَد شوی
رُنجِه از راهِ گِرم و سَزَد شوی
... اَندرین پانِگاه سَرگُردان
شُد سَفَرِ بوته جوانِ مَرَدان ...
... مَرَد اَنگِه رَسَد به زیبائی
که شُود هَم‌چو باد صَحرائی ...^۲

۱. کَلْبَاتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص: ۶۳۴، غ: ۵۹۷.

۲. کِتَابِ حَدیقه الحَقِیقه و شَرِیعه الطَّرِیقه، اَبوالْمُجَدِّ مَجْدُود بنِ اَدَم السَّنَائِی العَزَنَوِی، به جَمْع و تَصْحِیح: مُحَمَّدتَقِی مَدَرِیس رَضوی، ج: ۱، تَهْران، تاریخِ پَایانِ مُقَدَّمه طابِع: ۱۳۲۹ ه.ش، صص ۴۷۶-۴۷۸؛ با اِضْلاحِ جَزْئِی.

مولوی هم در مثنوی فرموده است:

... شادمانه سوي صخره رانندند
سافروا کي نَعْنَمُوا بِرِخواندند
کز سفرها ماه کي خُسرو شود
بی سفرها ماه کي خُسرو شود؟
از سفر بیدق شود فرزینِ راد
وز سفر یابید یوسف صد مراد...^۱

پیران صوفی و مُرَبِّیانِ عِزْفانی، «سَفَر» را در "آدابِ تَصَوُّف" ملحوظ می‌داشتند و مُعْتَقِد بودند که «در تَمَرینِ نُفوس طاعیه و تَلْیینِ قُلُوبِ قاسیه، اَثَرِ عَظِیم و فایده‌ای جَسِیم دارد»؛ «... نُفوس و طَباع را از تَرشُم و تَقْیِد به رُسوم و عادات و فُیُودِ مُرادات آسوده و آزاد گردانند؛ و اَثَرِ قَساوتِ عَقَلَتِ از قُلُوبِ لاهیه و ساهیه بَرَدارد»؛ تا آن جا که حتی می‌گفتند: «تأثیرِ سَفَر در تَلْیینِ نُفوس کم از تأثیرِ نوافِلِ صوم و صَلوة نباشد».^۲

سالِکِانِ اَهْلِ طَرِیقَت، از پیش از اسلام به سَفَر و راه‌نُورِدی به مَثابِتِ یکی از اَبْزارهای کارآمدِ مَعْنوی در کارِ سُلُوکِ خویش می‌نگریستند؛ و قَدَری باریک‌نگری در اَحْوالِ راهبان و سالِکِانِ بودائی و نَصْرانی و مانوی بَسَنده است تا فرانماید سَنَتِ سَفَرِ سالِکانه چه پیشینه‌درازی دارد و به اِحْتِمالِ بسیار بنبرو، تَصَوُّفِ مُسْلِمانان در این باب نیز، چون بَعْضِ اَبْوابِ دیگرش، از عادات و سُننِ باطن‌گرایانِ آن اُدیان مُتأثِّر گردیده است.

این سُنَتِ سَفَرهای سالکانه و سیاحت‌های صوفیانه که در سده‌های دور رونق و رَوائِی بسیار داشت، تا همین اواخر نیز اِمْتِداد یافته بود و نمونه‌ی را، در هَمین قَرْنِ پیش اُسْتادِ عَلامَةُ اَجَل، جَلالُ الدِّینِ هُمائی اِصْفَهانی (۱۲۷۸-۱۳۵۹ ه. ش.) - که در عینِ عَدَمِ اِنْسِلاک در سِلَاسِلِ خِرَقه‌ای و فِرَقه‌ای عَصَرِ خویش^۳، با عَوالِمِ عِزْفانی پیونددی و با سُننِ صوفیانه تَعَلُّقی داشت -، در واپسین سال‌های دورانِ طالِبِ عِلْمی خود در حوزة عِلْمِیَّة اِصْفَهان، به اِشارَتِ اُسْتادش، جَریده به سَفَری ریاضتی رفته بود و در این سَفَر فیضِ دیدارِ بَرخی از پُختگانِ کاملِ عیارِ اَهْلِ طَرِیق را نیز یافته

۱. مثنوی مغنوی، به تَضحیح و مُقَدِّمَةُ: مُحَمَّد عَلی مُوَجِد، همان ج، ۱/ ۵۱۹ و ۵۲۰، د: ۳، ب: ۵۳۳-۵۳۵.

۲. مِضْبَاحُ الْهَدایَةِ و مِفْتَاحُ الْکِفایَةِ، عِزالدِّینِ مُحَمَّد بنِ عَلی کاشانی، مُقَدِّمَةُ [و] تَضحیح و توضیح: جَلالُ الدِّینِ هُمایی، همان ج، ص ۲۶۳.

۳. در این باره، نَکَر: هَمان، همان ج، ص ۱۰۹ (از مُقَدِّمَةُ مُصَحِّح).

بود. او در این سفر، تنهای تنها، پای پیاده، با یک عصا، در حاشیه زنده رود ره سپار شده و گاه شَب را نیز در کنار جاده خفته و خلاصه، عوالم سیاحت‌های ریاضتی صوفیان قدیم را تا حدودی تجربه کرده بود.^۱

درباره شخص شیخ اجل، سعدی شیرازی، اگر نبود کشف بدیع و انگیزه خوانی نوآیین «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» که رنگ از رخ هراستنباط دیگری شسته است و ما را زهره چون و چرا در آن نیست!!!، خیال می‌کردیم سعدی هم زیر تأثیر همان سبب پیشینه‌مند و دامن‌گستر سفر سالکانه بوده و به‌ویژه در این باب از دیدگاه‌های مرتبانی چون همان «شیخ دانای مُرشد، شهاب» (شهاب‌الدین ابوخفص عمر بن محمد بن عبدالله بکری شهرزودی)، صاحب عوارف المعارف، تأثر یافته بوده است که در آن کتاب کرامتد درباره سفر و جایگاه آن در تصوف بشرخ قلم فرسوده بود و پسند عرفانی چیره بر آن فرهنگ و اجتماع را اینگی کرده و بازنموده بود؛^۲ و حتی سفارش به سفر را از برای تدلیل نفس، یکی از وصایای ویژه خویش به عزیزان قرار داده بود.^۳ ابوحامد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق.) هم که شهاب مذکور و سعدی ما و نوع عرفان‌گرایان آن زمان، زیر نفوذ تعالیم وی بودند، به سفر از برای تهذیب نفس و تزکیه باطن عنایتی ویژه داشت.^۴

۴۵۸

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

باری، از بحث نیک، اینک به برگت کشف و تنویر «دکتر محمود جعفری دهقی»، دیگر گرد آن معانی و تصورات واهی نمی‌گردیم و زین پس هم‌نوا با «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» ما نیز خواهیم گفت: سعدی «برای سخنرانی و ارشاد خلق راهی آسیای صغیر و شام و حجاز شد»!!! ... در واقع، به ارشاد و تنبیه «دکتر محمود جعفری دهقی»، معلوممان شده است که شیخ اجل سعدی شیرازی، پس از تحصیلات عالی در بغداد!، اِغتنام فرصت و اختلاس نُهْزَت فرموده و از برای یک Lecture tour یا Speaking tour به سیاحت شام و روم و حجاز رفته بوده است! ... ای سعدی ناغلا!!!

۱. بگر: شعوبته، جلال‌الدین هُمائی، به اهتمام: منوچهر قُذسی، اصفهان: کتاب‌فروشی صائب، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص «یازده» و «دوازده» و «یکصد و شش».

۲. بگر: عوارف المعارف - و معه: وصیته، و بُدَّة من عقیدته، و رائیة الشریعیة البدیعة المُسمَّاة بِ: أنوار السرائر و سرائر الأنوار، شهاب‌الدین ابوخفص عمر البکری الشَّهرزُدی، حَقَّقَهُ وَ عَلَّقَ عَلَیْهِ: بِلال مُحَمَّد حاتم الشَّقا، قَدَّم لَهُ: الدَّکتور مُحَمَّد یاسر القُضمانی، ط: ۱، دمشق: دار التَّقوی، ۱۴۴۳ ه.ق.، به‌ویژه صص ۳۷۶-۳۹۶.

۳. بگر: همان، همان ج، ۱/ ۱۱۳ (از وصیت خواندنی شهرزودی به فرزندان).

۴. نمونه را، بگر: کیمیای سعادت، ابوحامد مُحَمَّد غزالی طوسی، به کوشش: حُسَین خدیوچم، ج: ۹، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰ ه.ش.، ۱/ ۴۵۷-۴۵۹.

أَمَّا «دُكْتُر مَحْمُود جَعْفَرِي دَهْقِي» دَادِ نوآوری و تازه‌گویی را آن‌جا داده‌ است که نوشته:

«سَعْدی ... در سال ۶۵۶ق، سرودن گلستان را آغاز کرد و در مدتی کوتاه آن را به سرانجام رساند.» (ص ۵۰ و ۵۱).

جَلَّ الخالق! ... صِرْفًا جِهَتِ إِطْلَاعِ «رئیسِ هیئتِ مدیرهٔ انْجَمَنِ عِلْمِی ایرانِ شناسانِ ایران»
مَعْرُوض می‌دارم که:

گلستانِ سَعْدی، شاةِ کارِ قَلَمِ رو "نَثَر" هُنَرِی فارسی است، نه "نَظْم"؛ و آنچه می‌سرایندش، کتابی چون گلستان نیست. ... اَلْبَتَّه نَثَرِ شیخ شیراز در گلستان که نَثَرِی است بسیار فصیح و بلیغ، و در کثیری از مواضع، آهنگین (و حتّی أحيانًا مُطابِق با اوزان عَرُوضِی رایج در شُعْر)، جای جای به آیات و احادیث و نیز اشعار فارسی و تازی خود او نیز آراشته شده است؛ ولی به هر روی، این گلستان که - بِحَمْدِ اللَّهِ وَالْمَنَّةِ - از کُتُبِ مَهْجُورَهٗ زَبانِ فارسی هم نیست^۱ و در سال‌های دوزخ در مَكْتَبِ خانه‌ها پیوسته به درس خوانده می‌شده است و در دورانِ دانش‌آموزیِ خود ما نیز، از همان دورانِ دَیْسْتان، پاره‌هایی از آن در کتاب‌هایِ درسیِ وزارتِ آموزش و پرورشِ جای داشت و اُمثالِ این دُعاگو آن کتاب را دیده و خوانده‌اند، نه کتابی است که کسی آن را "سُروده" باشد! ... از نَظَرِ ما فارسی‌زبانان، شیخِ أَجَلِ سَعْدی، گلستان را "نوشته" است؛ بَلْ به تعبیرِ دقیقِ خود، «تَصْنِیف»^۲ فرموده است. ... اِخْتِمَالاً حتّی اودیک ایساهاکیانِ اَرَمَنی هم می‌دانسته است که گلستانِ نِوِشْتَنی بوده است، نه سُرودنی، و از همین روی با رعایتِ تَرْتِیبِ نِوِشْتَه بوده است که «... سَعْدی ... به نوشتن و سرودن کتاب‌هایِ گلستان و بوستان پرداخت» (ص ۳۲).

با همهٔ این‌ها، گویا «دُکْتُر مَحْمُود جَعْفَرِي دَهْقِي» بر این که سَعْدی گلستان را «سُروده» باشد، اِصْراری هم دارد؛ چه، در همین مقاله آن سَوْتَرِک نیز نوشته است:

۱. بماند که برخی آن را «معروف‌ترین کتاب در ادبیات فارسی» قلم داده‌اند. نِگَر: تَحْقِیقِ دُزْبَارَهٗ سَعْدی، هائری مابسه، تَرْجَمَهٗ: دُکْتُر غَلَامُحْسِنِ یوشفی - و دُکْتُر مَحْمُود حَسَنِ مَهْدَوِی اَزْدِیَلِی، ج: ۲، تهران: اِنْتِشَاراتِ توس، ۱۳۶۹ ه.ش، ص ۴۱۶.
۲. نِگَر: گلستانِ سَعْدی، تَصْصِیح و تَوْضِیح: دُکْتُر غَلَامُحْسِنِ یوشفی، ج: ۱۰، تهران: شَرِکَتِ سِهامِی اِنْتِشَاراتِ خَوارِزْمِی، ۱۳۹۱ ه.ش، ص ۵۴، س ۱۲، و ص ۵۷، س ۱. شیخ سَعْدی در خاتمهٔ گلستان (سَنَج: هَمان، هَمان ج، ص ۱۹۱)، نه تنها به صِراحتِ خود را «مُصَنِّف» شُمرده است (در هَمان ص، س ۱۳)، به نوعی گویا راهِ خود را نیز از جَماعَتِ «مُؤَلِّف» (مَذکور در هَمان ص، س ۳) جُدا کرده و به ظَرافَتیِ خویش را از عَنوانِ «مُؤَلِّف» سَبِک‌دوش گردانیده است و هَمان تَعْبِیرِ «تَصْنِیف» را از برای کارِ خود پَسَنَدیده است.
این که ما اِیروزیانِ گلستان را از مُؤَلِّفاتِ سَعْدی قَلَم می‌دهیم، خطا نیست؛ لیک از هَمان دَر، دُشْتَر آن است که گلستان را «تَصْنِیف» سَعْدی (/ از مُصَنِّفاتِ سَعْدی) بشماریم.

«سعدی، علاوه بر بوستان و گلستان، مجموعه‌ای از زیباترین غزلیات فارسی را
سروده است ...» (ص ۵۱).

می‌بینید؟! ... از نَظَرِ «دُکُتَر مَحْمُود جَعْفَری دِهَقی»، شیخ شیراز، بوستان و غزلیات را سروده، همان طور که «گلستان» را «سروده»! ... به هر حال، یا سعدی که به خیال خودش گلستان را «تَصفینف» کرده است، "شعر می‌گوید"، یا «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران»!؛ که صد البته علی‌ای حال شعر هم می‌گوید و مجموعه اشعار هم دارد!!!

البته گمان نفرمایید که «دُکُتَر مَحْمُود جَعْفَری دِهَقی» آثار سعدی را ندیده است و همین طور کُتَره‌ای / کُتَره‌ای یا رَجَمًا بِالْعَیْب چیزی قلمی کرده. ... حاشا و کلاً! ... در مقاله او شواهدی هست که نشان می‌دهد نویسنده پراستی آثار سعدی را دیده! ... نمونه را، وی می‌نویسد: «انسان دوستی در آثار سعدی موج می‌زند» (ص ۵۱) که حَرْفِ دُرُستی است و نشانِ صِدْقِ قَائِل!!! ... این هم که در ادامه، «خداپرستی» را بارزترین مصادیق و مظاهر آن «انسان دوستی» موج زن در آثار سعدی قلم داده است (نگر: ص ۵۱)، بر خَفَتِ رای نویسنده حَمَلِ نباید کرد! ... که می‌داند؟! ... شاید «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» در آثار سعدی شواهدی مبنی بر "خداانگاری انسان" یافته باشد!!!؛ که ما نیافته‌ایم! ... وَرَنه، آخر هر طُفُلِ دِیستانی هم این اندازه می‌تواند فهمید که «خداپرستی» ذیل «انسان دوستی» و اَرْشَعَبِ آن واقع نمی‌گردد!!! بل که خداپرستی قوام‌بخش و انگیزه انسان دوستی تواند بود.

یک احتمال دیگر نیز هست و آن این که «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» خیلی قائل به رُبُطِ نَباشد!؛ و این احتمال را در نوشتارِ مُشارِ اِلَیه شواهد مؤیدی به دُست است. ... نمونه را بدین عبارات بنگرید:

«سعدی، علاوه بر بوستان و گلستان، مجموعه‌ای از زیباترین غزلیات فارسی را
سروده است، که در کتاب کلیات سعدی گنجانده شده‌اند؛ اما سخن گفتن از شیخ
مصلح‌الدین سعدی شیرازی کاری آسان نیست، بلکه همانند نثرش سهل‌ممتنع
است.» (ص ۵۱).

شما بفرمایید آن «أما»، مثل شاخ شمشاد، با آن قَدِ مَمشوق و قَامَتِ نیامان، در آن میان، چه می‌کند؟! ... بی‌گمان منظور نویسنده مثلاً این نبوده است که: علی‌رغمِ اِنْدِرَاجِ غَزَلِیَاتِ سعدی در کُلِّیَاتَش، سُخَنِ کُفَتَنِ از وی آسان نیست! ... این که حَرْفِ بسیار سَخیفی است و صُدُورَش از «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» مُتَوَقَّع نیست. ... جای هُش‌دار و تَنبیه و چه و چه‌ها هم که

در میان این بُند و میانه این سُطور نیست... پَس، تَنْهَا اِحْتِمَالِ مَقْبُول، همان است که مُشارِ اِلَیه خِلی قائل به رُبُط نَباشد! و این - چنان که عَرَض شد - باز هم در آن مَقَالَتِک شَاهِد‌ها دارد!

به این نمونه بدیع دیگر از نوشتار «دکتر محمود جَعْفَری دَهقی» عِنایت فرمایید:

«در طول قرن‌ها رابطه فرهنگی با اروپا، متفکران آن دیار با ادیبان و شاعران بزرگ ایرانی آشنا شدند، اما روانی و شیوایی آثار سعدی موجب شد که، به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاعران جهان، در سراسر این کره خاکی مورد توجه و علاقه همگان قرار گیرد و او را به عنوان شاعر همه انسان‌ها، با هر زبان و فرهنگی، معرفی کنند.» (ص ۵۲).

تَحْلِيلِ این فِقْره با خودتان! ... به آن «أَمَّا»ی مَمْسُوق تَوَجُّه فرمایید و کم و زیاد عبارات را به بُزُرْگی خودتان بر مُنشی و مُنْشِد بِخُشایید! ... راستی، آن‌ها آشنا شدند ولی چه شد و هَمگان چه کردند؟! ... این‌ها به صَعْفِ بَیان و سُسْتِ اِنْشا و غِیابِ فِکْرِ مُنْجِم که رُبُطی ندارد؟! ... دارد؟!!

۴۶۱

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

فَقْدانِ رُبُط وِثِیق را تَنْها در میان اَلْفَاظِ عِبَارَاتِ «دکتر محمود جَعْفَری دَهقی» جُست وجو نَباید کرد. گاه أَصْلِ رُبُطِ مَطْلَب به موضوع مقاله به یک‌باره مَجْهول می‌ماند... نمونه را، یک جا دُزبَارَه «اوژن مانوئل» سُخَن گفته‌اند که در مَجْموعه داشتانی‌اش به سَعْدی اِشَارَت کرده. سِپَسِ تَر، دُزبَارَه «کنتس دونوای رومانیایی» که «عمیقاً متأثر از سعدی» بوده. خوب، هَرچُنْد هیچ‌یک از این دو تَن به مائِنِد شُماری از دیگر نام‌بُزْدگان در مَقَالَه «دکتر محمود جَعْفَری دَهقی»، «ایران‌شناس» به مَعْنای اِصْطِلَاحی آن نبوده‌اند، لِأَقْل رُبُط این دو فِقْره با «سَعْدی» مَعْلوم است. آنچه بَکَلّی مایه حیرانی است، فِقْره‌ای است که در میان هَمین دو فِقْره آمده:

«پرنسس بیسکو، از شاهزادگان رومانیایی که در کشور فرانسه بالیده بود، با شور و شیفَتگی، روانه ایران شد، به اصفهان رفت و تحت تأثیر جاذبه‌های ایران قرار گرفت.» (ص ۵۴). اِنْتَهی!

به قولِ طَلابِ عُلوم قَدیمه: تُمّ ماذا؟! ... آخر این چه رُبُطی به شیخ أَجَلِ سَعْدی داشت؟! ... نَکُنْد باز هَم شَک دارید در این که «رَئِیسِ هَیئَتِ مُدیرِهُ اَنْجَمَنِ عِلْمی ایرانِ شِناسانِ ایران» قائل به رُبُط نیست؟!!

۱. اگر خواستید رُبُط واقعی بیسکو/ بی بسکو (Bibesco) را با سَعْدی دریابید، به کتاب اَزْزُئْدَه اَز سَعْدی تا آراگون زُئْدَه یاد دُکُتْر جَواد خَدیدی (۱۳۸۱-۱۳۸۲ ه.ش.)، فُرُویگرید (ج: ۱، تَهْران: مَرْکَزِ نَشْرِ دَانِشْگاهِی، ۱۳۷۳ ه.ش.، ص ۳۰۹) و بی‌گمان باشید که هَرگاه شَخْصِ کازَنابَلْد پَرَاگَنده فِکْرِی بِخواهد مَطالِبِ دُکُتْر خَدیدی را دُزبَارَه بی بسکو در دو سَطْر فُشُودَه کُند، حاصِلِ کوشِشِش چِزِ نَامَرْبُوط هِجَوی می‌شود از قَبیلِ آنچه در نِوِشْتَه «دکتر محمود جَعْفَری دَهقی» دیدید!

«دکتر محمود جَعْفَری دَهْقِی» جای دیگر همین مَقَالَتْک نوشته است:

«... در اواخر جنگ جهانی دوم (۱۹۴۴)، هنگامی که مینورسکی از مدرسه السنه شرقیه لندن بازنشسته شد، آرتور جان آربری برای تدریس زبان و ادبیات فارسی به جای او انتخاب شد، که توانست کرسی مستقل زبان و ادبیات فارسی را در این دانشگاه ایجاد کند. او هم چنین انجمن خاورشناسان بریتانیا را تشکیل داد. تسلط به زبان‌های شرقی، به‌ویژه عربی و فارسی، موجب شد که آربری آثاری گران‌بها در این زمینه تدوین کند. ترجمه او از قرآن کریم در زمره بهترین ترجمه‌های قرآن به شمار می‌رود. افزون بر این، در کنار تحقیقاتش راجع به نظم و نثر فارسی، ترجمه و توضیح دو باب اول گلستان سعدی از آثار ارزنده اوست.» (ص ۵۵ و ۵۶).

می‌نویسم:

جُز دوسه سَطَرِ آخر، پِراشتی اَلْباقی چه رَبطی به مَقَاله «رَئِیسِ هَیئَتِ مُدیرِهُ اَنْجَمَنِ عِلْمِی ایران‌شناسان ایران» دارد؟! ... خُصُوصاً این که آربری، جانشین مینورسکی باشد، یا خَلَفِ اِسْکَنْدَرِ مَقْدونی یا هِرْمِسُ اَلْهَرَامِسَه یا اَخَناتونِ مِصری، چه رَبطی به شیخ سَعْدی شیرازی پیدا می‌کند؟! ... نه به این اِطْناَب‌ها و نامَرَبُوطِ نویسی‌های مُبل، نه به آن اِیْجازها و دَرْهَم‌کُزْدَهای مُخل!

بی‌چاره آن دانشجویِ فَلَک‌زده که باید مَکْتُوباتِ چُنین آکادِمِسیَن‌هائی را سَرْمَشَقِ خویش قرار دهد و از چُنین اُستادانی دَرَسِ چگونهِ نَگَرِیستن و چگونهِ اَنَدِیشیدن و چگونهِ نِوِشتن بگیرد! ... بی‌چاره‌تر اُمثالِ مَن خواننده طالبِ عِلْم که از فَرْدا و فَرْداها باید از خوانِ اِفاضاتِ چُنان دانشجویان و دَسْت‌پَرُوَزدگانی نِواله بَرچینیم و زَلّه بَراییم!

تو گویی اینک حال و هوای سَید عَلِی صِیدِی طهرانی، سَراینده کَم‌گوی و نازک‌خیالِ سده باژدهم هجری، را بَهْتَرکِ درمی‌یابیم، آن‌جا که سُروده بود:

آینه تار و آینه‌داران تمام لال

طوطی چه یاد گیرد ازین بی‌کماله!^۱

«دکتر محمود جَعْفَری دَهْقِی» درباره رساله معروفِ پروفیسور هائری ماسیه (۱۸۸۶-۱۹۶۹ م.) در بابِ سَعْدی نوشته است:

«بعدها این اثر را غلامحسین یوسفی به فارسی ترجمه کرد» (ص ۵۳).

۱. دیوان صِیدِی طهرانی، به کوشش: مُحَمَّد قَهْرمان، ج: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴ ه. ش. ص ۷۵.

می‌نویسم:

خلاف به عَرَضِشان رسانیده‌اند!

کِتَابِ مَأْسُوفِ عَلَیْهِ هائری ماسیه را دُکُتُر غَلامُحَسینِ یوسفی به تَنهائی به فارسی تَرْجَمَه نکرده و دُکُتُر مُحَمَّد حَسَن مَهْدوی اَزْدِییلی نیز شَرِیکِ آن تَرْجَمَه بوده است و نامش هَم کِنارِ نامِ مَرْحُومِ یوسفی بَر رویِ جِلْد و صَفْحَه‌ عُنْوانِ آن کِتَاب نَقْشِ بَسْتَه؛ فَلْيَصْصَحْ!^۱

«دُکُتُر مَحْمُود جَعْفَری دَهْقی» نوشته است:

«آنتوان سنسسه داستانی از سعدی را نقل می‌کند و از آن برای انتقاد از جامعه اواخر قرن هفدهم بهره می‌جوید. در این داستان، شاعری به وصف رئیس دزدان می‌پردازد و او را در شغل شریف دزدی تشویق می‌کند؛ چرا که دزدان کوچک دزدان واقعی نیستند، دزدان بزرگ اند که آفت جامعه به شمار می‌روند. البته، این داستان مربوط به گلستان سعدی است که یکی از شعرا در دل زمستان، پیش امیر دزدان می‌رود و او را ثنا می‌گوید ... (گلستان، ۴/۱۰)» (ص ۵۳).

می‌نویسم:

نَحْسُتِ بَگویم: مُراد از آن رَمَز و کَوْتَه‌نِوِشْت «گلستان، ۴/۱۰» که گُشودَنَش به ذِکَاوَتِ خواننده صاحب کَرَامَتِ حَوَالَتِ گُشْتَه است، "حِکَايَتِ دَهْم از بابِ چَهارُمِ گِلِستانِ سَعْدی" است.

بشیر خوب! ... أَصْلِ حِکَايَتِ سَعْدی این است:

«یکی از شُعرا پیشِ اَمیرِ دُزدان رَفْت و ثَنایی بَرُو بَگُفْت. فَرَمُود تا جامه اَزُو بَرِکُنند و اَز دِه بَدَر کُنند. مِسکین بَرَهْنه به سَرْما هَمی رَفْت. سَگان دَر قَفایِ وَی اَفْتادَنْد. خواست تا سَنگی بَرِدارد و سَگان را دَفْع کُند، دَر زَمینِ یَخِ گِرِفْتَه بود؛ عاجز شُد. گُفْت: این چه حَرَام زاده مَرْدَمَانْد! سَگ را گُشاده‌اَنْد و سَنگ را بَسْتَه! اَمیر از غُزْفَه بَدید و بَشَنید و بَحَنَدید. گُفْت: ای حَکیم! اَز مَن چیزی بَخَواه. گُفْت: جامه خود می‌خواهم، اَگَر اِنْعَام فَرْمایی! رَضِیْنَا مِّن نَّوَالِکِ بِالرَّحِیلِ!

اُمیدوار بُود آدمی به خَیْرِ کَسان

مَرا به خَیْرِ تُو اُمید نیست؛ شَرِّ مَرَّسان!

۱. نَگَر: تَحْقِیقِ دُزبَارَه سَعْدی، هائری ماسیه، تَرْجَمَه: دُکُتُر غَلامُحَسینِ یوسفی - و دُکُتُر مُحَمَّد حَسَن مَهْدوی اَزْدِییلی، ج: ۲، تَهْران: اِنْتِشَاراتِ تَوس، ۱۳۶۹ ه.ش.

سالار دُزدان را برو رَحْمَت آمد و جامه باز فرمود و قباپوشتینی برو مزید کُزد و درمی چُند.^۱

اکنون می‌پُرسَم: آیا این حکایت را همان داشتان «آنتوان سنسه» قلم توان داد که «دکتر محمود جعفری دهقی» نقل کرده است؟!

خود بخوانید و داوری کنید! ... آشکارا ببینید که باز هم «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» خبط کرده است! ... هائری ماسه در کتاب کُهنه ولی مایه ورش درباره سَعْدی، تصریح کرده است که خود سنسه قصه خویش را «مفتبس» از گلستان قلم داده است.^۲ روان شاد دُکتر حدیدی در کتاب از سَعْدی تا آراگون بِسَرخ‌تر در این باب قلم زده است^۳ و نسبت دو حکایت سَعْدی و سنسه را - که شاعر آن نیز «حافظ» نام دارد! - بدزستی نشان داده و تحلیل کرده و فراموده است که قصه سنسه چه اقتباس آزادی است و کجاها و چه مایه با داشتان گلستان سَعْدی مناسبت دارد.

«رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» که هیچ منبعی از برای إفاصت خویش نشان نداده است!؛ لیک به نظر می‌رسد نوشته وی تلخیص ناشیانه صفحات ۸۴ تا ۸۶ از کتاب مرحوم دُکتر حدیدی باشد که اولاً، در غیاب هرگونه ارجاع، صِبغه «انْتِحال» یافته است، و ثانیاً، یک بیان دقیق علمی را در باب کَم و کیف یک اقتباس خلاقانه ادبی، تبدیل کرده است به گزارش نقل حکایتی از سَعْدی در نوشته‌ای فرانسوی؛ که تازه به هنگام مقایسه، جویندگان نکته سنج را - و حتی دانش آموز بی‌دست و پایی چون مرا - متوجّه ناراستی مدّعا می‌گرداند!

«دکتر محمود جعفری دهقی» نوشته است:

«... ایران‌شناسان برجسته‌ای از کشورهای وابسته به اتحاد جماهیر شوروی، نظیر ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و تاجیکستان، دل بسته آثار شیخ شیراز بوده‌اند و آثار او را به زبان‌های خود ترجمه کرده‌اند.» (ص ۵۷).

می‌نویسم:

یا لِلْعَجَب! ... آیا مرتبه بی‌اطلاعی اُستاد «زبان‌های باستانی» دانشگاه تهران و جز آن، از قلم‌زو زبان‌های ایرانی، تا بدان جاست که نداند مردم تاجیکستان فارسی زبان‌اند؟!

۱. کُلیات سَعْدی، به اِهتمام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۱۲۵.

۲. یگر: تحقیق درباره سَعْدی، ماسیه، ترجمه: یوسفی - و. مهْدوی آزدییلی، همان ج، ص ۴۰۹.

۳. یگر: از سَعْدی تا آراگون (تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه)، جواد حدیدی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ ه. ش.، صص ۸۴-۸۶.

شاید هم ایرج شیرین‌سُخَن - عَفَرَ اللهُ لَهُ! - راست می‌گفت که:

به دُنیا نیست چیزی شَرَطِ چیزی
ز مَن بِشَنو اگر اَهلِ تَمیزی!

هرچند ما را در بابِ اِطّلاع از این امور هیچ‌گاه دَعوایِ هَم‌سَری با «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» نتواند بود، صِرْفاً جَهَت - چه می‌دانم؟! - «یادآوری»!، مَعروض می‌دارم که:

زبان مَزْدَم تاجیک‌کُستان، فارسی تاجیکی، گونه‌ای از گونه‌های فارسی نو (/دری) است و تاجیکان در واقع هَم‌زبانان ما و سَعْدی اند؛ و نه تنها آثارِ سَعْدی را به زبان خود تَرْجَمَه نمی‌کنند، ای بسا بَعْضِ تعابیرِ موجود در آثارِ شیخِ أَجَل را هم بِمَراتَبِ دَقِیق‌تر از کسانی چون «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» فَهَم کنند!^۱

۱. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، به اهتمام: مَحْجوب، همان ج، ص ۸۹، ب ۳۲۹.

۲. نمونه را، واژه «مَشحی» که در سُخَن سَعْدی دیده می‌شود و از برای عاقه ما باشنندگان ایران سیاسی امروز چندان آشنا نیست، در پهنه جغرافیائی ایران کُهن و ایرانِ فُرهنگی بگلی مَهجور نشده و در زبان تاجیکان، و از جمله: تاجیکان بخارا، واژه مَعْرُوف و آشنائی است. در دُومین بابِ گِلِستانِ سَعْدی می‌خوانیم:
دَلَقَت به چه کار آید و مَشحی و مُرَقَع!
خود را ز عَمَل‌های نِکوهیده بَری دار

(کَلَباتِ سَعْدی، به اهتمام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیزکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۷۸).

مَعْنای این واژه «مَشحی» - که در شیخِ اَنوَری و مِصْبَاحِ الأَرواح شَمْس‌الدِّینِ مُحَمَّدِ بَزْدَسَیری کِرمانی و بَعْضِ دیگر مَثَن‌های قَدیم فارسی هم آمده است -، بر بیشینه ادب دوشستان ما نیز نیک روشن نیست و اَلتَّهائیه همین اندازه می‌دانند که نوعی پائ‌پوش است. ... وانگهی، خَبَر داریم که تا هَمین اَدوارِ اَخیَر غالبِ مَزْدان و هَمه زَنانِ بُخارایِ شَریف، پائ‌پوشی از تیماج نَرَم می‌پوشیده‌اند که پاشنه بَرَجَشته نداشتته است و چیزی بوده است کَمابیش به مَنزِلَه جورابِ ساقِ بُلُند و سِوایِ موزه و کُفَش، و پائ را با هَمان پائ‌پوش در کُفَش می‌کرده‌اند. این پائ‌پوش را «مَحْسی» می‌خوانده‌اند که مُصَحَّف «مَشحی» است و نِسَبَتش به «مَشح» از آن جانشت که در مَذْهَبِ سُنَّیانِ بُخارا که بیشینه مَزْدمان آن سامان اند، «مَشح» بر روی آن، مائِلد مَشح بر موزه (/المَشح عَلی الخُف)، روا شُمُزده می‌شده است؛ بر خلافِ فِقْه شیعیه که چُنین مَشح‌ها را زوا نمی‌دارد. ... باری، آن واژه «مَشحی» که از برای اُمثالِ ما قَدری غَرِیب است، از برایِ تاجیکان نیک آشنائست. در فارسی افغانستان نیز، این واژه «مَشحی»، به سه ریختِ «مَشحی» و «مَحْسی» و «مَسی» به کار می‌رُود.

این هم که شیخِ أَجَل سَعْدی، «دَلَقی» و «مَشحی» و «مُرَقَع» را هَم‌زَدیف گَزْدانیده و به مَثابَتِ پوشاکِ اَهلِ صلاح یاد کرده است، باز در رُفْتارِ هَمان تاجیکانِ بُخارا گِواهِ دَازَد؛ چه، می‌دانیم که در آن جا عَلی‌الْخُصوص مَزْدمان خُداآتِرس و پَرهیزگار و مُقَدِّد - اَعَم از مَزَد و زَن - به پوشیدَن «مَشحی» اِهِتِمَام داشتته و آن را تا هَنگام خواب در پائ می‌داشته‌اند. ... در مِصْبَاحِ الأَرواح شَمْس‌الدِّینِ مُحَمَّدِ بَزْدَسَیری کِرمانی هم، در ضَمَنِ بَیانِ هِیأت و طَریزِ لِباسِ پوشیدَن صوفیانه یکی از پیران، از «مَشحی» سُخَن رَفْتَه است؛ پیری که شَمْلَه فُقر بر سر بَسته و خُرقه در بَر کَزده و سَجادَه صوفیانه بَر دوش گِرَفْتَه و «مَشحی» در پا داشتته است. ... پِنْدانست که «مَشحی»، در آن روزگاران، آشکارا از نمادهای پازسانی و رُهد و تَقَشُّف بوده است.

ناگفته نماند که پوشیدَن «مَشحی»، تا هَمین اَوایر در تَرکِیته نیز مَعْمول بوده است؛ با این‌همه سودی بُسُتوی، در شَنجِ گِلِستان، در توضیح «مَشحی» بَیْتِ سَعْدی، آن را «مَشحی» خوانده و به «مَشح» به مَعْنای «پلاس» مَنسوب اِنگاشته و «مَشحی» را لِباسی فقیرانه و پلاسین شُمُزده است و عَلی‌الطَّاهر در این‌همه به خَطا رَفْتَه.

«دُکُتَر مَحْمُود جَعْفَری دِهْقَنی» نوشته است:

«... گردانندگان کمپانی هند شرقی، برای شناخت بیش تر هند، ناچار به آموزش زبان فارسی بودند...» (ص ۵۵).

می نویسم:

بیهوده انتظار داشتیم «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران شناسان ایران»، به جای «ناچار به آموزش زبان فارسی بودند»، بنویسد: «از آموزش زبان فارسی ناچار بودند»؛ آن سان که نمونه را قائلان در چکامه ای می گفت:

وزیرا! صاحبا! صدرا! درین اُبیات جان پُرور
دو نُقصانست پنهانی که ناچارم ز تبیینش^۱

و برین اُسلوب بیان - به تعبیر بهار: - «آفرین کند کسی / که پارسی شناسد و بهای او»!^۲

«دُکُتَر مَحْمُود جَعْفَری دِهْقَنی» نوشته است:

«... ترجمه و تحقیق در ادبیات فارسی از سوی عده ای، چون ماهان و لمسدن، آغاز شد...» (ص ۵۵).

می نویسم:

همین جمله کوتاه چند جای تأمل دارد؛ لیک تنها بدین بسنده می کنم که: آیا «ماهان» در این جا دگرگشته «ماکان» نیست؟

"تزنر ماکان" و "مثنوی لأمسَدین"، تا آن جا که من بنده می دانم، هر دو از طایعان شاهنامه بشمار آند.

تفصیل را، یگر: یادداشتی درباره لَهجَه بخارائی، دُکُتَر اَحْمَد عَلی رَجائی، ج: ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ ه.ش.، ص ۵ و ۶ و ۴۴۲ و ۴۴۳؛ زبان فارسی افغانستان (دزی)، علی رواقی - با هم کاری: زهرا اصلانی -، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ۱۶۱۱/۲ - ۱۶۱۳؛ مَضْبَاحُ الْأَزْوَاج، شَمْسُ الدِّین مُحَمَّد بن سَیْرِ کِزَمانی، به کوشش: بدیع الزمان فروزانفر، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ه.ش.، ص ۲ و ۳ و ۹۰ و ۹۱؛ ویراستار خاموش (اَرَمغانِ مینوی ۱)، دُکُتَر مُحَمَّد دِهْقَنی، همان ج، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ شَیخِ سَوْدی بَر گِلِشْتانِ سَعْدی، تَرْجَمَه: خَیْدِر خوش طینت - و زَین العابدین چاوشی - و - علی اکبر کاظمی، ج: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۴۰۵.

۱. دیوان حکیم قائل شیرازی، بر اساس نسخه میرزا محمود خوانساری، به تصحیح: امیر صانعی (خوانساری)، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۴۹۲.

۲. سنن: دیوان اشعار ملک الشعرای بهار (بر اساس نسخه چاپ ۱۳۴۴)، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۶۰۳.

مَشیو لَامُسِدِن / لَمُسِدِن (Mathew Lumsden)، از اُشتادانِ اِنگلیسی Fort William College که در دو زَبانِ فارسی و عَرَبی دَسْتی داشت، در اَوائلِ سدهٔ نوزدهم میلادی، با اِسْتِمْداد از چُنْد تَن از اَدیبانِ شِبْه قارهٔ هِنْد به تَصْحیحِ شاهنامه دَسْت یازید و در سال ۱۸۱۱ م. / ۱۱۹۰ ه. ش. جِلْد اَوَّلِ اِین تَصْحیح را در هِنْدوستان با حُرُوفِ سُربی و حَظِ نَسْتَعْلِیقِ اِنتِشار داد ولی به اِثْمامِ اِین تَصْحیح توفیقی نیاقت. پَس از وی، یک اِنگلیسی دیگر، از اَفْسرانِ فاضِلِ حاضر در هِنْدوستان، به نام تَزَنرِ ماکان / مَکان (Turner Macan)، که مُتَرَجِمِ فَرْمانِ دِه نیروی نظامی و عَضو اَنجَمَنِ اَسیائی بَنگال بود، در تَصْحیحِ پِشِینِ لَامُسِدِن با زَبانِ گِری کَرْد و باز با اِسْتِمْداد از مُلایانِ مُسَلِّمانِ هِنْدی دُنبالهٔ کار را گِرِفت و عاقِبَتِ مَشِ کَامِلِ شاهنامه را با مُلَحقاتی سوْذَمَنْد در چَهار دَفْتَر در هِمَانِ هِنْدوستان با حُرُوفِ سُربی و حَظِ نَسْخ در سال ۱۸۲۹ م. / ۱۲۰۸ ه. ش. مُنْتَشِر کَرْد. عَلی رَغْمِ اِمْساک و کازِشِکَنی بَعْضِ اِنگلیسیان در هِنْد و تَمْهیدِ سوءِ اَزارِ بَرای مُعْطَلِ نِهادِنِ اِین کار اَرزَنْدَه، هَزیَنهٔ مُقابله و تَصْحیح و چاپِ اِین شاهنامه‌ها از سوْیِ دَوْلَتِ هِنْد و پادشاهِ مُسَلِّمانِ اَوْد، نَصیرُالدِّین حَیدَر، تَأْمینِ شُد و هَمین چاپِ ماکان بَعْدِها مَبْنایِ چاپ‌هایِ سِپسینِ ایران و هِنْد گَزید.^۱

۴۶۷

آبَنَه پُژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴

اِین از ماکان و لَامُسِدِن / لَمُسِدِن ... اَمّا «ماهان» کیشت؟ ... نَمی دَانَم. ... اِی کاش «رئیس هیئَتِ مُدیَرهٔ اَنجَمَنِ عِلْمی ایرانِ شِناسانِ ایران» اِین «ماهان» را بَیشتَرِکِ مُعَرَفی فَرموده بود تا ما دوشتارانِ اَدبِ فارسی نِیز، حَقّی وی را بَر دَمَتِ خویِش به جا می‌اَوَرْدیم و لَافِل به خِیَراتِ گورِ پَدَرش چِیزی نِیاز می‌کَرْدیم!

«دکتر محمود جَعْفَری دِهْقی» نِوِشته اَسْت:

«... در ژاپن، تسونو کورویانگی گِلستان و بوستان را به ژاپنی ترجمه کرد. پس از آن، کاساما و ساوا، در سال ۱۹۳۷، و سِپس کاتو و تاکاس نیز به ترجمهٔ گِلستان و بوستان سعدی پرداختند. ...» (ص ۵۷ و ۵۸).

۱. نِگَر: شاهنامه، اَبوالقاسِمِ فِرْدوسی، به کوشش: جلال خالقی مَظَلّق، با مُقَدّمهٔ: اِحسان یارشاطر، دَفْتَرِ یَکَم، ج: ۱، نیویورک، ۱۳۶۶ ه. ش.، ص «دَوازْدَه» و «سِیْزْدَه»: شاهنامه، اَبوالقاسِمِ طوسی مُتَخَلِّص به فِرْدوسی، به سَعی و اِهِتِمَام: کِبْتانِ تَزَنرِ مَکان، کَلکَتَه، ۱۸۲۹ م. / ۱۲۰۸ ه. ش. و ۶۱ و ۶۲: مِیْنوی و شاهنامه (مَجْموعهٔ مَقالات به مَناسِبَتِ سِوْمین جَشَنِ طوس)، ج: ۱، تِهْران: بُنیادِ شاهنامهٔ فِرْدوسی، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۹۹.
دَوَبارَهٔ گُشْتَرهٔ کارهایِ لَامُسِدِن نِیز نِگَر:
سِیْرِ اِسلامِ شِناسی در اُروپا، یوهان فوک، تَرَجْمَه: زَیْتَب سَرخَدی، ج: ۱، تِهْران: مَوْسَسسهٔ اِنتِشاراتِ اَمیرکَبیر، ۱۴۰۳ ه. ش.، صص ۱۸۳-۱۸۶.

شایان یادآوری اَسْت:
مُتَرَجِمِ اِین کِتَابِ فوک، «ماکان» را «مِیکَن» و «لَامُسِدِن» را «لَامَزِدِن» می‌نویسَد. نویِش / خِوانِش «مِیکَن» (به جايِ «ماکان») در گُفتاری از اُشتادِ مِیْنوی نِیز دِیده می‌شَوَد (سَنج: مِیْنوی و شاهنامه، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۹۹): لِیک جايِ دِیگَر، هَمین اُشتادِ مِیْنوی، هَمَانِ صَبِط «ماکان» را اَوَرْدَه اَسْت (نِگَر: داشتانِ رُشْتَم و شَهْراب از شاهنامه، اَبوالقاسِمِ فِرْدوسی، مُقَدّمه و تَصْحیح و تَوْضیح: مُجْتَبی مِیْنوی، تِهْران: بُنیادِ شاهنامهٔ فِرْدوسی - وزارتِ فَرْهَنگ و هُنر، ۱۳۵۲ ه. ش.، ص ۲۲).

می‌نویسم:

مَأْسُوفٌ عَلَيْهِ کورویانگی آن قَدْزها هَم که خَیال کَزده‌آند "قدیمی" نیست! ... به سال ۱۹۲۵ م. زاده شده و به سال ۲۰۱۴ از دُنیا رَفْتَه اَست. ... مَن خود او را در کُنْگَرِه جَهانِی بُزُرْگ داشتِ فِرْدوسی (دئ‌ماه ۱۳۶۹ ه. ش.). در تَهْراَن دیده بودم. ... چَگونه مُمکن اَست کارِ تَرْجمه‌ای که گُفْتَه می‌شود کورویانگی زاده به سال ۱۹۲۵ از دو کتاب گِلْستان و بوستان فَرَاهَم کَزده اَست، مُقَدِّم بَر سال ۱۹۳۷ صورتِ گِرِفْتَه باشد؟! ... آیا کورویانگی گِلْستان و بوستان را در دورِه دَوَاژْدَه‌ساله نُحْشَب عُمرِ خویش به زَبانِ ژاپنی تَرْجمه کَزده اَست؟! ... آیا آن کودِک یا ریدِک ژاپنی، أَصْلًا فارسی بَلَد بوده اَست تا بِخواهد گِلْستان و بوستانِ شَیخ أَجَل را بِخواند و ...؟! ... مَن "مَحْمُود" نامی را می‌شِناسم که زَمانی عَلی رُؤُوسِ الْأَشْهاد اِدَّعا می‌کُرد دُختری شائِزْدَه‌ساله در خانه‌شان با هَم‌کاری بَرادَرش اِنِزْزِی هَسْتَه‌ای تولید می‌کُند! ... هَمه دانِشْتَنَد که حَرْفَش، حَرْفِ مُفْتِ سَفِیْهانِه‌ای بود. اَگر هَم خُودش بَدین سَفاهت یا غَوایت اِقرار نَکُرد، از غایتِ وَقاحت بود و به پُشتِ گُرمی حِمایتِ اُزبابِ عِنایت. ... باری، «دُکُتر مَحْمُود جَعْفَری دِهْقَی» که لایِد از آن جور حَرْف‌ها نَمی‌زَنَد؟! ...

می‌افزایم:

در کتابِ ایران‌شناسی در ژاپن که دُکُتر هاشِم رَجَب زاده فَرَاهَم کَزده اَست - و در این قَلَم‌زِوِ مُطالعات، هَمگان می‌دانند که این دُکُتر هاشِم رَجَب زاده از آگاه‌ترین ایرانیان اَست به کار و بارِ ایران‌پژوهانِ ژاپنی -، از فَعَالِیَّتِ عِلْمِی اُشتاد کورویانگی دَر بارِه سُعدی یاد شده؛ ولی آن فَعَالِیَّت، نَه تَرْجمه گِلْستان و بوستانِ شَیخ، که ویثو ساختنِ فَضلی اَست از یک کتاب به شِناسانیدنِ اُحوال و اَثارِ شَیخ سُعدی و پانِگاهِ او.

آیا دُکُتر رَجَب زاده کارِ تَرْجمه گِلْستان و بوستان را با این اَهَمِّیَّت از قَلَم اَنداخته اَست یا ...؟! ... اِخْتِمَالاً هَمان «یا»!^۲

۱. نِگَر: ایران‌شناسی در ژاپن (بِگاهی به تاریخچه ایران‌شناسی و تَلاش‌های ایران‌پژوهانِ ژاپن از نیمه دُوم سَدَه نوزْدَه-سِم) تاکنون، هاشِم رَجَب زاده - با بَیْئُوسْت: فِهرِست اَثار چاپ‌شده ایران‌پژوهانِ ژاپنی، به کوشِش: کِبْجی تِه‌اُورا -، ج: ۱، تَهْراَن: مَرْکَزِ دَائِرَةِ الْمَعَارِفِ بُزُرْگِ اِسلامی (مَرْکَزِ پژوهش‌های ایرانی و اِسلامی)، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص: ۱۷۴.

۲. گُذُشتگان حِکایت کَزده‌آند:

خَلِیفَه کَنْبَرِکی را گُفْت: تو بِکَر هَسْتی یا نَیِّب (// کَالُم / کَالْمَه)؟ گُفْت: هَمان "یا" هَسْتَم!
اُشتاد بَهاء‌الدین خُرقْشاهی آن بُن‌مایه را این‌سان به نَظْم کَشیده اَست:

«می‌گفت رخ کنیز زیبا هستم
در نزد خلیفه بی‌محابا هستم

بیاییم بر سر «کاساما»:

دکتر رجب زاده از ترجمه‌های «کاساما» از گلستان و بوستان یادی نکرده است. ... چرا؟ ... نمی‌دانم! ... به جایش از «کازاما» یاد کرده که نخستین وزیرمختار ژاپن بوده است در ایران و سفرنامه‌اش هم به زبان فارسی به ترجمه خود دکتر رجب زاده انتشار یافته است و ما هم دیده‌ایم و وارسیده. ... این «کازاما» ی ژاپنی البته سطورى چند درباره اهمیت سعدی در ایران و اهمیت آثار سعدی در شناخت ایرانیان نوشته است که خواندنی است.^۱ ... نکند شما هم مثل من بدین خیال افتاده‌اید که شاید آن «کاساما»، همین «کازاما» باشد و اصلاً ترجمه گلستان و بوستان هم نداشته باشد؛ بلکه این ترجمه‌ها را هم به مناسبت همین چند سطرى که درباره سعدی نوشته است، طوق گردن سرگذشتش کرده باشند؟! ... یعنی: تَمَخَّصُ الْجَبَلِ قَوْلًا فارًا / کوه را زادن گرفت و موش زاد؟! ... خلاصه، کوه موش زایید؟! ... من نمی‌دانم!

دیدید که به فرموده «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران»، «... کاساما و ساوا، در سال ۱۹۳۷، و سپس کاتو و تاکاس ... به ترجمه گلستان و بوستان سعدی پرداختند. ...».

۴۶۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴

«خیرت اندر خیرت آمد این قصص!»^۲ ... بر حسب این فرمایش، ترجمه / ترجمه‌های کاتو پس از ۱۹۳۷ صورت گرفته است؛ حال آن که به گزارش دکتر رجب زاده «کاتو» ترجمه گلستان را به سال ۱۹۲۲ منتشر کرده است. البته مسلم نیز نیست که این ترجمه مستقیماً از روی متن فارسی صورت پذیرفته باشد. این هم بماند که در کنار شیفتگی غریب «کاتو» به گلستان و گزارش‌های جالب توجه وی از شیفتگی مسلمانان بدین کتاب ارجمند، شناخت او از شیخ اجل سعدی بسیار ناتمام بوده است؛ تا آن جا که - نمونه را - خیال می‌کرده است شیخ ما، سعدی، زبان فارسی را در چهل سالگی، آن هم در بغداد، فراگرفته است!!!^۳

پرسید که بکر بوده‌ای یا بیوه؟

پاسخ دادش که من همان "یا" هستم

(مجموعه اشعار بهاء الدین خرمشاهی - چقدر آسمان دارم... تدوین: عارف خرمشاهی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۴۰۲ ه. ش.، ص: ۴۷۰).

(نیز نگر: نهاية الأرب فی فنون الأدب، شهاب الدین أحمد بن عبدالوهاب التوتی، القاهرة: المؤسسة المصرية العامة للتألیف و الترخمة و الطباعة و النشر - نسخة مصورة عن طبعة دار الكتب مع استذراكات و فهرس جامعة... ۱۸/۴ هـ: دولة النساء: معجم ثقافی، اجتماعی، لغوی عن المرأة، عبدالرحمن البرقوقي، بعناية: بسام عبدالوهاب الجابی، ط: ۱، بیروت: الجفان و الجابی للطباعة و النشر - دار ابن خزم، ۱۴۲۴ هـ. ق.، ص: ۵۸۳، ش: ۱۳۶۸).

۱. نگر: ایران‌شناسی در ژاپن، هاشم رجب زاده، ج: ۱، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص: ۱۶۸.

۲. مثنوی معنوی، به تصحیح و مقدمه: محمدعلی مؤجد، همان ج، ۲/ ۹۹۸، د: ۴، ب: ۳۸۰۶.

۳. نگر: ایران‌شناسی در ژاپن، رجب زاده، ج: ۱، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص: ۱۶۹ و ۱۷۰.

و اَمّا «تاکاس» که «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» در کنار «تاکو» از او یاد کرده است و اهتمام به ترجمه گلستان و بوستان را بدیشان نسبت داده:

این «تاکاس»، علی‌الظاهر همان «تاکاسه» است که به گزارش دکتر رجب‌زاده به سال ۱۹۴۸ م. ترجمه‌ای از گلستان سعدی انتشار داده و گذشته از لغزش‌ها و بدفهمی‌هایش، گویا گلستان را از روی ترجمه فرانسۀ آن نیز به ژاپنی ترجمه کرده است.^۱

باری، چنان که اشارت رفت، بنا بر گزارش دکتر رجب‌زاده، «کاتو» و «تاکاسه»، هژدو، گلستان را به ژاپنی ترجمه کرده‌اند. پس چرا در مرقومه «دکتر محمود جعفری دهقی» می‌خوانیم: «به ترجمه گلستان و بوستان سعدی پرداختند»؟! ... گزارش دکتر رجب‌زاده ناقص است یا سخن رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران، بی‌بنیاد و بر باد؟!

برگردیم به نوشته «دکتر محمود جعفری دهقی» و پیرشانی‌های ذهن‌آشوبی که در این میانه نظرگیر می‌گردد. ... بیایید دوباره بخوانیم:

«... در ژاپن، تسونو کوریانگی گلستان و بوستان را به ژاپنی ترجمه کرد. پس از آن، کاساما و ساوا، در سال ۱۹۳۷، و سپس کاتو و تاکاس نیز به ترجمه گلستان و بوستان سعدی پرداختند. ...»

درباره «کوریانگی» و «کاساما (؟) / کازاما» و «کاتو (؟) / کاتو» و «تاکاس (؟) / تاکاسه»، چیزهایی عرض کردیم. می‌ماند «ساوا» که او نیز به فرموده رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران، «از کسانی بشمار است که «به ترجمه گلستان و بوستان سعدی پرداختند».

بنا بر گزارش دکتر رجب‌زاده^۲، ساوا، صاحب یکی از ترجمه‌های معتبر گلستان است به زبان ژاپنی؛ و ترجمه وی، نخستین ترجمه ژاپنی گلستان سعدی است که از روی خود مثنی فارسی کتاب صورت پذیرفته است. وانگهی، اولاً، عبارت «دکتر محمود جعفری دهقی» موهم آن است که ساوا درباره بوستان نیز کاری کرده باشد؛ حال آن که گزارش دکتر رجب‌زاده فقط از ترجمه گلستان آگهی می‌دهد؛ ثانیاً، «دکتر محمود جعفری دهقی»، اهتمام ساوا را به سال ۱۹۳۷ م. منسوب می‌دارد، ولی در گزارش دکتر رجب‌زاده، ساوا ترجمه خود را به سال ۱۹۵۱ م. عرضه کرده است. ... چه باید کرد؟!

۱. بگر: همان، ص ۱۷۱.

۲. بگر: همان، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

از این‌ها گذشته، «دکتر محمود جعفری دهقی» در دو سه سطر که درباره سعدی پژوهی در ژاپن قلم‌انداز کرده، این همه غث و سمین گفته است و مُشتی اُغلاط و اُغلوپات را در هم بافته ولی از «معتبرترین و دقیق‌ترین ترجمه ژاپنی گُلستان» که فراهم‌آورده یکی از دل‌دادگان سعدی در ژاپن (اُستادی بَرَجسته به نام «رئیچی گامو») است و از سال ۱۹۵۳ م. تاکنون بازها چاپ شده و بشیاری مورد تَوَجُّه اَدب‌دوستان قرار گرفته است^۱، هیچ یادی نکرده است... چرا؟! ... نمی‌دانم! ... راستی «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران»، از عالم ایران‌شناسی بی‌اطلاع است یا کج سلیقه است یا...؟!

«دکتر محمود جعفری دهقی» نوشته است:

«... در لهستان، ... اوتو نیووسکی، با استناد به متن ترکی، ترجمه‌ای ... از گُلستان منتشر کرد. ...» (ص ۵۸).

می‌نویسم:

۴۷۱

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

اولاً، آن‌گونه که در کتاب ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن آمده است، نام این ترجمان، «اوتو نیووسکی» (کذا) نیست؛ بلکه «اوتوینووسکی» (Otwinowski) است.^۲

ثانیاً، «متن ترکی» دیگر چیست؟ ... گُلستان سعدی یک «مثن» بیشتر ندارد که آن هم به زبان فارسی است. ... آیا منظور نویسنده آن است که ترجمه‌ای ترکی از گُلستان در دست مَرَدِ لهستانی بوده و او از روی آن (/ ترجمه واسطه) کتاب سعدی را ترجمه کرده است؟ ... خوب؛ اگر مقصود همین است، چرا این را به فارسی مفهوم و درست و سزراشت نمی‌نویسد؟! ... البته:

که پدید است در جهان، باری
کار هر مَرَد و مَرَد هر کاری!^۳

۱. نگر: همان، صص ۱۷۳-۱۷۵.

۲. نگر: ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ویراسته: رودی متی و نیکی کدی، ترجمه: مُرتضی اُسعدی، ج: ۱، تهران: انتشارات بین‌المللی الهادی، ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۲۶۳.

۳. حَدیقه الحَقیقه، مَجْدود بن آدم سنائی غزنوی، مُقدِّمه و تَصحیح و تَغلیقات و توضیحات و فِهْرِست‌ها: دکتر مُحَمَّد جَعْفَر یاحقی -و- دکتر سَید مَهْدی زَرَقانی، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخن، ۱۳۹۷ ه.ش، ۵۹۱/۱، ب ۹۰۸۸، با نویسی «بدید» در تَغلیقات همان کتاب (۱۳۳۵/۲) «پدیده» ضبط کرده‌اند.

«بدید» البته دُرُست تواند بود؛ لیک ما چون دیدیم طایعان حَدیقه‌گویا در خوانش خویش یک‌دله نیستند و در مثن چیزی نوشته‌اند و در تَغلیقه چیز دیگر، روا شُمُزیدیم همان خوانش مشهور «پدید» را بیاوریم که بر اُلسنه اهل اَدب دایر است و سایر، و در طبع کَلِبله بهرامشاهی نیز، در ضبط این بیت سنائی، مُختار اُستاد اَنوشه‌یاد مُجَتَبی مینوی و جُز او بوده است (سنج:

در همان کتابِ ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، دَرَبَارَه «اوتوینووسکی» (Otwinowski) و ترجمه‌اش از گِلستان، به زبانِ آدمی‌زاد چنین نوشته‌اند:

«... منبع اصلی او ترجمه ترکی گِلستان بوده است، نه اصل فارسی آن».^۱

دیدید؟! ... به همین راحتی!

«رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران»، شَرخ‌های «احمد سودی بوسنوی» را بر گِلستان و بوستان، در زُمَره فَعَالِیَّت‌های ایران‌شناسان در «یوگسلاوی» قَلَم داده است (نگر: ص ۵۹).

می‌نویسم:

قَلَم‌دادنِ عالِمِانِ قدیم و سُنَّتِی مُسَلِّمانِ در زُمَره «ایران‌شناسان» مُصْطَلَح که نام و عنوانشان مفهوم دیگری دارد، قَدَری بارد است. آخِر سودی بُسَنوی یا خان آرزو یا عَبْدُالْقَادِرِ بَغدادی را نمی‌توان با کسانی چون یان ریپکا و ادوارد براون و ولادیمیر ایوانف و هلموت ریتر و رنه گیرشمن و فریتز مایر و برتولد ایشپولر و والتر هینتز و ولادیمیر لوکونین و آلکساندر بولدروف و یوگنی ادواردویچ پرتلس و کوریوانگی و ... و ... هَم‌قَطار دانست. ... سودی و آرزو و بَغدادی دَرَبَارَه زبانِ فائِزی و فَرهَنگِ ایرانی مُطالعه و کُنْدوکاو می‌کردند و بِالطَّبَعِ ایران‌شناس به مَعْنای لُغوی آن بودند ولی وَفقی از مُطالعاتِ ایران‌شناسانِ غَیرایرانی و جِهانِ ایران‌شناسی به مَعْنای اصطلاحی‌اش حَرْف می‌زنیم، مَقْصودمان گُسْتَره فَعَالِیَّت‌هایِ همان ریپکا و ایوانف و کوریوانگی و اُمثالِ ایشان است و هَرگز سودی و آرزو و بَغدادی را بدان مَعْنی که ریپکا و کوریوانگی "اَجَنَبی" مَحْسوب می‌شوند، از بیگانگان پُر دازنده به فَرهَنگِ ایرانی نمی‌شماریم. بَخْشِ بزرگی از این چگونگی، اَلْبَتَّه مَرهونِ پیوستگیِ فَرهَنگیِ بِخُصوصی است که در جِهانِ اسلام وجود داشت، و در زَمَانِ رَوائیِ این پیوستگی، بِالطَّبَعِ ما بدان مَعْنی که فُلان هُلندی یا بَهمان روسی را بیگانه قَلَم می‌دادیم، مَرَد و زَنِ لاهوری یا دِهلوی یا بَغدادی یا قَوَنوی و اُمثالِ ایشان را "اَجَناب" نمی‌شمریم. ... حتّی با صَرْفِ نَظَر از پیوستگیِ فَرهَنگیِ جِهانِ اسلام، هِرودوت یا گِرِنُفَن را نیز اگر کسی جُزوَ جَرِیانِ "ایران‌شناسی" مُصْطَلَح بشمارد و با "ریپکا" ها و "کوریوانگی" ها هَم‌قَطار گرداند، باری کَرده است؛ گو نکند! ... صَد اَلْبَتَّه فَهم این نازکی‌ها، جُز دَانِش، سِرِ سوزَن ذوقی نیز می‌خواهد!

ترجمه کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله مُنشی، تَصحیح و توضیح: مُجَتَبی میثوی طهرانی، ج: ۸، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷ ه.ش. ص ۳۶۸؛ و: کلیله و دمنه، ترجمه: ابوالمعالی نصرالله بن مُحَمَّد مُنشی، تَصحیح و تحقیق: حَسَن حَسَن‌زاده اُمّلی، ج: ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۹ ه.ش. ص ۴۷۳.

۱. ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ویراشته: رودی متی و نیکی کدی، ترجمه: مُرتَضی اَسعدی، همان ج، ص ۲۶۳.

باری، سودی، دانشی‌مزدی بود سرآمد از قلم‌زوِ امپراطوری بزرگ عثمانی؛ و آن زمان که سودی بود (قَرْنِ دَهْمِ هِجری)، یوگسلاوی نبود؛ تا چه رسد به ایران‌شناسی در یوگسلاوی! ... آن زمان که سودی زاده شد، بوسنی / بوسنی، بخشی از آن امپراطوری بزرگ مسلمان بود که زبانِ اوّلش تُرکی بود؛ لیکِ فارسی نیز - گاه حتّی هم‌دوشِ تُرکی - در آن پهنه موردِ اقبال بود و مأم‌نامه‌های ادبِ فارسی از قبیل گُلستان و مثنوی معنوی و دیوان حافظ در مدارس آن به دُرس خوانده می‌شد. بیشینه اهلِ دانش و فضل از کودکی با ادبِ فارسی آشنا می‌شدند و به زبانِ فارسی می‌گفتند و می‌نوشتند و می‌سرودند. اَحتمالاً خودِ سودی نیز از همان روزگار خُردی با ادبِ فارسی سر و کار پیدا کرده است و در عینِ اشتغالِ بدان بالیده و گوالیده است. ... در شبهِ قاره‌ه‌ند نیز جایگاهِ زبانِ فارسی و حضورِ فرهَنگِ ایرانی چُنین بود؛ بل رفیع‌تر و حیثیت‌انگیزتر.

آشنایان به تاریخِ زبان و ادبِ فارسی نیک می‌دانند که هم در امپراطوری بزرگ عثمانی که قلم‌زوِ اصلی‌اش آناتولی و بالکان بود و هم در امپراطوری گورکانی که در شبهِ قاره‌ه‌ند استقرار داشت، زبانِ فارسی، "زبانِ فرهَنگی" بود، و سعدی که شهرت و محبوبیتی کَم‌نظیر داشت، آشنایِ عُمومِ فرهیختگان؛ و بیشینه‌ی آوازه‌بلندِ شیخ شیراز نیز از همین دو امپراطوری شَرَقی به مَغربِ زمینِ راه یافته است. دو کتابِ شریفِ گُلستان و بوستان، در آن دو امپراطوری، چونان دُرس‌نامه‌هایِ زبان و ادب و اخلاق و فرهَنگ به کار گرفته می‌شد و فاضلان به تدریس و توضیح و شَرَح این دو یادگارِ کرامند شیخ اَجَلِ سعدی اهِتمام‌ها می‌کردند.^۱ این عِنایت و اهِتمام، نوعی عِنایت و اهِتمامِ بومی بود و آثارِ سعدی بخشی از فرهَنگِ خودیِ آن بوم و بر شده بود. عِنایت و اهِتمامِ سودی بوسنی را به گُلستان و بوستان، هرگز نباید با کوشش‌هایی که مثلاً گراف آلمانی در بابِ این دو کتابِ عزیزِ بهاورِ مَبْدول داشته است^۲، قیاس کرد؛ که آن (کارِ سودی)، کارِ اهلِ خانه است و این (کارِ گراف)، گامی در راهِ شناختن و شناسانیدنِ فرهَنگِ بیگانه.

«دُکُتَرِ مَحْمودِ جَعْفَری دِهقی» مقاله‌ی خود را چُنین به پایان برده است:

۲۱. گر: پَنج شاعرِ بزرگِ ایران (برگزیده‌ی مقالاتِ دانشنامه‌ی زبان و ادبِ فارسی، به سَریزستی: اِسماعیلِ سعادت)، به کوششِ: مُرگانِ گله‌داری، ج: ۱، تهران: فرهَنگستانِ زبان و ادبِ فارسی، ۱۳۹۹ ه.ش، ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲. کازل هاینریش گراف (Graf/ ۱۸۱۵-۱۸۶۹ م.)، خاوَزشناسیِ اشتِ آلمانی که در اشتراشبورگ به تَخصیلِ اِلِهیات و در لَیپزِیگ به فَرَاگیرِ خاوَزشناسیِ پَزداخت. تَرَجَمَه‌ی گُلستان (۱۸۴۶ م.) و تَرَجَمَه‌ی بوستان (۲ ج/ ۱۸۵۰ م.) از آثارِ اوشت. وی مَثَنِ بوستان را نیز با خواشی در سال ۱۸۵۸ م. به چاپ رسانید. گراف، از مُفَسِّرانِ عَهِدِ قَدیمِ هم بِشمار است و کتابِ اَشْفارِ تاریخیِ کتابِ عَهِدِ عتیق را در سال ۱۸۶۶ م. به چاپ رسانیده است.

نِگر: دایره‌المعارفِ فارسی، به سَریزستی: غلامحسینِ مُصاحب و ...، ج ۲، تهران: شرکتِ سهامیِ کتاب‌هایِ جیبی - وابسته به: مؤسسه‌ی اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۲۳۷۱.

«... لازم به یادآوری است^۱ که تألیفات یادشده آثار مستقل شیخ اجل به شمار می‌روند و بحث درباره‌ی این شاعر و نویسنده نامدار جهانی، در کتاب‌های تاریخ ادبیات یان ریپکا، استوری^۲ ادوارد براون و دیگر مجموعه‌هایی که به تفصیل به شعر شاعران ایرانی پرداخته‌اند، نیاز به پژوهش‌هایی جداگانه، هم چون اثر گران‌قدر/ز سعدی تا آراگون جواد حدیدی، دارد.» (ص ۵۹).

می‌نویسم:

أَوَّلًا، بَرِّ خِلَافِ إِدْعَايِ «دُكْتُر مَحْمُود جَعْفَرِي دَهْقِي»، «تألیفات یادشده، آثار مستقل شیخ اجل به شمار» نمی‌روند. بَرِّ خِی از آثاری که «دُكْتُر مَحْمُود جَعْفَرِي دَهْقِي» تا این‌جا یاد کرده‌اشست، یا درباره‌ی سَعْدی، یا تَرْجَمَهٗ مُنْتَخَبَاتِی از آثار او بوده‌اشست. در مواردی هم تنها تأثیر ادیبان و نویسندگان از سَعْدی گزارش گردیده‌اشست. پس، بحث، مُنْخَصِر به «آثار مستقل شیخ اجل» نبوده‌اشست؛ و ما بی‌تقصیریم اگر نویسنده خود بی‌خبر از آنچه تا این‌جا بر قلم رانده‌اشست!

ثانیًا، تَأْلِيفِ مُنِيفِ رَوَانِ شَادْ اُستاد دُكْتُر جَوَادِ حَدِيدِي (۱۳۸۱-۱۳۸۱.ش.) زیر نام از سَعْدی تا آراگون، درباره‌ی تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه‌اشست. ... چرا درباره‌ی فُصولی که امثال ریپکا

۴۷۴

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

۱. کَذَا فِی الْأَضَلِّ!!!! ... «رئیس هیئت مدیرهٔ انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» چنان تعبیر فرموده؛ لیک اُستادِ آنوشه‌یاد ابوالحسن نجفی (۱۳۰۶-۱۳۹۴.ش.)، سال‌ها پیش ما را چنین درآموخته‌اشست:

«لازم به تذکر است (و عبارات مشابه آن مانند لازم به ذکر است، لازم به یادآوری است، لازم به توضیح است و جز این‌ها)؛ این عبارت که هر روز بارها در رادیو و تلویزیون، خاصه در تفسیر اخبار، تکرار می‌شود غلط مسلم است، زیرا لازم بودن حرف اضافهٔ "به" نمی‌گیرد، بلکه اساساً بی‌حرف اضافه به کار می‌رود، چنانکه کسی، مثلاً برای نشستن، هرگز نمی‌گوید: "لازم به صندلی است"؛ بلکه می‌گوید: "صندلی لازم است". بنا بر این به جای آن عبارت رایج در رادیو و تلویزیون نیز به سادگی می‌توان گفت: "این تذکر لازم است ..." (بگذریم از این که در اکثر موارد نیازی به استعمال این عبارت قالبی نیست و می‌توان آن را به کلی از کلام حذف کرد بی‌آن که معنی ناقص شود.)» (عَلَطِ بِنُویسیم، ابوالحسن نجفی، ج: ۱۴، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷.ش.، ص ۳۲۸ و ۳۲۹).

رَجَمَ اللَّهُ مَنْ قَالَ: «... اگر کسی به شما بگوید که دستور زبان فارسی آسان‌است، به او بخندید. دستور هیچ زبانی آسان نیست و به آنچه در مدرسه ممکن بود بیاموزند (ولی نمی‌آموزند) اکتفا و اقتصار نمی‌توان کرد ...» (میثقی بر گُشترهٔ ادبیات فارسی، همان ج، ص ۴۶۹).

۲. کَذَا فِی الْأَضَلِّ!!!! ... «استوری»، اِشْمِ نویسندهٔ کتاب پژوه فرنگی‌اشست ولی اِخْتِمَالاً طابعان یا خود نویسندهٔ مقاله خیال کرده‌اند "استوری" اِشْمِ یکی از آثار ادوارد براون بوده‌اشست!!!! از همین روی نیز آن را در این سیاقِ بدین ریخت و با حروفِ ایرانیکی به چاپ سپرده‌اند!!!!

دَربارهٔ «چارلز امبروز استوری» (Storey/ ۱۸۸۸-۱۹۶۷.م.)، خاَوُژْشَناسِ اِنْگِلِیسی که هم عربی‌دانِ بَرِّجَسْتِه‌ای بود و هم از بزرگ‌ترین کتاب‌شناسان میراث مکتوب فارسی، و کتابِ ناتمامِ ادبیات فارسی او (که چیزی‌اشست از قبیلِ تَأْلِیفِ سُرگی که بروکلمان در شناخت متون عربی پدید آورده‌اشست و شهرتی جهان‌گیر دارد)، یَگَر:

نادره‌کاران (سوکت‌نامهٔ نامورانِ فَرَهَنگی و ادبی | ۱۳۰۴-۱۳۸۱.ش.)، ایرج افشار، به کوشش: محمود نیکوبه، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳.ش.، صص ۱۰۲۵-۱۰۲۷؛ دَائِرَةُ‌الْمَعَارِفِ بَزْگِ اِسلامی، زیرِ نَظَر: کاظم موسوی بجنوردی، ج: ۸، ج: ۱، تهران: مرکز دَائِرَةُ‌الْمَعَارِفِ بَزْگِ اِسلامی، ۱۳۷۷.ش.، صص ۲۱۶ و ۲۱۷.

و استوری و براون در آثارشان به گزارش تاریخی و کتاب‌شناختی در باب سَعْدی اختصاص داده‌اند، باید کتابی از لَوْنِ کتابِ دُکُتَرِ حَیدِدی نوشته شود که روی‌کرد بُنیادینش به قَلَم‌رَوِ ادبیات تطبیقی راجع است، و تحقیقاتِ خاوَزِش‌ناسان را در حاشیه آن برمی‌رسد؟! ... نوع کتابِ دُکُتَرِ حَیدِدی و روی‌کرد او، از قضا به برخی از مباحثِ پیشینِ مَقَالَتِکِ «دُکُتَرِ مَحْمُودِ جَعْفَری دِهْقی» و مقوله تأثیراتِ آفرینشگری‌های ادبیِ فرنگان و جز ایشان از سَعْدی، مَرْبُوط‌تر است تا بررسیِ کاژنامکِ تاریخِ ادبیاتِ نویسان و کتاب‌شناسانی چون براون و ریپکا و استوری! ... گویا باز هم «رَبِط» لازم به خوبیِ لحاظ نشده است! ... آری؛ باید کتاب‌هایی از لَوْنِ کتابِ دُکُتَرِ حَیدِدی دربارهٔ جمیعِ مواردِ حضور و تأثیرِ سَعْدی و آثارش در فرهنگ و ادبِ جهانی تألیف شود؛ که البته کاژهای سَعْدی‌پژوهانه ایران‌شناسان و خاوَزِش‌ناسان نیز در گوشه‌هایی از آن بررسی خواهد شد.

شاید این‌گونه تمییزها و تدقیق‌ها را از «رئیسِ هیئتِ مدیرهٔ انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» تَوَقُّعِ نباید کرد و نباید پنداشت که چنانچه، به‌مانندِ مُحَقِّقانِ تیزبین و مُدَقِّقانِ راستین، میانِ آثاری که کامهٔ بُنیادینشان خوض در ادبیاتِ تطبیقی است و آثاری که عیارِ سنجی کار و بارِ ایران‌شناسان را آماجِ خویش می‌سازد، بدُرستیِ فرق می‌نهد و آن‌گاه "مثال" را بر جای خویش به کار می‌گیرد.

«نظیرِ خویش بنگذاشتند و بگذاشتند»^۱ کسانی چون اُستادِ انوشه‌یادِ مُحَبِّبِی میثوی که بدُرستی می‌دانستند اَصْلِ کارِ خاوَزِش‌ناسان و ایران‌شناسان در کدام قَلَم‌رَوِ جای می‌گیرد و کثیری از خاوَزِش‌ناسان و ایران‌شناسانِ اِی بسا حَتّی توانِ ورود در پهنهٔ مطالعاتِ راجع به ادبیاتِ تطبیقی را نیز نداشته باشند و از آنچه مثلاً در ادبیاتِ فرنگی آمده و به کارِ برسنجیدن با ادبِ فارسی می‌خورد هم از بُنِ بی‌خبر باشند^۲، تا چه رسد به آن که خود و آثارشان موضوعِ اَصْلِیِ این مطالعات قرار گیرند! ...

در جهان بود ازین پیش نشاطی و کنون
ما مُکافاتِ کَشِ عِشْرِتِ آن یارانیم!^۳ ...

بُگَدَریم... سر و کارِ ما با دانش‌ورانی از آن گونه نیست... چیزی به خاطرِ اَلْبَتّه عاطرِ «رئیسِ هیئتِ مدیرهٔ انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» رسیده است و عَلَی‌الْعَمِیَا مثالی بر قَلَمِ رانده

۱. دیوان حافظ، تدوین و تصحیح: دُکُتَرِ رشیدِ عیوضی، همان ج، ص ۱۰۲۹، قِطْعَه ۱۰، ب ۷.

۲. از برای نمونه این تَنَبُّهُ میثوی، یَکَر: ویراستارِ خاموش «آزَمغانِ میثوی ۸۱»، دُکُتَرِ مُحَمّدِ دِهْقانی، همان ج، ص ۱۶۸.

۳. دیوانِ صِیدِی طهرانی، به کوشش: مُحَمّدِ قَهْرمان، همان ج، ص ۱۶۹.

آست، بی آن که در جَوَانِبِ آن و مُناسَبَتش با موضوع، خوضی دَرِخور رفته باشد! ... هَمین! ... مَگر اَلْباقی مَقَالَتْکِ آبکی آن جَناب پُر بَهرتَر ازین بود؟! ... و راشتی چرا باید چُنین مَقَالَتْکی نِوِشت؟! ... رَجَمَ الله مَن قال: «أَصْلِي عَيْبٌ دَرِ اَیْنِ جَاشْت که می‌خواهیم همه کار را به اِجْمال و اِهمال بَرِگذار کُنیم»^۱ حال آن که «هر کار که به کَرْدَن بیزد، به خوب کَرْدَن نیز می‌آزرد»^۲!

هاثری ماسه (۱۸۸۶-۱۹۶۹ م.)، کِتابِ مَعْرِوفش را دَرِ بارهٔ سَعْدی بیش از صد سال پیش اِنتِشار داده است و در این کِتابِ کُهنه ولی پُرمِلَاط که به فارسی هم تَرَجَمه شده است، در ضَمْنِ یک گُزارشِ کِتاب‌شِناختی مَبسوط و پِیوستِ هایش، بِشْرُخِ دَرِ بارهٔ چاپ‌های غَرَبی و تَرَجَمه‌های اِثارِ سَعْدی و کوشش‌های خاورشِناسان در شِناختِ شِیراز و نیز دَرِ بارهٔ آن شاعِران و نویسنَدگانِ فَرنگی که به سَعْدی و اِثارش تَوَجُّه داشته‌اند، کُفت و گو شده است.^۳

دُکُتر عَبدُالحُسَین زَرین‌کوب (۱۳۰۱-۱۳۷۸ ه.ش.)، با بَهره‌گیری از تَتَبُعَاتِ ماسه، مَقَالهٔ «سَعْدی در اُروپا» را به سالِ ۱۳۲۶ نِوِشت - یَعْنی در زَمانی که «دُکُتر مَحْمود جَعْفَری دِهْقَی» (زادهٔ ۱۳۲۹) هنوز در این جَهان نَبود!؛ و آن مَقَالهٔ زَرین‌کوب، هنوز هم به خوانَدن می‌آزرد.^۴

در کِتابِ مَقالاتی دَرِ بارهٔ زَندگی و شِعرِ سَعْدی که بِخُشی از گُفتارهای کُنْگَرهٔ جَهانِ سَعْدی و حَافِظِ شِیراز را در بر دارد که به سالِ ۱۳۵۰ ه.ش. بِرِپا شُدِه بوده است، چَند مَقاله هَسْت که بِرِ مَوادِی در هَمین اَبوابِ اِشْتِمال داشته باشد.^۵ ... در کِتابِ سِه جِلْدی دُکُتر جَمیل سَعْدی هَم که مَجْموعهٔ مَقالات و اَشعارِ گِردآمده به مُناسَبَتِ بَزْگِ داشتِ هَسْتَصَدُمِین سالِ گِرد تَوَلَدِ شِیخِ اَجَلِ سَعْدی اِشت و کُمِسیونِ مَلّی یونِشکو در ایران آن را تَدوین کَرده است و چَند بار هَم چاپ شُدِه، چَند مَقاله در هَمین زَمینهٔ مَوَرِدِ کُفت و گو دِشْت یاب می‌گِردد.^۶ ... اَلْبَتّه این مَقالاتِ عَث و سَمین دارَند.

۱. مینوی بر گُسترهٔ ادبیات فارسی، همان ج، ص ۴۶۹.

۲. همان، ص ۴۱۷.

۳. نگر: تحقیق دَرِ بارهٔ سَعْدی، ماسه، تَرَجَمه: یوسفی - و. مَهْدوی آزدبیلی، همان ج، صص ۳۵۱-۳۹۶ و ۳۹۹-۴۱۶.

۴. نگر: حدیث خوش سَعْدی (دَرِ بارهٔ زَندگی و اَندیشهٔ سَعْدی)، دُکُتر عَبدُالحُسَین زَرین‌کوب، ج: ۱، تَهران: اِنتِشاراتِ سُخَن، ۱۳۷۹ ه.ش.، صص ۱۰۳-۱۰۸.

۵. نگر: مَقالاتی دَرِ بارهٔ زَندگی و شِعرِ سَعْدی، به کوشش: دُکُتر مَنصُور رَستگار [فَسائی]، ج: ۳، شِیراز: اِنتِشاراتِ دانشگاهِ بَهلُوی [پیشین]، ۱۳۵۷ ه.ش.، صص ۲۵۱-۲۵۲ (مَقاله‌های اِیچ اَفشار و نِوش اَفرین اَنصاری) و صص ۱۹۳-۲۰۴ (مَقالهٔ مَحَمَّدتَقی دانیس پُروه).

۶. نگر: دُکُتر جَمیل سَعْدی، گِردآوری: کُمِسیونِ مَلّی یونِشکو-ایران، ج: ۴، تَهران: ساؤمان چاپ و اِنتِشاراتِ وزارتِ فَرهَنگ و اِزْشادِ اِسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش.، صص ۱۰۱/ ۱۹۵-۲۱۰ (مَقاله‌های مَهِینِ اولیائی و جری بچکا) و ۳۳۵-۳۴۶ (مَقالهٔ جان خوثین) و ۱۷۵-۱۹۶ (مَقالهٔ عَبدُالغُفور زَوان فَرهادی) و ۳۱۷/ ۳-۳۲۸ (مَقالهٔ تَحسین یازیچی).

اُستاد کامران فانی، یادداشتی دانشنامه‌نگاری دارد زیر عنوان «سعدی در جهان»؛ که نخست در دانشنامه زبان و ادب فارسی فرهنگستان (به سرپرستی: زنده‌یاد اسماعیل سعادت) به چاپ رسیده است^۱ و سپس در کتاب پنج شاعر بزرگ ایران (به کوشش: مژگان گله‌داری)^۲. این یادداشت، مثل غالب نوشته‌های اُستاد فانی، اصولی دارد و انضباطی و فوایدی.

کتاب به‌اور مُتَتَبَعانه و بشیاری آرزونده از سعدی تا آراگون روان‌شاد جوادِ حدیدی که درباره تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه است - و زین پیش هم از آن سخن رفت -، فصلی پر و پیمانی ویژه سعدی دارد^۳ و در دیگر فصولش هم به مناسبت به سعدی پرداخته است. شک ندارم که اگر مجموع مواد و مطالب راجع به سعدی از همین کتاب اُستاد حدیدی، استخراج گردد و جداگانه تخریر و طبع شود، درگیری و فائده‌بخشی صد بار بر سر تا پای این کتابچه مُبْتَدَل گورگن ملیکیان و رفقاییش رُجحان خواهد داشت.

کتاب‌ها و مقالات دیگر هم هست که بر شمرِ دَیْشان دِی می‌کشد؛ و به قول مولوی: «لَب به ذکر آن نخواهم بَرگشاد»^۴.

اَلْعَرَضُ، در جایی که ده‌ها مقاله و رساله و یادداشت کوتاه و بلند درباره موضوع مورد بحث «رئیس هیئت مدیره انجمن علمی ایران‌شناسان ایران» هست که دست گم شماری از آن‌ها، نه بدین رُسوایی و بی‌سروپایی است که مَقَالَتِک وی، از بُن، چرا باید چنین مَقَالَتِک نامحمودی نوشت و عرض خود بُرد و خاطر خواننده فهیم را مُشْوَش کرد؟! ... مگر ذهن خواننده یا ضمیر مخاطب، - دور از جناب! - "مُزَبَله" یا "بالوعه" است تا هر تقریر "عُثیان" آوری یا "اُشکوفه" ی قلمی را پذیرا گردد؟!

گفتیم که در آغاز این کتابک، اَعْنی: سعدی در زبان و ادبیات اَرَمَنی، می‌خوانیم: «انتشار این کتاب در شورای علمی دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان تصویب شده است» (ص ۵). عناوین علمی نویسندگان هم فریبنده است و غلط‌انداز. با این اوصاف، حق داریم اگر ابتداء خیال کنیم مثلاً با پژوهشی آکادمیک روبرویم و بناست حرف‌های سخته و پخته بشنویم و مقالات و مقولات بخوانیم جملگی تراویده عقل سلیم و ذوق مستقیم و نظم فکری و تحقیق دقیق. ... لیک - چنان که دیدیم - داستان یک‌سره از لونی دیگر است!

۱. نگر: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اسماعیل سعادت، ج ۳، ۱: تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸ ه. ش.، صص ۶۷۱-۶۷۳ (از درآیند «سعدی» به قلم: بانو شیرین بیانی و آقایان ضیاء مؤجد و حسین معصومی همدانی و [سید] جواد طباطبائی و کامران فانی).

۲. نگر: پنج شاعر بزرگ ایران، همان ج، صص ۲۱۹-۲۲۸.

۳. نگر: از سعدی تا آراگون، جواد حدیدی، همان ج، صص ۲۹۱-۳۲۹.

۴. مثنوی معنوی، به تصحیح و مقدمه: محمدعلی مؤجد، همان ج، ۱۴۹۱/۲، ۶: د: ب: ۳۵۸۸.

نَشْرِ مُباهیانَه این کَلْبُتَرَه‌های بَرگ‌کَزده، دَر قَالِبِ گُفتارهای آکادمیک، ریش خُندِ دِل آشوبِ زِشت و پَلَسِتِ دیگری است دَر حَقِّ جامِعَه مَحَنَتِ زده و فُرْهَنگِ آفَتِ رَسیده‌ما.

ناشر و «دِباچَه» نویسِ کِتَابچَه، یکی از دَشتِ آوَزدهای گورگنِ ملیکیان را دَر این «کتاب» (یعنی: هَمان مَقالَه کوچک!)، تَبیینِ این مَعنی می‌داند که «اگر امروز ارامنه به فارسی هم سخن می‌گویند و از نظر فرهنگی، هردو کشور و مردمشان به یکدیگر مهر می‌ورزند و احساسِ نزدیکی می‌کنند، یکی از مهم‌ترین دلایلش سخنِ بلندِ سعدی و حضور گسترده‌او در فرهنگ و ادبیات ارمنی است.» (ص ۱۷).

می‌نویسم:

أَوَّلًا، قَلَمِ اُنْدازِ قَصرِ گورگنِ ملیکیان - که دَر خوش‌بینانه‌ترینِ توصیف، مَجْموعِ بَرخی اِطْلاعاتِ مُتَفَرِّقه است از تَرْجَمَه‌های پَراگنده‌آثار و اَقوالی از شَیخِ سَعْدی به زَبانِ اَرمَنی و تَأَثُّرِ چَند شاعِر یا نویسنده اَرمَنی از شَیخِ ما سَعْدی -، به هیچ روی از عَهْدَه اِثباتِ آنچَه اِدا کَزده‌اند، بَرَنمی‌آید.

ثانیًا، با صَرَفِ نَظر از کَم و کِیفِ نِوشتارِ گورگنِ ملیکیان هَم، باوَرِ پَذیر نیستِ مُشتی تَرْجَمَه مُتَفَرِّق و اَشنائی نَه لُرومًا عَمیقِ چَند اَدیبِ اَرمَنی با سَعْدی، میراثِ اَدبی شَیخِ اَجَل را به چُنان رَگنِ رَکینِ پَیوَنَد و حَلَقَه اِتِّصالِ مُهم و کَلانی دَر میانِ مَزْدَمانِ ایران و اَرمَنِستان بَدَل کَزده باشد.

اَلْبَتَّه دِل خواهِ هَمچو مَنی که از عُشاقِ میراثِ قَلَمی سَعْدی است، هَمان می‌بود که شَیخِ شَیرینِ سَخَنِ شیراز را، اَفزون بَر دِگر هُنرها، دَر پَیوَنَدِ تاریخی ایران و اَرمَنِستان نیز چُنان سَهَمِ نِمایانی بوده باشد؛ لیک - آخر - با لَیت و لَعَلِ گُفَتَن و اِدا عایِ گَراف کَزدن که کاری دُرُست نَمی‌شود و با مُبالغه پوچ و بی‌مَعنی که نَمی‌توان تاریخ ساخت!

نَظامُ الدِّین مَحمودِ قَمَرِ اِصفهانی، شاعِرِ سَدَه شَشمِ هِجری، زَمانی دَر سودایِ پُختنِ کالْجوشِ دَر عَینِ بی‌بَرگی گُفته بود:

... ماییم سه چار شَخْصِ مَعهود
آزده آخشیج و اَنجُم
... داریم هوایِ کالْجوشی
از بی‌بَرگی، نَه از تَنعُم

۱. نُسَخه بَدَل: آزده ز دور چرخ و اَنجُم.

اَشَبابَش^۱ جُمْلَه هَسْت حاصِل جُز روغن و کَشک و نان و هیزم^۲!!!

حالا حِکایتِ ماشت و این سودایِ بی حاصِل پُختن و آرزویِ خامِ داشتن و از میراثِ مکتوبِ سعدی شیرازی حلقهٔ اِتصالِ با اَرمَنِستان و اَرمَنِیان ساختن!

بی هیچ تعارف باید پذیرفت: روابطِ درازاهنگِ تاریخی ریشه‌دار در روزگارانِ بشیاری دور و پیوندد اِقلیمی و آن‌گاه مَهاجرت‌های اَرمَنِیان به ایران و داد و ستدِهای بازرگانی و حتّی - نَسْتَجیرُ بالله! - شراب‌سازی و عرق‌فروشی اَرمَنِیان (و دیگر مَقولاتِ خراباتی!)، بِمَرَاتِبِ سَهْمِ بیشتری در آشناسازیِ دوسویهٔ ایرانیان و اَرامنه داشته است تا سَخَنِ شیخِ اَجَلِ سعدی؛ که صد اَلَبته جایش بالای سَر و بَر رویِ چشَمِ است؛ ولی آن‌قَدرها هم سَهْمی در خُصوصِ مَقولَهٔ اِرتباطاتِ ایران و اَرمَنِستان نداشته! ... نِگاهی به هَمین اَدَبیاتِ عَصَرِ ما بی‌نِدازید! ... از نامِ "قاراپط" که نَزْدِ عامه نِمادِ مَشروب‌فروشِ اَرمَنی است، تا شِعِرِ «دُخْتِ اَرمَن اَندرین شَهر آنچه هَسْت / رویِ هَم اِی کاش یک لَب داشتند» (الخ) که شاذروانِ دُکُترِ باستانی پاریزی سُروده اَسْت^۳، همه و همه نشان می‌دهند که عُمدهٔ پیونددِهای ایرانیانِ غیرِاَرمَنی با اَرامنهٔ ایرانی و اَرامنهٔ فرامرزِی، در بِشترِ زنده و گَرمِ زندگیِ پویایِ روزانه (و حتّی: شَبانه!) ای صوَرَتِ بَسْتِه اَسْت که در آن، کَسب و کار و عِشَق و پول و مَشروب و مَأکول و مَلَبوس و مَنکوح بَر خَلاقِیَّتِ اَدَبیِ اَشَمانِ فَرَسایِ شیخِ بُزْگوارِ ما، سعدی، مُقَدَّم بوده اَسْت!؛ ... و این، دَسْتِ کَم از بَرایِ مَن بِنْدَه اِصْفَهانی اِصْفَهانی‌زاده که هَم راه مَحَلّهٔ جُلْفا را خوب بِلَد اَسْت و هَم از تاریخِ هَم‌زیستیِ اَرمَنِیان و غیرِاَرمَنِیان در خُطهٔ زنده‌رود بی خَبَر نیست و هَم رِوایتِ "دَرازی شَبِ یِلدا و کوچُه جُلْفا" ... "ی صادِی مِلارَجَب" را از بَر دارد، مَلَموش‌تر از آن اَسْت که جایِ هیچ شَک و رَیب تَواند بود.

۴۷۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

۱. مَثَن دیوان: آسایش. نویسیش ما، مُوافِقِ نُسخه بَدَل اَسْت.
۲. دیوانِ نظام‌الدینِ مَخمودِ قَمَرِ اِصْفَهانی، به اِهتمام: تَقی بَینش، ج: ۱، مَشْهَد: اِنْتِشاراتِ باران، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.
۳. بَگَر: یاد و یادبود، مَحْمَدِ اِبراهیمِ باستانی پاریزی، ج: ۱، تَهران: نَشْرِ عِلْم، ۱۳۹۶ ه.ش.، ص ۲۴۴.
- کُهنه رِنْدِ اِصْفَهانی، سَید مَحْمَدِ عَلی جَمال‌زاده، از اِین شِعِرِ باستانی بَد فِهْمی عَجیبی دارد (بَگَر: هَمان، ۷۰) که اَلَبته از چُنوئی غَریب نیست! و شیرین‌کاری‌های ذوقِ ناسلیم و فاهِمهٔ شِعْریِ ناسُتَقِیمِ وی نیز مُنْخَصِر به اِین نَه! (سَنج: جَمال‌زاده: خاطره، بَر داشت، اَسناد، ناصرالدینِ پَروین، ج: ۲، تَهران: مَوْسَسَهٔ فُرهنگی-هَنری جَهان کِتَاب، ۱۳۹۶ ه.ش.، صص ۳۸-۴۳).
- به هَر رِوی، اِین سُرودهٔ باستانی، از مَعروف‌ترین سُروده‌های اوست. تَنها شِعْری هَم نیست که از بَرایِ دَل بَر اَرمَنی کُفته اَسْت! (بَگَر: یاد و یادبود، باستانی پاریزی، هَمان ج، ص ۵۸).
۴. «دَرازی شَبِ یِلدا و کوچُه جُلْفا» کُند بَر سَرِ هَم: بَصْفِ زُلفِ یارِ مَنشت (دیوانِ شاعِرِ شیرین‌سَخَنِ مَرحومِ صادِی مِلارَجَب، چاپِ سُرُبی، بی‌تا، ص ۲۷).

نام چنان آرزوآندیشی‌ها و چنان رُطب و یابس بافتن‌ها، هَزْجه باشد، بیان واقع تاریخی و پژوهش آکادمیک در عَرَضه ایران‌شناسی نیست... اِئْتِذال است؛ اِنْحِطاط است؛ پَریشان‌گویی و پَریشان‌بافی است.

راستی اگر بُزُرگان و ایران‌شناسانی راستین چون مُجْتَبی مینوی و ایرج افشار امروز می‌بودند و این کتابچه و امثال این کتابچه را می‌دیدند و چنین مُدَّعیات خام نافرجامی را می‌شنیدند، چه می‌گفتند؟ ... غَیب نمی‌دانم؛ اَمّا این را می‌دانم که اُستاد مینوی سال‌ها پیش به مُناسبت یکی از گنده‌کاری‌های بی‌شماری که در "ملک دارا" صورت می‌گرفت و از بابت جَوَلان همیشگی بی‌مایگان و میان‌مایگان در میانه میدان، در نامه‌ای به زنده‌یاد ایرج افشار، وَصفی از «همه کارها» به دَسْت داده و آن‌گاه نوشته بود:

«این گند هم بالایی آن‌ها»^۱!!!

✱

«واجب آید که کُنم کوته‌مقال»^۲

کِتَابِکِ مُسَمّی به سَعْدی در زبان و ادبیات اَزْمَنی، از باب گواهی بر اِنْحِطاط و اِئْتِذالی که گریبان فَرهنگِ عَصْرِ ما را گرفته است، سَنَد اَزْزَنده و وَثِقه مُعْتَمَدی است. اگر کسی بخواهد مثال‌هایی از کَمِ اِطْلَاعی و بی‌دقتی و رُوش‌ناشناسی و پُرت‌و‌پَلاگویی و صُغف اِنْشای اُزبَابِ مَقاماتِ عالی آکادمیک را در این زَمانه بَنگردد، از کران تا به کران لُشکر شواهد و اُشناد هست؛ ولی این سَنَد هم در نوع خود و در جای خود، تُخفه‌ای است! ... با صَرْفِ نَظَر از این مَعنی، کِتَابِکِ سَعْدی در زبان و ادبیات اَزْمَنی، نه چندان به کار عوام کتاب‌خوان می‌آید و نه چندان از کار خَواص و اَهْل تَخَصُّص گِره می‌گشاید.

آنچه از این کِتَابِکِ گُفتم، نِمونه‌وار بود؛ و خود این کِتَابِکِ، مُشْتی از خُزوار؛ و تازه، این، ایران‌شناسی مان است (یعنی: خودشناسی مان!)؛ صَد وای به "چیزهای دیگر" شناسی مان!

از اُستادِ عَلامه أَجَل، جَلالُ الدِّینِ هُمائی اِصْفَهانی، مَنقول است که فرموده بود: «با این سه مَعنی که اِتِّفَاقاً هَزِسه با حَرْفِ "ع" شروع می‌شود، شوخی نکنید: عِلْم و عِشْق و عِرْفان»^۳؛ و شِگَفْتا که در روزگاران اخیر تاریخ ما، این هَزِسه چه بسیار بازیچه غوغا و دَسْت‌خوش هَزالان و مِلْعَبه رَجاله و آلِ دَسْت حَشَر شده است!

۱. نامه‌های مُجْتَبی مینوی و ایرج افشار، به کوشش: مُحَمَّد اَفشین‌وفایی، همان ج، ص ۱۱۷.

۲. مَثَنوی مَعنوی، به تَصحیح و مُقَدِّمه: مُحَمَّد عَلی مُوَجِد، همان ج، ۱۴۰۹/۲، د: ۶، ب: ۲۲۷۳.

۳. شُعوبیه، جَلالُ الدِّینِ هُمائی، به اِهتمام: مَنوچهر فُذسی، همان ج، ص بیست و سه.

مادام که اَحْوالِ بَر این اَوْضاع است، اُمیدِ بَه‌بودی نیست، و شَخَن هَمَان است که یک قَزَنی پیش ازین آن شاعِرِ کَبْ دوخته یَزَدی می‌گُفت:

اَخرِ دِلِ مَن زِ غُصَّه خون خواهد شُد
وَزْ رُوزَنَه دیده برون خواهد شُد
با این اُفقی تیره خُدا داند و بَس
کاین مَمْلَکَتِ خَرابِ چون خواهد شُد!^۱

وَإِلَى اللَّهِ الْمُنْتَهَى!
اِصْفَهان / ۱۴۰۴ ه.ش.

۱. دیوانِ فَرّخی یَزَدی، با تَصْحیح و مُقَدِّمَه: حُسَینِ مَکی، ج: ۷، تَهْران، ۱۳۵۷ ه.ش.، ص ۲۳۱، ش ۱۷۲.